ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

بتوفیق ملک العلام تحفۂ بندہ شفاء اسقام یعنی این فیض عنوان نسخہ در سینہ ضمیر و رسیم

کفایۂ منصوری

بفرمایش تاجران نامی فقیر اللہ و عبد العزیز و احمد جان بتصحیح مولانا مولوی محمد دین جوہر کے

در مطبع [illegible] واقع لاہور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان دقائق حکمت او بی پایانست و حمد بعید و ثنائی بیقیاس باد شاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد و بیانست گواه بر کمال قدرت او طبائع اصول و امزجه صور انکانست و دلیل بر رحمت او احوال امزجه ابدانست قادریکه از کمال خاصیت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و صحت مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بے منتهائی خود و تدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت کریمانه صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبائے انسان انداخت و سماط و رزقکم من الطیبات جهة نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک احسن الخالقین رب العالمین و تحفه تحیات و صلوة مر ذاتی را که منهاج او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیاتست و ارکان خمسه و چون سته ضروری زبده غنی و منی ست و چون سبعه طبعی جامع مغنی و حاوی شفاست اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جادهٔ یقین و راه نمایان شرایع دین متین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصر ارباب سیرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشا اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمی است که در صدف وجود زبده موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسمائه او را بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و بترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را بعدل و سیاست و طاعت و عبادت امر فرموده و ما خلقت الجن و الانس

الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود صحت بدن که مبدا قابل و موضوع کاملست متصور نمی شود پس بر هر شخص لازم است که محافظت صحت جمله داشته و در ازاله آن کوشد تا از سعادت دارین و کمال منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الآوان یکحال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوع چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصور درج کرده و هر درد را دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نفرمود باو ندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوات الله و آله منقولست که فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم الابدان را که اعلا مرتبه و اسنا درجه است مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنا برین مقدمه حکمائی هر عصر و علمای هر عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن یوسف ابن احمد بن الیاس فقیه الناس احسن الله عواقب داریه غفر له و لوالدیه بتعلم و مطالعه کتب این قسم استعمال و اشتغال نموده بحکم خذوا العلم من افواه الرجال درر فوائد و غرر فرائد از السنه استادان این فن مسموع بود و منوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر تا مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منتخبی نافع مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد از استخاره من الله العلیم دران شروع نموده و آنرا در قید کتابت کشید و بکفائیه مجاهدیه موسوم گردانید و دیباجه آنرا مزین کرد بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی و اضعع اساس جهانبانی جامع قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت **بیت** آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست ؛ آیت اقبال و نصرت دائما در شان اوست ؛ کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ؛ عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست ؛ جام جم عکسی فیض خاطر رخشان اوست ؛ گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست ؛ السلطان الاعظم الاعدل الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم المبعوث فی عالم الملکوت لغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعدا راعی بلاد الشرق و والی ممالک العزل و النصب ظل الله تعالی فی الارض مالک ازمة البسط و القبض مجاهد السلطنة و الدین سلطان زین العابدین **نظم** ستاره جنبش همت و زحل سهیل مکان شهاب رمح سها ناوک هلال کمان ؛ بزرگ همت قدر و بلند افسر و تخت ؛ خجسته رایت و رای و گزیده نام و نشان ؛ لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله ملکه و سلطانه مظفر علی الاعداء که خورشید را فتش بر مشارق

مغارب عالم درخشانست و سایهٔ همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت
و در شش جهة و هفت اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازهٔ موهبتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته
و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی کامگاری پیوسته اوقات شریف بترتیب اصحاب فضل و تقویت
ارباب عقل و اعلاء معالم دین و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال
نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانیده و لاجرم اسنه دانی و اقاصی و ناطقه مطیع و عاصی به ثنای
فاتح این جاه و دعای صالح این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه فلحظه از
حضرت صمدیت فایض شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیله ترقیات
ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت شده تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت و نقاد
ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول متمکن گردد مامول از کمال عاطفت اصحاب منش آنکه چون بر سهو
و ذلل و نسیان و خلل این مقالت بی عبارت اطلاع افتد اشارت رود تا برقم اصلاح مزین فرموده بر بن کمینه مواخذه
نفرمایند و ذیل اغماض بر منزال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی المخطا یا معترف و بالتقصیر مقر و عیون الکرام
عن المعائب محفوظة مغموضة و السنتهم عن المعاصی محفوظة و التمدد الی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی
محمد و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین **فهرست** این کتاب مبنی بر دو فن است **فن اول** در دو قسم طب یعنی نظری
و عملی قسم اول مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله **مقاله اول** در اسباب تا صحت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در
ارکان **باب دوم** در ارواح **باب سوم** در اخلاط **باب چهارم** در اعضا **مقاله دوم** در اسباب
ضروری صحت مشتمل بر دو باب **باب اول** در مزاج **باب دوم** در قوی **مقاله سوم** در اسباب فاعلی صحت
مشتمل بر دو باب **باب اول** در اسباب سته ضروری مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در هوا **فصل دوم**
در حرکات نفسانی **فصل سوم** در حرکت و سکون بدنی **فصل چهارم** در خواب و بیداری **فصل پنجم** در
ماکول و مشروب **فصل ششم** در احتباس و استفراغ **باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
در اسباب ملحقه بسته ضروری **فصل دوم** در اسباب جزئیه **مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب
باب اول در احوال و اعراض **باب دوم** در علامات مشتمل بر هشت فصل **فصل اول** در علامات مزاج
فصل دوم در علامات امتلا **فصل سوم** در نبض **فصل چهارم** در نبض انسان و اجناس **فصل پنجم** در قاروره
فصل ششم در براز **فصل هفتم** در بحران **فصل هشتم** در علامات محموده و ردیه **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر

باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات ولعوقات و ربوبات باب ششم در جوارشات
هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله وغیره باب نهم در حبهای مسهله وغیره باب دهم در ایا
باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم در شیافات و فرز
باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غراغر باب شانزدهم در طل
ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هجدهم در مراهم و ذرورات باب نوزدهم در طلاوت
سمنات باب بستم در متفرقات فن اول در قسمی طب یعنی نظری و عملی چون قبل از شروع در شی لا
از معرفت و شعور بآن شی بوجهی از وجوه اشاره فی تعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال
بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم استقامت مزاج و احوال بدن انسان تا تغیر آن حاصل
شود تا بدین علم حفظ صحت کنند حال حصول و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه
اگر مفید اعتقاد است بامور چند که مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار
و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد است بامور چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در اد
مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی
و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت او سبب زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم
میشود از غیر آن و علما را عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از
دو جهت شعور بدان حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم
شده که موضوع آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیزیکه بحث ازو کنند از آنجهت
که منسوب بصحت است حفظا و ردا و ما یتوقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم شد پس بدانکه موضوعات
قسم نظری این بدن انسانست از جهة صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از
عوارض ذاتی این امور میکند از آن جهت که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات
قسم عملی تصرف است در اسباب سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج بادویه و هر یک ازین بحسب
احتیاج طبیب بیان گفته شود انشاء الله تعالی و چون اصل عمل علم است و عمل بی علم کلا عمل است شروع کنیم در
قسم نظری طب متوکلا علی الحکیم العلیم قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود
بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد زائله است و معرفت شی بعد از علم بآن شی بود

وعلم باسباب و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن
شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت
خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آنچیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف
خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود
و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج بود و اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب
مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر مربع
باشد یا مسدس و اگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد
از برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب
مادی صحت اسبابیست که صحت در ان مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد
و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است و یا متوسط و آن اخلاط است و
اسباب صوری صحت اعتدال مزاج است و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا که عبارت از عدم تفرق
اتصال و سوء ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه مشاکلت و اعتدال وارد گردد و حافظ و موجب
صحت بود و الا موجب مرض این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا
سته ضروریه گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند جنسیه گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج
اند اسنان گویند و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند صناعات و عادات خوانند و اگر محتاج
الیه نباشد واردات خارجی و اسباب غائی صحت سلامتی افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و
صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر

مقاله اول در اسباب مادی صحت

چون این اسباب چهار است این مقاله منقسم میشود بر چهار باب

باب اول در ارکان

آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی چند بسیط است که اجزاء اولی
بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین
یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنکه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک و محل بالای
دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فائده او در مرکبات انضاج و تلطیف و
کسر برودت عنصرین باردین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است نه غایت آن

هواست طبع او گرم و تر بود و فائده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل [بسبب] ست و محل او زیر کرهٔ آتش و آنچه حق
جهت مرکز ست آب ست و طبع او سرد و تر ست و فائده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترکیب است
و محل او زیر کرهٔ هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک ست و طبع او سرد و خشک ست و فائده او
در مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمساک بود **باب دوم** در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست لطیف
بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین با عضا منتشر گردد
و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و
قوت حیوانی بدو قایم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطه محل او را امتزاجی
دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است
چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس ست و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را
کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل
گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح ست که در محلی و مظهری از و اثری و صورتی
پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطبا آنست که هر یک باستقلال روحی اند والله تعالی **باب سوم** در اخلاط
بدانکه غذا که وارد بدن می بود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله میشود و هر یکی را از آن
هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهة تغذیه محفوظ میماند و فضله بطریق اهل
مندفع شود و هضم اول از آن زمان ست که دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه با کشک تخین
شود آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست میان کبد و معده بکبد میرود
و کثیف آن بطریق امعا مندفع شود آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد ست و آنرا کیموس گویند و آن عبارتست
از استحاله کیلوس باخلاط [خلاصه] او با ورده رود و فضله که مائیه ست بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند
هضم سوم در عروق ست و آن عبارت ست از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا ست
و آن عبارتست از استحاله رطوبت بماده که مشابه اعضا شود و باعتبار هیئت و صورت هر دو جزو متغذی میشود
بالفعل و هر یک از اعضا را قوام تام رسد و فضله این هضم هر دو بشکل عرق و وسخ مندفع میگردد پس عمل هضم
دوم ایجاد رطوبت اولی ست که عبارتست از اخلاط اربع ست و عمل هضم سوم [ایجاد] رطوبت ثانیه ست از ماده که معمول
خود ست این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج

کند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول ست چهار صنف ست یکی آنکه در عروق
صغار و دقاق موجود ست جهت سقایت اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود
بجوهر عضو بحسب مزاج سوم آنکه بمنزلهٔ طل در اعضا منتشر ست چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطهٔ
آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال ست که کیموس اول بدان مستحیل شود و آن چهار ست زیرا که آنچه
نضج تمام یافته است از و طافی بود صفرا است و آنچه راسب شود سودا است و آنچه متوسط شود خون و آنچه
نضج تمام نیافته باشد بلغم و هر یک ازین اخلاط چهار طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او
شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بدو باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از دیا
بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب داروی و بر تقدیرین بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم
طبیعی رنگ او سفید و طعم او مایل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایدهٔ او آنست که در جمیع بدن موجود باشد
و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و از آن جهت آنرا مفرغه نیست و با خون
در جمیع عروق جاریست فایدهٔ دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ
شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج ست زیرا که اگر متفق القوام بود و یا رقیق بود آنرا مائی گویند و یا غلیظ
بود و این غلیظ اگر در و رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف
القوام باشد اگر اختلاف محسوس بود مخاطی بود و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار ست
عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف بلغم ست اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع و طبع او گرم
و خشک ست و او در کبد بدو قسم ست قسمی با خون بعروق رود و بجهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه
و تقطیع اخلاط لزج و دفع بلغم غلیظ کند و غذا لبعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد و جهت غسل امعا
و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و موهی گویند و اگر در معده
محترق شده باشد کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنکاری گویند و آن بمنزلهٔ سم باشد آنچه بسبب داروی
متغیر شده باشد و اگر داروی خون باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ
بود مُحّی گویند و اگر سودا بود صفرای سوداوی گویند اما سودای طبیعی دردی خون طبیعی بود و طعم او بعفوصت
و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک و او در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت تمتین و تغلیظ
دم و غذا بعضی اعضا مثل عظام و قسمی بطحال رود و جهت تنبیه و دغدغه فم معده بمعده ریزد و غیر طبیعی آن

خلطی که باشد ومحترق شود اگرچه سودا طبیعی بود او را مادیه ومره سودا گویند **باب چهارم در اعضا**
مشتمل بر مقدمه ودو فصل **مقدمه در تعریف** اعضا وتقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست
از اجسام چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود وارسطو بر آنست که اول عضویکه متکون میشود دلست
وبعضی گفته اند که دماغ وبعضی گفته اند که جگر وبعضی دیگر بر آنند که چون ماده که منی است بمقعر رحم رسد درو
غلیانی پیدا شود وچهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل ویکی در محل جگر ویکی در محل دماغ قرار گیرد ویکی
بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی
یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی وقابل همچون کبد ویا نه معطی ونه قابل همچون عظام ووجهی دیگر آنکه اعضا یا
رئیس بود یا خادم رئیس یا مرؤس یا نه رئیس بود نه مرؤس ونه خادم رئیس ورئیس بحسب بقاء شخص سه است
دل ودماغ وجگر وبحسب بقاء نوع همین سه با انثیین که بدان مخصوص است زیرا که اگر مبداء قوتی است
که محتاج الیه است در بقاء شخص یا نوع چون دل ودماغ وکبد وانثیین آنرا رئیس گویند واگر ممد ومتمم فعل عضو
است آنرا خادم رئیس گویند واین خادم یا مهیی بود چون ریه قلب را ومعده کبد را وماساریقا آلات غذا
را وشبکه دماغ وآلات تنفس واوعیه منی انثیین را یا موددی بود چون شرائین قلب را واورده کبد را واعصاب
دماغ را وحلیل انثیین را واگر نه مبداء قوت ونه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرؤس گویند چون لحم
واگر قابل نباشد نه رئیس نه مرؤس ونه خادم چون لحم غیر حساس وعظام وجمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضاء
متشابه الاجزاء گویند یا مرکب بود وآنرا اعضاء آلی خوانند وبیان هر یک در فصلی گفته شود انشاء الله تعالی
فصل اول در اعضاء مفرده واقسام آن ده است اول عظم است وآن اساس بدن ودعامه حرکات
بود واقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله دیوار اند ویکی بمنزله
سطح که آنرا قاعده دماغ گویند ودو بمنزله سقف که آنرا قحف خوانند وفک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام
حنک وجفنه وچشم وگوش است بیکدیگر متصل شده ومفاصل آنرا درز گویند والف از دو عظم مرکبست
ودر میان الف غضروفیست که او را بدو قسم میکند وفک اسفل از دو عظم ودر فکین سی ودو دندان مرکوز
است از فوق دو ثنیه ودو رباعی جهت قطع اشیاء ودو ناب جهت کسر واز هر جانبی پنج ضرس از جهت طحن ودر
اسفل مثل این بود وعنق مرکبست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند وبعد از آن دوازده فقرات
ظهر وبیست چهار ضلع که از طرفین در آن مرکوز است وبعد از آن فقرات قطن وآن پنج فقره است وبعد ازو

فقرات عجز و بعد از آن سه فقرات عصعص است و ترقوه دو عظم است و بعد از آن سینه هفت عظم که آنرا عظام قص گویند
و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفی ست که آنرا عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل
و آنرا چهار جزو ست جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره گویند
و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک آماد و دست مرکب ست از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از و ساعد که
مؤلف است از دو عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است که در دو صف نهاده اند
که آنرا رساغ گویند و بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکب
است از عظم فخذ که بزرگترین عظام ست و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق ست مؤلف از دو عظم که آنرا
قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم زورقی و
که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم است الا ابهام که دو عظم است و بعد در قائلیه
نظم عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین ٭ می برون آید از آنجا که برون می آید ٭ عدد استخوان بوجه صحیح
از حرم صید کن بدان تشریح ٭ دوم از اعضا مفرده غضروفست و آن جسمی ست شبیه بعظم اما از و نرم و سست تر
و فائده او اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضا صلبیه باللینه و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در او
مفقود باشد سوم عصبست و این جسمی است ابیض لین در انعطاف و صلب در انفصال و فائده او بالذات افادت
حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج
است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصلست و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج
است و فردی و حس و حرکت اعضائی که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مؤلف از
لیفات عصبی و تر و شظایا و رباط باهم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک
اعضاست بواسطه تشنج و استرخا و عضل اگرچه مرکبست اما او را از اعضا مفرده گفته اند پنجم و تر است و آن
جسمی ست که مشابه جوهر عصبست و باطراف عضل و اعضا متصل ست جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن
جسمیست شبیه بعصب امابی حس ست و فائده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضو دیگر بود و او را عصب نیز گویند هفتم
شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصب بود از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط
و انقباض تابع اوست و فائده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شرائین و طبقه است الا شریان
وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم وریدست و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته

طبعی بجمیع بدن میرساند تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع اورده یکطبقه بود الا وریده شریانی که
دو طبقه است و بریه میرود و نیز عشاست و آن جسمی است عصبانی از لیفات منسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت
اعضا و تمدید و توثیق و اشتراک آن با یکدیگر اعضا و افاضت حس در اعضا عدیم الحس مثل کبد و طحال و
این نه قسم از منی متکون شوند چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر
ازین بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند و هم لحم است و آن عضویست
که از دم طبعی متولد شود و فروج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و
سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده [اعضا] شمرده اند و در آن نظر است زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر
از زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد است و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی است ابیض که از ماده
آبی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت است
و سمین مشابه شحم و از دم دسم متولد شود و او مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت
بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب [و لحیه] و بعضی زینت و وقایه را همچون
موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انمله و فایده آن از حک و لقط و مانند
آن مخفی نیست و جلد عضویست منسج از لیفات و شظایای عصب و خلل آن بلحم محشو شده و آن همچون غشا بود و در جمیع
بدن و فائده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس و ادراک ملموسات بود فصل دوم در اعضا مرکبه و اورا
اعضا آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات و تنفس و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل
اند اما اعضاء حیات و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او
مولف است از لحم صلب و اصناف لیفات و غشا غلیظ بر آن محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبری است
و قاعده او از بالا است و آن غضروفیست برباطات و شقه مربوط و محل دل میان سینه است و مائل بطرف چپ
و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح است و از کبد وریدی بدان متصل است
جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند
و از وی دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم ازو و رسانیدن دم
لطیف باو و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرائین بود و آنرا ابهر و ابطی گویند و میان این دو بطن
منفذی هست همچون ممر برای تلطیف دمی که از بطن ایمن بایسر میرود و آنرا دهلیز خوانند از طرفین قلب

قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول نسیم دو زائیده است که آنرا اذنی القلب خوانند
در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و در حالت انبساط کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب
میرسانند حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و مدبره است در انقباض و انبساط و حاجز
میان آلات غذا و آلات نفس و ریه مخلوق است از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی
و شعب قصبه ریه و غشا رقیق و الحسن مجموع کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن بسه شعبه منقسم شده است و
شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و فائده او ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن با کیفیتی
مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا حیات است **آلات حلق** اما حلق عبارت است از جمیع مجرئین
که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبه ریه عضویست مزماری شکل مولف
از غضاریف و غشا بر آن کشیده و او از قدام مری نهاده است و فائده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و
دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفی است که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب است
از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری باشند و این دو
کوچکتر ند یکی را نام نیست و یکی را کبی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بر آن می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود
و انفتاح و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد
و صوت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته فائده او تصفیه هوا بود و از
دخان و غبار و ممد صوت باشد و لوزتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فائده آن
منع هواست از آنکه دفعةً نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است دماغ عضو رئیس و محل روح نفسانی
بود و او مرکب است از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که همچون بطانه
این غشاست و مماس قحف است و شکل دماغ مثلثی مخروط بود قاعده او مقدم راس است و الین از مؤخر است زیراکه
منبت اعصاب حس است و راس او مؤخر دماغ است و او اصلب است زیراکه محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت
عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سه قسم میشود و آنرا بطون دماغ گویند و بطن بطون بطن مقدم است و
در زیر بطن وسط تجویفی است که آنرا معصره گویند فضلات دماغی آنجا جمع میشود و بحنک فرو می آید و غشای که میان
جوهر دماغ است مانند تار آرید و عضوی بر هم افتاده و از آن صورتی همچو کرمی پیدا شده بواسطه حرکت انبساط
و انقباض شرائین آن نیز متحرک است نخاع مشابه جوهر دماغ است و خلیفه اوست و او را نیز غشاهاست و او همچو

و نباله دماغ بود که در فقرات منحدر شده بعصعص رسیده **چشم** از اعضاء شریفه است و مرکبست از سه رطوبت و از
هفت طبقه و در او اعصاب و شرائین و اورده متفرق شده قطعه کرد آفریدگار تعالی بلطف خویش چشم را
بهفت پرده و سه آب منقسم صلب و مشیمه و شبکه و زجاجی و بیض و جلید و پس عنکبوت و بیض و عنبی و قرنی و ملتحم طبقه اول
را که مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم دسم است و متصل است بعضلات متحرک و طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد
از ملتحمه است و طبقه سوم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است و در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی
اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه چهارم که بعد
از وست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از وی رطوبت جلیدی بود و آن
جسمیست مانند جلید به غایت شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهت انطباع مرئیات و طرف باطن او مخروط است
تا در تقبیه عصبیه مجوفه که حس ابصار بدان بود مرکوز گردد و بعد از آن رطوبت زجاجی است که شبیه آبگینه گداخته
باشد و طبقه پنجم شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمیه گویند و او هیچو غشائیست
که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشائی غلیظ است که ملاقی عظم عین بود و بتحقیق
ابصار بر طوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات و معدات او یند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه او
اشعه دفعة در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات از قدام و خلف همچو
وقایتست و فتبارک الله احسن الخالقین **گوش** عضوی غضروفیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری
نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل
میگردد **انف** بدانکه منخرین چون ببالائی بینی رسند بدو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی شود جهت
تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفات است منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغ و تادیه روائح
کند بدان دو عصبه که شبیه بدو سر پستان اند و ادراک روائح بد ایشان حاصل شود اما اعضاء آلات غذا اول
مجری دهن است که فائده آن ظاهر است و بدان جهت سحق و طحن در آن موجود **زبان** مؤلف از لحم ابیض و شرائین
و اورده و عضلاتست و در اصل او قطعه لحم غددی هست جهت انسکاب لعاب تا بمطعوم مختلط گردد و زبان در
اساغت و ازدراد و تقلب ممضوغ محدفم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود **لب** مخلوق است از عصب و
لحم و عضل و شریان و ورید و فائده او ستر دهن است و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم **مری** که
است از لحم و غشاء و دو طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم حنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا

فم معده گویند وحس او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج لحمانی جهت مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت او که نزدیک ناف است و بشکل کدوئی باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم متعلق بود چون هضم تام شود مفتوح گردد دوم را صایم گویند و آن بعد از بواب است و عروق ماساریقا از و نیز جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود سوم را دقاق گویند او بعد از صائم بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچو کیسه است که مدخل و مخرج او یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم گویند و او آخر همه است و بمقعد متصل هست ثرب از شعب عصب و اورده و شرائین منتسج بود و در رطوبتی دسم بر آن مترشح شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع جوانب همچو پرده حاصل شود و گرد معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود مجسم و غشا و بحس محلل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه با ضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است و آنرا پنج زائد است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی است از مقعر کبد عرقی رسته است که آنرا باب گویند و بعضی در نفس کبد منتشعب شده و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کند و در شعب داخله جمع گرداند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است اجل اورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی صاعد شود و باعالی بدن منشعب گردد و قسمی نازل گردد و باسفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچو کیسه و فم آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از و رگی بیرون می آید و بدو قسم منقسم میشود قسمی بمعا صایم متصل شود جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا بدو طحال عضوی لحمانی است بر شکل زبان و محل او جانب الیسار است و محدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس قعر معده و عروق و شرائین در او منتشر شده است و او را دو مجری است یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و و یکی متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب اشتها گردد کلیه عضوی مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرائین و غشائی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیم دایره است و کلیه دو است و برباط قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلند تر از یسری بود و فائده ایشان آنست که فضله کبد

۱۵

بایشان ریزد و دو سوئی که در آن باشد جهت غذا خود جذب کند. و باقی بمثانه ریزد مثانه کیسی است بطوطی شکل مولف از لیفات و دو طبقه است و بول در و مجتمع میگردد و بقبل مندفع میگردد و او را عنقی است که بول از آن طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین مرکب است از لحم سفید غددی و در و منافذ بسیار است و اورده و شرائین و اعصاب گرد آن بر آمده اند و لیفات بسیار در آن پیدا شده و غشا بر و کشیده و منی از فوهات این عروق بانثیین میریزد و در و جمع میشود و نضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود و بانثیین آید تا آنرا اصلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر است بوده و انثیین نسا صغیر و پنهان باشد و در ظرف فرج پنهان بود قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن بلحم محشو شده است و در و مجری بول و منی و مذی و ودی هست و او از عظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ او آنست که تجاویف او بریح ممتلی شود و شرائین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقای نوع بود و فائده قضیب ایصال ماده نوع است بمستقر خویش رحم عضویست مولف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوب است و موضع او ورای مثانه و قدام معا مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و او را مجری هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و و وصول منی بدو و در فم رحم غشائیست رقیق که ازاله بکارت از آن کنند و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حال آبستن غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوقی بجذب منی است و ازینجهت در مجامعت مائل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر با هم در رحم قرار گیرند و از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجه و اسباب واهی هیچ مانعی نباشد تا از قوة عاقده که در منی مرد است و از قوة منعقده که در منی زن است در آن امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر همه محتوی شود و حافظ حرارت غریزی دوائر اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود تا از آن مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و بهفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطهای سرخ در آن پیدا شوند و منافذ عروق پدید آید و بشره جنین خون طمث جاری گردد و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام شود و بعد از آن

علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و بشش روز تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز
شود و قسطی صالح از دم حیوانی و طمثی بدو مترشح گردد و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح
حیوانی بدو فائض شود و آنرا حالت رابعه گویند و آن از ده روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکوری و اناثی
ظاهر شود و اعضای اصلی تمام شود و آنرا حالت خامسه گویند به سه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و
عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در
ذکور بمدت اقصر و در اناث بمدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر بسی روز یا چهل روز تمام شود و از آن اناث
بچهل روز تا پنجاه روز بعد از آن نمو یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی
خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلاً اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود
بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد
روز حرکت کند و بدویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد برآید و نماند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم
در اضطراب آید و حرکت کند و اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون
آید و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متالم گردد و اگر مهلت یابد تا بماه نهم خستگی
او زایل شود و قوت گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند اگر بغایت ضعیف و رنجور بود در شکم بمیرد یا در ماه
هشتم بزاید و از این حرکت خستگی او زایل نشود و زیاده شود و هوای خارج نسبت باو غریب بود پس هلاک شود
و اگر در چهل روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اکثر چنین واقع میشود والله اعلم مقاله دوم

در اسباب صوری صحت و آن دو بابست باب اول در مزاج

و آن کیفیتیست ملموسه که از امتزاج
ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که میان صورت و مواد متضاده ارکان واقع شود بحیثیتی که صولت
حدت و سورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق
وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این
باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات
و این قسم خالی نیست که بیکطرف مایل بود یا بدو طرف و آنچه بیکطرف مایل بود چهار قسم است احر ما ینبغی یا ابرد
یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز چهار قسم است احر ایبس احر ارطب ابرد ایبس ابرد ارطب
این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی اند این کیفیت ملموسه که بدین نه قسم آمده است

بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلی ست اما اعتدالی که مبحوث عنه اطباست و پیش ایشان معتبرست آنست
که بر هر مرکبی از ارکان قسطی ازین کیفیت که نسبت باین مرکب اولی والیق بود متوفر و متحصل گردد و برآ عدل
در قسمت و نسبت و این اعتدال از تعادل و تکافو مشتق ست بجهة آنکه در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق ست
و این اعتدال از هشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل
رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد و هر یک ازین تقابیل یا داخل بود
یا خارج پس باعتبار ثمانیه متصور شود اما علما را اختلاف ست که اعتدال اصناف کدامند شیخ الرئیس بر آنست که
سکان خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و سورت کیفیت هر یک از آن بدیگر
منکسر میشود پس اعدل بقاع بود و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدل اند
برای آنکه وسط اقالیم ست و توالد و تناسل آنجا بیشتر ست و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و
بحسب عضو گفته شود **تنبیه فی امزجة الاعضاء** بدانکه گرمترین چیزی در بدن روح ست پس قلب پس منی پس
خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغم ست پس شعر
پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن
بلغم ست پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس
عضل پس جلد و ایبس آن شعرست پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس اورده پس
عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده ست پس برین تقدیر جلد اعدل
اعضا باشد و اعدل از و جلد کف و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله سبابه والله اعلم **باب در قوی
و افعال** قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل ست و صدور او اگر با شعور ست قوت نفسانی و اگر بی شعور ست
یا مختص بحیوان بود و آن قوت حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبعی بود که در نباتات نیز
موجود ست اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانی ست و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد
و این قوتیست که قلب و شرائین را تحریک بانبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل
شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ
منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی عز اسمه
و این قوت بدو قسم ست مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهره

گویند و این پنج ست اول قوت باصره و آن قوتیست که موجودست در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع
شده است که از مقدم دماغ بعینین می آمد و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود و حکمت درین آنست که
تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت
جلیدیه میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح حامی میگردد
در عصبه که شبیه بحلمتی الثدیست که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است
و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان مفروش است و برطوبت لعابیه ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است
و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش است موجودست تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت
لامسه است و آن قوتیست که موجودست در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او
بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه که امور باطنی هستند و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم
پنج قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی باو میگردد و ازین جهت حس مشترک
گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه در یابد
سپارد و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه
که در خیال موجود است و این تصرف به ترکیب بود همچو تصور انسان دو سر و بتفصیل بود همچو تصور انسان
بی سر و متفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است چهارم متوهمه است و آن
قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او وهم بطن
اوسط دماغ است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد
نگاهدارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهائی فراموش شده را بیاد آرد و همچون خزانه
متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه بر دو
قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود تحرک جهت جذب منفعتی و غضبی آنست که
باعث شود تحریک جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن
بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضاء
متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبعی در جگر است و مرکب او روح طبعی است و آن
مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او متصرف اوست از برای

بقاء شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا التصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل
و ملصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و
تناسب طبعی صرف میکند تا بکمال مقداری رعایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه
که متصرف است برای بقاء نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح و رطوبت ثانیه
تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق تعالی عز اسمه اعضا
را متشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه است و آن
قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب مفید باشد جذب کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که
آن مجذوب را نگاهدارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل
گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا التصرف کند چهارم دافعه است و آن قوتیست که آنچه از تغذیه بدن
فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خوادم این چهار اند اما
حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی حرارت نبود اما برودت
بالعرض خادم ماسکه است جهة استمساک و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست
بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهة تقویت روح که حامل قوتست
و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهة تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه
اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم هو الله تعالی

مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت

و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول گویند و
منقسم است بسه قسم بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول او موجود شود و پس از و حالتی از احوال بدن
حادث گردد بر سبیل وجوب و او را مغیره گویند یا او موجود شود و پس از و حالتی از احوال موجود و لازم
آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن را سه سبب است بادی و سابق و واصل برای
آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا
و آنرا خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا انفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی
اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که او لا حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق
گویند و اگر بی واسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر

سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال و بالعرض همچو تسخین آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از
اسباب خالی نیست که تقضی و تباعد از وممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری
و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تضجی بآفتاب و استحمام
پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری **باب اول در بیان اسباب ضروری** و او را
از آن سبب اسباب ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند
از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس
میشود اعراض نفسانی است و اگر وارد ارواح میشود هوا است و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عوارض بالذات است
ماکول و مشروب است و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس است و اگر وارد ارواح و عضو هر دو میگردد و اگر بی شعور
باشد خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول در هوا**
بدانکه هوای که محیط است با بدان محتاج الیه از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی
از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و دخانی
میگردد پس بیرون میآید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بانجار ردیه نیامیخته باشد و از هوای منبع عفونات
و خنادق و مقابر و از مباقل ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از
اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتیکه هوا را
فساد عام پیدا شود و موجب وبا گردد و نعوذ بالله که در آن وقت هوای محبوس بهتر از هوای گشاده بود و تغیرات
که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعت بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که هوا بواسطه
فصول و انتقالات آن لاحق گردد و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول
حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول
جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شگوفه
و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود
و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان با فصول
منجمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کنند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب
زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطه

سرما و زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوائی تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون و حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوائے صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوائی خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و ردا بدترین فصول نهاده اند از آنجهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزائد اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغائت گرم نبود اما هوائی مستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال واسترخاء اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین مستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود و یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانکه مثلاً ربیع بهوائے شتا گذرد و یا صیف بطریق ربیع و یا بالعکس الا امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت تقاطر آنها فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غائت سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود و اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع باشد بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت بود یا بالعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه جبال سبب هبوب بعضی از ریاح یا مانع یکے از آن شود موجبات آن گفته میشود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود یا بالعرض چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح

هوا فاسد کند الا اعصاب اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام

و ثوران اخلاط و ارخاء قوه و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آن بود که در روز آید و صبا معتدل

در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که اول روز

آید و نسبت با صبا اکثر رطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب

از آن ریاح در و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطه تربت

بود پس هوای بلد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلد سنجی و رملی گرم و خشک بود

و طینی بر طوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد و نزدیک عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن

نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع

و انخفاض و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب وازین دو ریح کشاده بود و مهب جنوب

و دبور بسته باشد و این در موضع باشد که اعتدال بقاع بود و الا محتمل که بعکس این باعتدال اقرب بود

اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی

باشد که هوا بر بساطت خود نماند بسبب اجزای مائی و بخاری و دخانی که بمجاورت بطایح ردیه و خنادق و اجسام

و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب وبا شود و بیشتر در خریف و

آخر تابستان حادث گردد و فساد و با بدو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه

هوای وبا رطوبت را متعفن سازد و فساد آن بجمیع بدن رساند و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات

و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر آئینه انسان و دیگر

حیوانات از آنها غذا میسازند و هر ماده که از آن غذا حاصل شود بسبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این

صورت متمادی شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد

زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بجهت

زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد

هوا گردد

فصل دوم در حرکات نفسانی

که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود

و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعة حرکت کند چون غضب و اگر بتدریج

بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعة بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و اگر از هر دو

شادی

جهت بود اگر او بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بر آن صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهده آن کند بی دندان پیدا میشود

فصل سوم در حرکت و سکون بدنی

اما حرکت چون بر وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت ست و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص ست به عضوی مثل قرات بلند اعضاء صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت بدن و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود

فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه سکون ست و در و حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را سست و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهبیج وجه و ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ وجه تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر شود و بیداری مشابه حرکت ست و موجب اضداد و افراط در و موجب اختلال و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض سوداوی تولد کند

فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسم ست قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن از شش قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق یا غذائی دوائی یا دوائی مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذائی مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذائی دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکیفیت احسن مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوائی غذائی نیز گویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او

ونشود دوائی سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از
بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود بانجماد موجب هلاک شود
و ماکول را بروجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده
فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود ذوالخاصیه و آن ذوالخاصیه اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق
و اگر مفردی موافق بود فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود
دوائی غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوائی ذوالخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذائی ذوالخاصیه
و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذائی دوائی ذوالخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم
بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک ازین بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک ازین مجموع بحسن الکیموس
و ردی الکیموس و معتدل این مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب
در دو بحث است اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبدرقی و مرققی
باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز یکی از دو این فایده
حاصل شود آب باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفاء لون بدن
و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب
و قوی و شهوه شود و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود
و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود گذرد و صافی گردد و باد شمالی یا
صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هر چه در وی بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و
بیکبار که بیاشامند تشنگی نشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصا
که در تابستان از ابر و رعد بارد و اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن میشود و اصلاح او بطبخ است و آ
کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب برفی و یخی مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود
تقویت احشا کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مسهل بود و فضی و ذهبی تقویت معده و دل
و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مرخی و مفسد معده و
و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود و آب برف و یخ
اعضاء عصبانی را مضر بود **بحث دوم در شراب** اگر چه کلام مجید بر منع و تحریم آن

۲۵

است و مباشرت آن از جمله کبایرست و اخبار و احادیث در خباثت او وارد شده اما چون طبیب در معالجات و فقها
بدان محتاج میشود خصوص که در شرع شریف نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده اند و اکثر خلایق در آن
شروع نمایند و بدلیل و منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرت بسیارست بنا برین مقدمه در
انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رائحه و قوام شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور
در او تا ششماه حکم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از یکسال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار
دهد و فربه کند و مناسب محرور و اوقات حاره باشد اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از و
تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را
تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر ناصع ست
پس یاقوتی و آنچه زرد بود حاد و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و تر طیب
کند و اسود بدترین انواع بود و اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بلغم بود و دیرگذرد و شش و جگر
و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده
و احشا کند و نفث آلات سینه را مفید بود و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر بود و اما باعتبار رائحه شراب
حاد طیب الرائحه تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرائحه مصدع باشد و عدیم الرائحه
دیر مستی کند و منتن الرائحه بد باشد و موجب فساد ها بود و اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر دیرگذرد و سده
و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی جگر
و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آید و دوشابی گرم و تر و مسمن باشد و عسلی حاد و مقطع بلغم بود
و زود نفوذ کند و ادرار آورد و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تپ آورد و حزمایی مفسد و مغلظ
اخلاط بود و ریاح و سودا از آن تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از حبوب مثل ذرت و اکثر سازند بحسب
مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود و اما اسکار کند اما منفعت
شراب قرشی گویند که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نخواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی
بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و موجب انبساط و دفع افکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت
و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون
و براقت و اشراق آن و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف

دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر فاریله سوداء و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی
و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکنونات است
و تمیز انسان از دیگر حیوانات از وست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط
شهوه طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام
و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر از آن تولد کند

فصل ششم در احتباس و استفراغ

بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت ست و استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف
دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقوط شهوه طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند
و چون از استفراغ معتاده جماع و حمام ست در آن شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت قوت جمیع
افعال و قوی موقوف ست زیرا که مبداء او قوت متخیله و باعث شهوانیست و متحرکه تحدید عضلات
میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت
آن و دفع آن میکند و انثیان خود مخصوص باین فعلست بنابراین باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد
و جمیع افعال که بهر یک متعلق ست بر نهج طبعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازین موجب ضعف این
قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزیه
و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلاء و ثقل بدن و
کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن
و امراض بارده شود و اعضاء عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین ست بواسطه هوا و ترطیب کند
بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و اگرچه سه مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود
بیت دوم مسخن و مرطب بود بیت سیوم مسخن و مجفف بود استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات
و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد
و دفع کلال و خفت و سبکی بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف
قوی و عدم شهوت جماع و انصباب مواد باعضاء ضعیفه گردد و استحمام بآب سرد موجب تبرید و ترطیب
و انشاط و قوت اعضاء و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محروری مزاج باشد

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل

فصل اول در اسباب ملحقه

بسته ضروری و آن بجهت اسنان و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی اسنان
از آنجمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر ست چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف مریض باشند
و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردانند و بالعکس چنانکه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود
و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار ست اول سن نمو آنرا سن
حداثت گویند ابتدا از سن طفولیت ست و آن زمانی ست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن
سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بود و بعد از آن سن ترعرع و بعد از آن
سن غلامیه و آن را مراهق گویند و آن وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب سی سال که مبداء
شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل سال
حرارت و رطوبت در صبی و شباب بر رای فلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشد تا در صبی بواسطه کثرت
رطوبت شدیده و حاده باشد چنانچه هیزم خشک و تر را علیحده مشتعل گردانی و در نار این متفاوت در کیفیت
و متساوی این در کمیت یابی سوم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود
و در این سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضاء سن کهولت
تا آخر عمر بود و در این سن یبوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد
بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار اسنان تا سی یا چهل
سال منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث به برودت و رطوبت مایل
باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور رود یا شراب بود همچون قصارت موجب ترطیب شود
و صناعتی که مجاور آتش بود همچون حدادی موجب تسخین و تخفیف و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل
موجب تبرید بود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو اکاری و طیانی اما عادات از آنجمله
است که ترک او مغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه
مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی از آن دفعة باز آید موجب
ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و از این جهت گفته اند العادة طبیعة خامسة اما واردات
خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج باشد و غیره

که از مشمومات حاصل میشود و از دیگران نمیشود و آنچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ و مقوی حافظ
صحت بود و آنچه کریه بود بالعکس و از آنجمله نضیج با آفتابست که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و ربو و صداع
بارد را مفید افتد و همچنین اندفان در رمل گرم امراض رطوبی را نافع بود و استنقاع در زیت تشنج و اعیا را
مفید است و مثل رش آب بر روی که انعاش قوت و از اله کرب و لهیب میشود خصوص که با گلاب بود **فصل**
دوم در تعداد اسباب عوارض بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون ریاضت و حرکت و ملاقات
مسخنات از اغذیه و ادویه بحسب داخل بود و خواه بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برود
حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات
و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل بجودت هضم و سکون و نوم و
اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل و خارج و اسباب
ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن
و اطلیه مملسه و مراهم و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت
ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوت
مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش یا ضربه
یا سقطه و مثل آن و اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذ یا انطباق
مجری بواسطه ضماد غلیظ یا یبس مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه
یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان
مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی مثل
قطع و تاکل و اسباب فساد وضع به مقاربت عضوی بعضوی یا تشنج یا التحام بود یا ولادی بود
و بمباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه باشد یا ولادی بود و اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلاء خلطی یا ریحی ممدد بود یا شدت دافعه بر مجری طبیعی
یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن بریسمان و سوختن بآتش بود و
اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل شود و اسباب ورم امتلا

...ضربان و ثقیل و ثاقب و باز ۱۵ هم مسلی کزوست اصل هلاک ؛

از اخلاط ست یا از ماده ریحی یا مائی و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود
و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبتی مرخیه پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضربه و سقطه
اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود من حیث هو مناف یا سوء المزاج مختلف بود
یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد ست اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره
پانزده است اول حکاک و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم
ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهة عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود
که ممدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاغط و سبب آن ماده یا ریحی بود که جائی بر عضو تنگ کند ششم
مفسخ و سبب آن ماده یا ریحی بود که میان عضل و غشاء او حادث شود هفتم مکسر و سبب آن ماده ریحی
بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رخو و سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب
آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضاء احتقان پذیرد دهم مسلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فرق میان
او و ثاقب آنست که ماده ثاقب النفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده
مسلی در آن موضع محتبس بود یازدهم خدر ست و سبب آن خلطی بارد بود یا اینکه انسداد منافذ روح نفسانی
دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی بود حار در عضوی حساس سیزدهم اعیائی و سبب آن یا تعب بود و
آنرا اعیای تعبی گویند یا خلطی ممدد بود و آنرا اعیای تمددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیای قروحی
گویند یا بسب ریحی باشد آنرا اعیای ریحی گویند چهاردهم لاذع و سبب آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و
سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا متعلق ست یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب
غشا احساس ثقل کند یا بسبب ورمی بود که در اعضاء احساس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچون
سرطان نعوذ بالله و اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود بمحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب
هم از مسکنات وجع بود و بتحقیق مسکن وجع قطع سبب ست و اسباب تخمه و امتلاء از سهر و بیرون نیست یا
امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فضلی و موانع تحلیل یا امری داخل بود مثل ضعف
هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری و اسباب ضعف انواع ست زیرا که این سبب یا وارد
جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت و اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال
بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود مانع کثرت

صدد و رفعل نه آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعید کنند فساد هوا و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا یبس مضعف همچو رعشه یا لسبه یا یبوستی متشنج بود همچو فواق یا یبس یا فضلی سودهی تبرید همچو نافض یا سودهی بلذع همچو قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج **مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علامات این مقاله مشتمل بر دو بابست **باب اول** در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است حالت صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه آن موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض بر وی صادق شود زیرا که ثالثه هیئتیست که افعال مطلق سلیم نیست و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد به نسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بعکس این اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض ست و در میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حد یکی او گفته است خالی نیست اما عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و بسبب انصداع عرق میشود بواسطه اقتضای حرکت عنیفه و چون حمی دقیه که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم ست که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیبست و آن چهار قسم ست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار ست اول مرض شکل و آن آنست که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس ست یا منسد گردد مثل انسداد عرق کبد وغیره

سوم امراض تجاویف بانکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف
قلب در فرح مهلک و یا ممتلی و یا منسد شود همچون صرع و سکته چهارم امراض صفایح ست همچون ملاست
معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچون عظم لسان در داء الفیل و زیادتی
عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضمور لسان و یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی
عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول
خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده
تفرق اتصال ست و اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند
و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر متقادم و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد کسر
گویند و عرضی بود و صدع گویند و کسر اگر بطول بود و تفتت و در عصب شق و در عروق تبر و شق خوانند اما مرض
مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و تسمیه بعضی امراض یا
بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض
همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول
ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی مأوف
طریقی بدو بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب و ریه
یا محاذی عضو مأوف بود چون دماغ معده را یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را
و اربیه کبد را بدانکه اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط
ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد که نه زائد شود و نه کم
زمان انتها گویند و چون بنقصان آید زمان انحطاط **باب دوم در علامات و دلایل** مشتمل بر مقدمه و هشت
فصل مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند با حوال بدن که از قوی صادر میشود و این علامات
و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون
نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض بود
چون تپ حار و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهره بود چون لون و ملمس یا دلیل
امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح ست و استدلال و بدان بچند چیز کنند

اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدأ افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفتی
آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب
و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعاء دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن کبد دلیل ورم کبد بود و طرف
ایسر که دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض چنانچه دلالت ورم طولانی شکل بر آنکه ورم بر محدب کبد است چهارم
استفراغ چنانچه بول و براز که در جای خود یاد کرده آمده چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء الله
تعالی **فصل اول در علامات مزاج** بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل
معتدل مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن است سمن مع دلالت حرارت
و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت
و یبوست سوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل
سودا چهارم موی است کثرت سواد و جعودت آن دلیل حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت
و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن
دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال بکیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال
طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطئ دلیل
برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل
یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و جرأت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود و
جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رائحه و صبغ
آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست **فصل**
دوم در علامات امتلا امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه بود علامت امتلا مجملاً ثقل
و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت
غلبه دم ثقل سر و تملی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور
و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون
و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت
حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان

وخشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفراوی و قشعریره و تخیل شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامت
سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلظ سودا و خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دو
و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم در نبض** و آن حرکتیست از اوعیهٔ روح که عبارتست از قلب و شرائین
باشد و هر نبضه مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و نبض بسیط او بحسب ... منقسم شود بانواع و اجناس
و اجناس نبض ده است جنس اول ماخوذست از مقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است اول طویل است و او آنست
که در حال حرکت اجزا او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت تبرید بود و کثافت لحم و صلابت ...
قصیر و او در مقابل طویل بود سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزا او در عرض
محسوس شود و سبب آن ... و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در
عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزا او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و سطبری آلت
بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شاهق و انخفاض و از ازدواج این نه بیست و هفت قسم حاصل
شود اما آنچه مشهورست و اسمی ازو شش است اول عظیم و آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر و آن در مقابل
عظیم بود سوم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شاهق زائد بود پنجم دقیق و او در
مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلیظ و دقیق بود **جنس دوم** ماخوذست از زمان حرکت و این سه قسم است
اول سریع و او آنست که زمان حرکت و انبساط کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و مقابل سریع بود
سوم معتدل در سرعت و بطو **جنس سوم** ماخوذست از زمان سکون و آن سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان
سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل در
تواتر و تفاوت **جنس چهارم** ماخوذست از قوام آلت و آن سه قسمست اول صلب و او آنست که انگشت باعتنا تمام حرکت
انبساط او فرو ننشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لین **جنس پنجم**
ماخوذست از لمس آلت و آن سه قسمست اول حار و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در
حرارت و برودت **جنس ششم** ماخوذست از امتلا و خلو و آن سه قسمست اول ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق حجم
زائد از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و امتلا **جنس هفتم** ماخوذ
ست از کیفیت قرع و آن سه قسمست اول قوی و او آنست که از انبساط سخت به انگشت کوبد و سبب آن قوت قوت ... از غذا و شراب
و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف **جنس هشتم** ماخوذست از استوا و اختلاف

آن دو قسمست اول مستوی است و عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود دوم مختلف و در مقابل مستوی
بود و این مختلف دو قسمست منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف در انتظامی باشد یعنی هر چند دوری که کند بر آن یک
اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف در او هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود و جنس نهم نبض
از حال وزن آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بمجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب امزاج
سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسمست اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض بود
تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلاً همچون وزن نبض شباب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شاب مثلاً همچون وزن نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که
وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعی استقراری موجود است زیرا که همچنانکه
تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر
النسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از
انواع نبض که او را اسامی نهاده اند و مشهور است اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطوء
چنانچه اول بطی باشد پس ثانی باعث انقطاع شود و متدرج سریع تر بود نسبت بحرکت غزال دوم موجی
و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلاء بطریق موج آب محسوس شود سوم دودی و آن نبضی بود
همچو موجی باشد در عرض و امتلاء باشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود و او ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی
که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار
و او آنست که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف و صغیر شود باز بدرجه اول عود کند و بدین ترتیب ضعیف شود هفتم مسلی و او
همچو ذنب الفار است الا آنکه عود بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعة عود کند هشتم
ذو الفترة است و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک
گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت او همچو رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس شود دوازدهم
مطرقی ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه
سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت او همچو حرکت عضو محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند فصل
چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض
اناث اما نبض حبالی عظیم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان

٣٥

مایل بعظم و قوت بود و وزن لائق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زائد بود و نبض کهول بصغر و بطوء مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود و اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصل بود و اما باعتبار نوم و یقظه در ابتداء خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بالطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءةً یا بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود و اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود و اما باعتبار استحمام اگر استحمام بآب گرم بود باعتدال و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت بود و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم بطی و متفاوت و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع مرتعش و غیر منتظم بود و اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود و پس دودی و نملی بود و اما نبض در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور

فصل پنجم در قاروره و آنرا تفسره گویند و استدلال بر آن باعتبار استقراء هفت جنس بود جنس اول لون است و طبقات آن پنج باشد اول صفرت است و مراتب آن شش است اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرت است و مراتب او چهار است اول اصهب و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حمرت او زاید از اصهب بود سوم احمر قانی بود چهارم احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت یا بیشتر باشد سوم نیلجی آن دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود جنس چهارم اسودست و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اسودیکه از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل

غلبهٔ خون و احتراق آن باشد سوم اسودیکه از خضرت حاصل شود و آن دلیل سوداء صرف باشد چهارم اسودیکه از بیاض ماخوذ باشد و آن
دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد یا قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در
مشایخ و نساء و ابتداء حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل آب کامه آش مویز بود آنرا اعتباری نباشد جنس
پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است و آن دلیل برودت بود و نومیدی سخت از نضج دوم ابیض حقیقی
و آن اصناف است اگر مخاطی بود دلیل غلبهٔ بلغم باشد و اگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و آن
در آخر دق باشد و فقاعی با بده دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی بی بده دلیل حصات یا مواد خام بود و رسوب
بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه بماست و شیر بود در امراض
حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه غسالة اللحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبهٔ دم باشد و دیگر
آنست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و آن
سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه آلت بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت
اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر تدریجاً
شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن
حال بود جنس سوم رائحه بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن دلیل بر برودت مزاج و نقصان
حرارت غریزی بود دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول یا اخلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن در مرض حاد دلیل موت
حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه و آن
دلیل غلبهٔ دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرائحه و آن زهومت ناک باشد و آن دلیل فساد
رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد
شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود جنس پنجم قلت و کثرت
بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که میباید نسبت با مشروب دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد
که میباید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظت بود
بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صفا دلالت بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوب است و
رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظتر بود و از و متمیز شود خواه مترسب شود خواه معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول
جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی و اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل و املس و متخلخل و بی نتن و مراسب بود و چون تحریک کنند زود

منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب نشود دلالت کند بر هضم طبعی و نضج تام اما غیر طبیعی یا زده قسم ست دوم سبوسی یکی ازان آنکه شبیه سبوس باشد و آن
خراطی و آن همچو صفایح بود کبار باشد یا صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تپ بود دلیل خراشیده شدن
اعضا بول بود و اگر کمد بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود تخالی
گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضا و اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم شبیه سویقی
نیز گویند و از نخالی خورد تر بود و اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود
سوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی بود چهارم دسمی و او همچون چربی باشد دلالت کند بر ذوبان شحم
یا سمین پنجم مدمی و آن دلیل انفجار ریا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل اخلاط خام بود هفتم شعری و آن همچو تارهای موی باشد
و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت بحرارت غریبه باشد هشتم نقطهای خمیر و آن از ضعف معده است یا امعاء یا از تناول لبنیات
نهم رملی و آن دلیل حصیات و رمل بود و اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و همچو خاکستر باشد و دلالت
بر احتراق بلغم کند یا مده که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه بخون
بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال بمکان رسوب و آن سه قسم است
اول غمام و او آنست که طافی بود در بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق و او آنست
که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب و اگر طبعی بود نیک باشد و اگر غیر طبعی بود بد باشد
زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود و ملاست و استواء رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب
مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت
شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد
دلالت کند از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک شد و اگر
دیر بود بعکس این باشد و باید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن
صافی بود و در وسط آن چیزی همچون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مایل برقت
بود و در انتهای مایل بحمرت و بول نفساء مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان
مایل بناری معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در
براز و استدلال بآن از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان
اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در امعاء قولون یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن

اگر رقیق بود دلیل نضج دلالت بر اخلاط نرجه کند و در بچار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر نضج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون بدانکه لون براز طبیعی التنه کناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن غلبه بلغم و سده مجاری مراره باشد و هم یرقان بود و اگر بوئی ریم از آن آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز همچو الوان بول بود چهارم استدلال از هیات آن هیت طبیعی او آنست که علکی لیس بود و اگر منتفخ بود همچو زبد گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطئ الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد معا یا تناول قابضه بود ششم استدلال از رائحه اگر نتن آن زائد باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همچو اعضا روایح بول بود هفتم استدلال از زبد آن زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و منتن عدیم الرائحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم در شناخت بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در این روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بالکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند و نهایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت اتمام مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا به بحران باشد یا به تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا با نتقال ماده از عضوی بعضوی و این بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس به خسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و عقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول می باشند و امور هائله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد به قی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هیچ یک را از این

که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل
آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش
و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت
و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار و اقع شود و ماده رقیق دفع کند از بهجت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص
و هر بحرانی که در ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتهاء تام باشد و در انحطاط بحران
نباشد و در روزهای بحران طریقه آنست که مریض را هیچ حرکت نکنند و روزهائی بحران که ایام باحوری میگویند
اول آن چهارم روز مرض ست و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم
منذر باشد به بحران هفتم و روز دهم منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود
باشد و در روز هفتم روز بحرانست و این روز بحران جید قوی واقع شود و روز نهم منذر ست به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران
واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران ست و منذر ست به بحران در
چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم هم چو روز هشتم بود و روز چهاردهم روز بحرانست و درین روز بحران قوی
و جید بسلامت بود و بحران در یازدهم بد باشد و روز هفدهم روز بحرانست و منذر ست به بحران بستم و اگر به هژدهم و نوزدهم
بجست نادر بحران واقع شود بد باشد و در روز بستم و بست و یکم روز بحرانست اما بستم اقوی باشد روز بست چهارم
بحرانست و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بست هفتم روز بحرانست و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد از آن
واقع شود آنرا قوتی نباشد و روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد
اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بستم نیز واقع شود فصل هشتم در علامات ردیه و محموده در امراض
بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سحنه و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات
ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب اول و زود خفتن و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع
علامات نیک باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در کو افتادن و گشاده ماندن دهان و تنفس پیاپی و حدت سر و بینی
و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر در یکجائی داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب
و بر پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت
بگفتار و بسیار گفتن و کم گوئی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از
سقیم و رعاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان

در برودتِ اطراف با حرارت تپ و سبات و ضعفِ نفس و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و بثور عدسی سیاه یا بنفسجی
و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد است و نتن بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب
جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و قاروره سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی
و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودتِ ظاهر با حرقتِ باطن و گشاده ماندن چشم
مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرگ وجع ساکن شود بغتة بی سببی ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت از حیات
نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس ساکن شدن تپ نابوده بی وقوع بحران و ضعف
و عدم اشتها و غثیان و حبس نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و ثبت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض
و کثرت اختلاج و احتلام در اول مرض بود والله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث والانتقال من علة الی اخری اما انذار
بحوادث چنان باشد که بسببی که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و براز و بول و عرق و در
عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس
و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار به تشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق بسکته
و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر ردیه منذر بود
بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا بود و دوام صداع و شقیقه بنزول آب
در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف
بقولنج و حکه مقعده بسبب کثرت جماع خورد باشد منذر بود به کوم و حدوث قوبا بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان
طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر آمدن عروق ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و
بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان شود که اگر در حمیات حاده ضعف حادث شود در بحرانی
رمد باسهال صفراوی زایل شود و اسهال صفراوی نیز به صحیح زایل شود و استسقا باسهال بلغمی زایل و تشنج رطب بحمی و جنون بواسیر و سعال
بورم خصیتین و فواق امتلایی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و دوالی و در گرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زایل شود قسم دوم در
علاج مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ صحت این باب مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در
تدبیر حبلی و مولود بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و اسهال و فزع و صوت هایله و ریاضت و تعب و بوهای
تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بجهت اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد احتراز از جماع و
و سکنجبین و گلنگبین و تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل بکنند اما مولود باید که در جائی که معتدل بود بزاید و چون جدا شود

ناف او را از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را بآب گرم و نمک بشویند
چنانکه آب در دهن و بینی او نرسد و اگر بآن آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن بانگشت تر کرده بشویند و
انگشتی بعسل در دهن او نهند و در قماط بپیچند هر عضوی بجای خود نهند و برفق بندند و در خانهٔ تاریک بر در پشت نهند و هر روز
برفق او را اندکی کنند و چند روز بآب فاتر بشویند آما رضاع بدانکه شیر مادر بنسبت طفل مناسب می افتد اما اگر مادر
صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز شیر مادر نه دهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند احتیاط
مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان
و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از دختر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و
غذاهای معتدل و لطیف تناول کنند و در بامداد و پستان او اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت
اجتناب کند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت
معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیهٔ غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کنند و اگر شیر بسیار بود چنانچه موجب فساد شود
تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بپره و عدس و سرکه نمایند و اگر امر خارجی مانع رضع شیر طفل نه دهند تا اثر آن عارض زایل شود
مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب دهند و بتدریج بطعام معتاد گردانند و شیر در برنج و نان و شیر و
عسل آغشته میدهند و چون او نزد بر آمدن دندانها یاد او ظاهر شود روغن بابونه و عسل بر لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خر گوش در
گرد و بیخ دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه هیچ بهیک بدست او دهند و در وقت
سخن گفتن بن زبان او را بمالند و در امراض که او را عارض شود معالجهٔ طفل و مرضعه هر دو باید کرد و مرضی که اطفال را بسیار
عارض میشود ذکر میکنند اما در اطلاق شکم او را انکمون انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متاذی نشود
و زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و لیست جو نیز مفید است و اگر متاذی شود دو انگشت بنیر مایه بزغاله بآب سرد بدهند و در احتباس
شیافی از عسل و پودینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب
گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندک عسل بدهند و سعی کنند که تا قی کند یا آنکه انگشت بروغن
چرب کرده بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا و دانه به و فانیذ با شیر یا روغن بنفشه
بدهند و در وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی
بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب
سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدهند و معده را بجالبات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد

و بر شکم ریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از بثراتی بود که در دهن حادث شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال بود و باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود

و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد باد روغن بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود شکال آن علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر در بیرون مقعد آماس شود عروق اصغر و خون سیاه و شیاف آن از زروت و مر و اشنه بسایند و بر آن افشانند

و در اضطراب بیخوابی روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا قوی کند و در فواق جوز بهند و شکر بدهند و در ورم حلق بلیمین اشیاف کنند و در قی و تهوع شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بگو بهند و باعسل بلعق دهند و در ریح ام الصبیان که عبارت از مقتی ست که شبیه بصرع است صعتر و چند بیدستر و کمّون و عود صلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط و گلسرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شبکانی بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کهنه یا پاره نان تر کرده بر آن جا ی نهند یا آب و برق با برنگ مقعد بمالند و در ترخیری که از سرما بود کمّون و سبندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمد بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده تخم مرغ نا پخته بر سر نمد نهند و بر آن نشانند چنانچه آن زرده مقعد او رسد و در تولد کرم های خورد در نواحی مقعد اسقوس عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز خسته زرد آلو و تخم و شبه و شفتالو و بابرگ آن استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل را از شیر باز گیرند که ابتدا او با طعمه لطیف لیّن کنند تا قوت بگیرد و بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند چون وقت دیدن بازی کردن پدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود و چون آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمودب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم میکنند و بر ریاضت می افزایند نه یکبارگی از کار و شغل نیز بلوا شود و خیر الامور رعایت کنند تا با خلاق حمیده بالیده شود فصل دوم در تدبیر فصول در فصل ربیع مواد که در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که استفراغ کنند به تقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کرد و اشربه مثل شراب حماض و انار و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان باسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب بآب باران که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب رد زود کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامه های

کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرما و بامداد و از گرما میان روز خود را نگاه دارند و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و
شرب و شراب و اکل میوه اکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط
آن استفراغ بمسهل و در فصل زمستان جامه درا پوشید باید داشت و حرکات ریاضات و کثرت اغذیه لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی
و استحمام و استعمال مسخنات باید کرد و اکثر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبعی بگردد تدبیر آنست
که تقلیل اخلاط و رطوبات کنند به تقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا و مسکن کنند بریاحین مطیب مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل
صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و
آبنوس و زعفران و باید که خانه را بسرکه و گلاب و سرکه و انگوره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و حجامت
و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مکشوفه ساکن نشوند قطعاً و توهم الخوف در راه ندهند و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل
تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار بخورند و گل ارمنی با شراب در بعضی آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق
و مثرودیطوس پیش از غلبه وبا مفید بود و صبر و مر و زعفران بکوبند و با عسل قرص سازند و بامداد از آن یک درم بخورند فصل سوم
در تدبیر ماکول و مشروب در دو بحث است بحث اول در ماکول حافظ صحت را لازم است که از اغذیه بگندم و گوشت و شراب
حلو و برنج و غیره اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود و چون نان گندم آفت نارسیده
و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب غذا باشد انگور است و انجیر و رطب امزجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد
شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نباید
خورد و اشتهای کاذب را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و اندکی اشتها باقیماند ترک طعام کنند
و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت
نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذای تفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی
اشتها باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذای مالح هزال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض
کنند و بالعکس و از تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت با حشا دایم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که
بحرارت مایل بود و بالفعل حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذای معتدل مناسب بود
و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره
باشد و دموی مزاج را سرد که قامع رطوبات بود مناسب تر بود همچو جغرات ترش و مثل حموضات و بلغمی مزاج را
مسخن و ملطف مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو و دارچینی و زیره و سوداوی مزاج مرطب معتدل در حرارت مثل مرق گوشت

بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و در روز دیگر یکنوبت اتفاق افتد و آب در میان غذا و عقب
غذا تا توانند نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست تا حرکت عنیفه
نباید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و هم سده بود و در عقب غذا اگر برودت و مائیه غالب بود ریاضت نمایند
باشند و غذا لطیف بر غلیظ مقدم باید داشت و صاحب معده حاره غذای لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف
را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف حرارت که او را اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی اگر بعد از غذا
احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید جست و اگر امتلا محسوس شود و غذا
هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و مبرودین را گوارش کمونی و شهریاران و محرورین را
اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک باید نمود و بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره به سکنجبین کنند و اصلاح بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظه مثل هریسه و پاچه و فالوده و
نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آب کامه و کبر بسرکه و برگ ترب و پیاز بسرکه و سکنجبین و دفع مضرت هر چیزی بدان چیز کرد که
در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ
نخورند و لیکن برنج بسرکه و انار بر سر هریسه و انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه
و شیر با شراب و باقلا و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از
دسومات و حموضات که در ظرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوص که در آن بخته باشند سخت و هم در مشروبات ما آب بعد از آن خورند
که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب طلبد بباید خورد خصوص که در میان
غذا آب خوردن عادت کرده باشند و آب ناشته نباید خورد و اما تخمه و جوان محرور مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب
استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند خصوص آب سرد اگر صبر نتوانند
کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب
فاسد به طبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صاف کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح به شیر یا شراب کنند و
آب شور را به سکنجبین و آب زاجی را به چیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و تریاق همه
آبها مخالف پیاز است خصوص که به سرکه پرورده باشند و اما شراب را افریقی در موجز گفته که بهترین شراب آنست
که طعم و بوی آن خوش بود و صاف و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چندروز نهند فاسد نشود با
کرنا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسد در شراب شروع ننمایند و مشائخ و سوداوی مزاج شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج

و محرور المزاج و جوان را ابیض یا اصفر ممزوج با آب و یا گلاب ممزوج کرده باشند یا مرق آنا بدو ساعتی پیش از شرب ممزوج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و انکه باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا ارد الکیموس و غذائی کم مناسب است زرشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج بود و در میان غذا و عقیب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برائی اعانت هضم بر آن معتاد باشد اندکی شاید خورد و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع او این بود که بگذارند که طافح نشود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد و قی باید کرد و ترک شرب و بخواب مشغول شدن بر شراب اندک قی نباید کرد و تشرب بجامهای کوچک مناسب بود و بیکبار نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی که خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذائی او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهائی شیرین احتراز باید کرد و کسی که خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوز بوا و افشره در شراب کنند اما تنقل و شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محرور المزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور خصوصاً در انار و سرد مزاج را تنقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوب مزاج را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده نمکسار ساخته و یابس مزاج را الفواکه رطبه تنقل باید کرد و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با اصدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب صحبت آنست که تزئین کنند با آنکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامهائی لطیف پاک بپوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوئی خوش بکار دارند و در مجلس چیزیکه موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز نمایند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایات ظریف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و حلوق و الوف و متمیز بود و در مستی افراط ننمایند و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب بود اما بر شراب اندکی و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش شرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت

اکل بود و یا حرارت مزاج یا تقدح بیابانی یا تناول مبخرات یا مخففات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و بطبع سکر از عکس اینها

بود و تناول سوبات و حلوای عسل چرب کرده و به و کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از آنجملهٔ بستن

که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو

و گلسرخ و تخم ترب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بقدر نخود می پیش از شراب پنج از آن بخورند دیر

مست شوند و شراب با عرق گاؤزبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی

محروری را و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع

افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پدید شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار

از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده

را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا بملین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود

و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از شربه شراب زرشک و ریباس و به

و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق گویند اگر دو سه کاسه شراب جهت

تنقید و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است شعر وکاس شربت علی لذة + واخری تداویت منها

بها + مجنون بنی عامر در حق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی + کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

+ و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خفی اند که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پاشویه کنند و آب برف بینی بالد

و بر روی زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور ببویند و آب فصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف

مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه چینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه را که شراب کم کند

و کشنیز در از یانه و عود و دارچینی و قرفه و کبابه و راس حب المساکین بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود فصل

چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که مغرق و متصل و معتدل المقدار بود و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت

نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب کند پس اول بطرف راست

خفتن تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه

تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا از کبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا

باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب مضرتها شود مثل نزله و سبل و در دپشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو

معده مضر باشد و ضعیف گرداند و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک بنا شد و حکایت و کتاب خواندن خواب آرد فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس

بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیلی و نهاری مندفع شود پس اگر در طبیعت حبس واقع شود بمثل اسفید باجهای چرب یا اسفاناخ و حلیم گندم و حسو و امثال آن طبع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد بشیافات و حقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بمدد بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و نه بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زائد نشود مثل سماق و زرشک و قلیهٔ سینهٔ تیحو رند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و با علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلا معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوت و شوق بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجائز و کریه اللقا و کسی که از و تنفر باشد و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب فنا و غضب و فرح و غم و سفر طین و اسهال و فصد و حجامت نباید کرد و کسی که بارد مزاج باشد یا قلب یا معده یا احشا یا تمام اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن زیر مرد در آید و بدترین هیئات آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن در احلیل مرد فرود و موجب تعفن و رم قضیب گردد و ده پهلو خفته هم نشاید و بر پا ایستاده ضعف آرد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است و بر رطوبت که منفعل است پس اگر مرد و نقصان باشد تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در رفع آن یا تخیلات فاسد و اوهام بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع کند در نفس متاثر گردد و یا وهم کند که او را ببسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع تخیلات بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام نسا و نظر در تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجهٔ این قسم در باب خود نوشته خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسر گین گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کنند پس در خانهٔ دوم پس در خانهٔ سوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود بریزد تا هوای حمام در و اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدان بریزد و پس بنشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای اثر نکند و کسیکه او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنیه بود

اگر نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده
باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوبی مزاج را همچنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند
استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان محرور مزاج را و در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب
اسهال باشد یا نزله بآب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه
و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه
بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب نبود تا ممد باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدن از بول
و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت
بر امتلا مضر بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون
تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضای
ماوف را همچنین ریاضت نباید مثل کسیکه او را دوالی بود در ریاضت مرض پا نباید کرد که پای او را در آن حرکت نباید داد و علی هذا در ریاضت بعضی
بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شناوری کردن و تیر
انداختن و دوال گره گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقهان
و ابدان ضعیفه بود و همچو سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت به نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی
خاص بود و همچون افکار که ریاضت دماغ ست و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء
دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس بقرات بود باواز ثقیل حاده و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج
بحاده رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت ست و او را تاثیر تمام هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی
زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بخرقهای نرم یا دست نرم جلب خون کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک
عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک را ابتدا از اعالی اعضا باید کرد و باسافل قطع باید کرد و بعکس این
نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی
باید کرد و در تابستان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را ریاضت لطیفه قلیله مناسب
بود و شبان را ریاضت قویه غیر طویله و کهول و مشایخ را لطیفه و طویله معتدله مفید بود فصل نهم
در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود و تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند
و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگر چه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال

مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت جبریه و حسو و حلیم گندم و شیر و
عسل خورند و از میوه‌ها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه متوسط و غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر
و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند بآب کرنب و لبلاب و شیر خشک دانه و کشک جو و مرق مرغ
با کرنب و سلق و اگر دو درم حلک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانیده بخورند همچنین بود
و اگر احتیاج افتد حقنهای مسهل بکار برند و ایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند و در زمستان تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل هفتم در تدبیر مسافر کسیکه بسفر
خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و
پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر بر رفیق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز
کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و یا بکسر و آب آمیخته و اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و در روغن بنفشه
و سینه را بلعاب بنگو و تخم تورک طلا کند و اگر خواهد که رنگ وی متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و تخم تورک و شیرا
حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن را ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن
بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را بآب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و اطعمه
بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندک مضمضه کنند و تورک کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر
و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند و
طعامی که در آن سیر باشد بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند و اگر سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج
نزدیک آتش روند و سیر و جوز خورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یک درم حلتیت با رطل شراب بخورند
و اطراف را بروغن زیت و یاسمین و سوسن بابونه چرب کنند و پای در آب شلغم نهند و یا در آبی که در وی انجیر و بابونه
و شبت پخته باشد و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگرداند رگ
بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای مختلف الطبع و تقطیر زائل شود و پیاز با سرکه یا غیر محلل و سیر گاهی
جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح کنند و آب شبی انجیرهای نرم و آب
غلیظ و تیره را به سیر و اگر ممکن باشد آب بلد خود مصاحب دارند و با آبهای مختلف بیامیزند یا گل مملکت خود
نگهدارند و با آب آمیزند و صاف میکنند بغایت نیک باشد و کسیکه در کشتی نشینند اگر او را غثیان حادث شود
دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و به و انار شیرین و شراب انبها منع

کند و سر که و عدس غرغره کنند و تخم کرفس و فستقین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را با سفیداج لیدن مفید بود باب

دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات بر سه نوع ست تدبیر بغذا و علاج بدوا و عمل بید

اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهیکه مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم

ادویه باشد زیرا که از اسباب ضروری بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا از آنجمله است که او را

حکمی چند خاص ست مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تپ از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع

مرض باز نایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا با شد

بمقدار اندک و تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذا تقویت و تغذیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه

اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود ولیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی

غذایی که در کیفیت کم باشد و از آن غذای بسیار حاصل نشود تا موجب یادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا معده

و قوای بدن مشغول شوند و وقتیکه اشتها نباشد و معده ضعیف و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و

باید دانست که غذا اگر چه مدد قوت است مرض را نیز مدد دهد پس در امراض نقدر که از آن لابد بود بکار دارند و در امراض

مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که در از نمیکشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا سه قانون رعایت

کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای بارد استعمال

کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف

بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا بقدر وزن آن تعین اندکرد و تعین دوا و وزن آن موقوف ست بر آنکه از معرفت

طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو

مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار

مزاج تغیر یافته تا بتغیر وزن دوا اکند و چون خلقت عضو معلوم شود بانکه مصمت یا مجوف بخیف ست یا کثیف باید اند که در

عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه

یکی آنکه داند که عضو بعید را بادویه قویه علاج کند و قریب بالعکس و دیگر آنکه بداند که بادویه چه باید آمیخت تا بدان

عضو رسد چنانکه زعفران با دویه قلب و مدرات با دویه اعضای بول ممتزج کند دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت

بعضو رساند چنانچه در امعای سفلی بحقنه و در امعای علیا بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده

که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانچه از یمین به یسار و از فوق باسفل جذب

کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد
باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق الیسر چهارم مراعات تبعد کنند یعنی عضویکه ماده از آن جذب کنند بسیار نزدیک
عضویکه بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد یا بعضویکه قریب
بدو باشد نقل باید کرد و شرط او آنست که از اشرف بعضو اخس نقل باید کرد نه بعکس این و معرفت قوت عضو مفید باشد از
وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعةً از آن مستفرغ نگردانند و ادویه را از
مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضویکه فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده
و ریه در آن ادویه قوی استعمال نکنند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودت شدیده نگاه
ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت
مقدار مرض مفید آن باشد اگر کیفیتی عارض شده باشد شدید بود آنرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با دویه ضعیف و اما
اعراض ملایم خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت و قانون سوم در استعمال
ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی
که مواد آن بسیار بود و در مرضی که باخطر باشد در ابتداء استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بیخطر بود و مواد آن
معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم باهم جمع شوند
اول التسکین وجع باید کرد اما معالجه بالعمل ید مثل جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت از شگافتن است و کی و داغ کردن بود
و قطع و خیاطت و امثال آن بود والله اعلم چون معالجه با نواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در سه فصل گفته
آید فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را باشیاء
بارده و بعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء مزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین مزاج بارده
در ابتدا اسهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدای ظهور
بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلاء از مواد دوم قوت بدن سوم
مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه
یعنی مستعد قروح امعاء و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما
سرد و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد اول اخراج آن خلط
که بدن از آن متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را بالقی دفع کنند و مغص را باسهال سوم آنکه مخرج

ماده مجرای طبیعی باشد چنانکه آلات بول نسبت با محدب کبد و امعا نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد
مستفرغ گرداند اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض
مزمنه و بخطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و حقنه و قی اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل
ماده را نضج دهند و پیش از آنکه بیکروز بحمام روند و بهترین وقت خوردن مسهل ربیع و خریف باشد و کسی را که معتاد نبوده
باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید
مضر نباشد و بعد از شروع در عمل قطعاً خواب نشاید کرد و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا
زائل کند اما اگر شکم بپیچد شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از حبها و معجونها آب گرم مفید بود و کسی را
که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل شراب سیب به و ریباس اندکی تناول کنند و کسی را که در مسهل قی
کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل بدو روز قی کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات آب فاتر
بیاشامند و محروری مزاج را تخم بنگو بر سر آن کنند و مبرد را تخم خرفه و معتدل مزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد
غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد و مثقال مصطگی
بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده
بعضو رئیس مائل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثفل یا کراهت دوا باشد
چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ مستفرغ بگردد قطع باید کرد با آنکه اطراف به بندند و قابضات تناول
کنند و بر معده ضماد سازند و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره به برف سرد کنند و بخورند مفید
بود و اگر بارتنگ و رشته بجوشانند و بخورند سودمند بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ بدهند
و تهییج قی نیز اسهال را باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنگو بروغن گل چرب کنند و آب سرد بخورند و عطسه آرند
و باید دانست که ادویه مسهل بعضی بتلیین عمل کند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل
هلیله و بلیله و بعضی بخاصیت مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و
فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد یا شرابهای
مختلف یا مقیات مثل مطبوخ شبت و بیخ جهک و تخم و برگ ترب اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را
و در حالت قی کردن شکم و چشم را به بندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطگی
بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق نشود و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل بگرم

۵۳

بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود هر قه‌های چیز خوب زنند و اگر فواق حادث شود آب اندک گرم خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضاء سر بود و گردن باریک بود و کسی که تنفث خون باشد و آنکه معتاد نبود و قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کردن اما حقنه علاج فاضل است در استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و بیشتر از حقنه شربتی که مقوی معده بخورند و حقنه در خلو معده مضر بود و بهترین وضع آنست که به پشت باز خفتند و سر به بالش نهند و اسافل نیز به بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع مائل کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و بیش از آن استحمام نکنند فصل سوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ به فصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو تا محتاج به فصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت مرض فصد واجب شود و در این تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسی که ضعف معده باشد خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از جماع و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر را با فراط فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند بیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را بیش از فصد شراب سیب و ترش و غوره و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه و به مناسب بود و تا از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین و نحیف را و در تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده و شرائین باشد اما اورده آنچه مشهور است در دست شش عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن و اعضاء دماغ را مفید بود دوم باسلیق و آن تنوره بدن و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز را اسفل را مفید بود سوم اکحل و آن انهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کنند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و آنچه در پاست چهار ورید بود اول عرق النسا جهت اوجاع ورکی و نقرس و عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار حیض گشایند و در امراض رحم و جهت امالهٔ ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود سوم رگ مابض و او در باطن زانو باشد و فصد آن برای ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن قوی‌تر باشد و چهارم [illegible]

عرق عقب و او نیز همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم
عرق یافوخ و آنرا برای سعفه و قروح سر کشایند سوم عرق ماقین برای سدد و دمع و غشاوه و جرب عین کشایند چهارم ودajین
برای جذام و خناق و ضیق النفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی کشایند ششم عروق ثلثه که در پس
گوش است برای ابتداء نزول بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی در پس قمحدوه که در پس گوش است نزدیک
بفقره گردن جهت سدر و دوار و صداع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم
عرقی که زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است از زیر او برای
ثقل زبان مفید بود یازدهم عرقی عنفقه و آن کو زیر لب است برای بخر کشایند اما شرائین مفصوده چهار است اول
شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن برای جلب نزلات
عین و انتشار کشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و غشاوه و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق
و جذام و این شرائین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون از و باز نه ایستد از ین جهت متعرض آن
نشوند اما کیفیت فصد قیفال از سر عضل دور باید کرد و فراخ و بوریب باید کشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد
بود طلب کنند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا سر نشتر بدو نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بوریب کشایند و فصد
باسلیق اخطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر اوست و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از
میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا بطول
بکشایند و از زیر کعب پا بالای آن و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب آنرا از فخذ تا کعب
بدستار محکم به پیچند و پای بر سر کره یا سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن بوریب کشایند بهتر
شرائط و عرق جبهه بوریب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نشود انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در رو همچو شقی ظاهر شود نشتر
فرو برند و عرق ماقین چون فصد غلین تا آنکه حلق نگیرند ظاهر نگردد و در و نشتر بیشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول
بکشایند و در فصد و داجین میل سر نشتر بجانب چند مقصود کنند و بموضعی که سر او بغایت باریک بود بطول بکشایند و فصاد
در حالت فصد باید که نشتر با بهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر سر نشتر بعصب رسید و عضو آماس کند صندل
سرخ و سفید و شیاف مامیثا بآب کشنیز بر آن بمالند و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید
علامت او آنست که خون او اشقر رقیق آید و بحرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر و دم الاخوین و مر و قلقطار بکوبند و سفیده
تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش یا تار عنکبوت یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم بر کنند و آب سرد بر دست ریزند و دست ببندند و سه روز نکشایند

تقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون باز نه بسته باشد بار دیگر این دو دوا بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و
سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن
فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط باشد و بی شرط آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کنند و بی تعرض استفراغ از اعضای
رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب افتد و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در هفدهم و
شانزدهم و در ساعت سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را
مضر بود و بر نقره گردن خلیفه اکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیرتر از نقره باشد و در میان
شانه ها خلیفه باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهترین آن باشد که میل ببالا تر کنند و حجامت صدغین که رگهای گردن است خلیفه
قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه و هامه در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را
مفید بود و بر قطن و باسیل و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و
خراجات فخذین را نافع بود و از خلف خراجات الیتین را زایل کند و بر زیر زانو بر اضربان زانو و جراحات ساق را مناسب
بود و بر کعب پای در ارطمث و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی
جذب کند یا ورمی غائر را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا
تسکین وجع کنند یا برای رد عضو خلع بموضع خود همچنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین ست بسبب نزول چیزی در وی از امعا و
ثرب باشد که در حمام محاجم بر پوست شکم نهند آنچه فرود آمده باشد باز گردد بعد از آنکه شکم را بروغن بالیده باشند و حجامت
با شرط از دو سال تا شصت سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمی ست رنگین که در آب میباشد و آنرا ذلو
در زبان گویند و در امراض جلد آنرا بر عضو نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و
قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب که
جامه خوا ب میگویند و آنچه بر پشت او خطها زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت و سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود
اشقر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمار ماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر وی
خطها لاجوردی یا طاوسی بود این مجموعه بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آنرا
سرنگون بایدکرد تا قی کند و بعده بشویند و عضو را بآب بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر از عضو انگیزد پاره
خون بر آن عضو بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر او افشانند و چون بیفتد محجمه بر آن نهند و برفق مص کنند تا آنکه
بقیه مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نایستد جالینوس بر آن افشانند خاتمه بدانکه چون ام اضر جمع شود ابتداء بمعالجه مرضی باید کرد که او

بی زننه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا العلاج ورم باید کرد مگر وقتیکه ورم
تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تپ که سده سبب است و ابتدا معالجه او ضروریست اگرچه حاجت تسکین
اندکه تپ را مضر بود مثل سل و حمی که معالجه سل بمجففات میکنند و از تپ باک نمیدارند سوم آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود
مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تپ باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض هم
جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات جائز داشته اند
و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب بکار بسته اند و بباید دانست که غیر ازین معالجات که
گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائمه و کلمات طیبه احضار انسان و آوازهای لطیف
و بوهای خوش و ازانجمله انتقال از هوا بهوائی و از مسکنی بمسکنی و تغیر هیئت نیز موثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند
که نظر بگوشه چشم کند و صاحب لقوه را که در آئینه چینی نگرد و امثال این بسیار است و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر او
صحت بواسطه این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بیرعایت این امور زائل میشود بیت او است قادر بهر چه خواهد و خوا
+ هرچه خواهد کند که حکم ورا ست + السلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراضی که اعضا را حادث شود از سر تا قدم
و علاج آن مشتمل بر بیست باب است باب اول در امراض سر و دماغ و ازانجمله صداع است و آنرا بپارسی درد سر گویند و
سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه
دم بود علامات آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک پنج درم بخورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا
تمر هندی یا آلوچه یا مزوره ماش یا مغز بادام و اگر تپ عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بویانند و لعاب بنگو و
خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت بلمس و خشکی
منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفای قاروره بود و علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم
ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا از انار دانه یا تمر هندی یا
آلوچه خورند و رب ریوب فواکه بارده و سکنجبین تنقل سازند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه
یا این حب صفته آن بنفشه دو درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله
زرد نیم درم بکوبند و بآب ازبانه بسرشند و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور
و صندل و گلاب و کدو و کاهو و خیار ببویند و پاشویه با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کندی حواس

ورطوبت منخرین ونبض بطی وقارورہ سفید وغلیظ بود علاج آن ہر روز جلابی از بیخ کہک پنج درم رازیانہ سہ درم گلقند دہ
درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیرہ خشکدانہ خورند وتنقیہ کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اسطمخیقون وبابونج وشبت و
اکلیل الملک بجوشانند وسر بدان بشویند وآنچہ از سودا بود علامات آن ثقل سر وخفقان بدن وکمودت لون وبیخوابی بود و
نبض بطی وقارورہ سفید وتنک باشد علاج آن ہر روز جلابی از بالنگو وبیخ کہک از ہر یک چہار درم وگاوزبان سہ درم
ونبات دہ درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیرہ خشکدانہ خورند وبعد از نضج تنقیہ بمطبوخ افتیمون یا غاریقون واسطوخودوس
کنند یا بحب ایارج وشبیار وبعد از تنقیہ روغن نرگس وبادام وسوسن بر سر مالند وآنچہ از ریاح غلیظ بود کہ در دماغ محتبس
شدہ باشد علامات آن درد از گوش انتقال وحرکت وضربان بود علاج آن تحلیل وتلطیف بگلقند ورازیانہ باید کرد واز
میوہ ہا واغذیہ نفاخہ احتراز باید کرد وحمام واستعمال نطولات وبخورات حارہ مفید بود واگر مرزنجوش بجوشانند یا آب آن در بینی
کشند یا روغن آن در سر مالند نافع افتد اما صداعی کہ از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد آنچہ حار باشد اگر از اسباب
خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب وقرب آتش علامات آن عطش وحرارت ملمس وقلت آب دہن وخشکی منخرین وزبان باشد
علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غورہ یا شراب زرشک با آب سرد وعرق گل وبید بیاشامند وشیرہ تخم خرفہ وتخم خیار
وکدو با سکنجبین نیز مفید بود وغذا اسفناج با مغز بادام واسفاناخ با تمر ہندی خورند ودر جاہای خنک آرام گیرند ومشمومات
باردہ بویند وروغن بنفشہ وکدو بر سر مالند واگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویہ حارہ ہمین علاج کنند ودرین نوع
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ وترنجبین مناسب بود وآنچہ از سوء مزاج باردہ بود علامات آن تقدم سبب بود وثقل وبلادت
حواس ومیل صداع بموخر سر علاج آن تناول جلاب از بیخ کہک ورازیانہ وگاوزبان وگلقند بود یا شراب گاوزبان
وبالنگو یا گلقند ورازیانہ واطریفل کبیر وگوارشہای حارہ تناول کنند وغذا نخود آب با کبک وتیہو وزیرہ ودارچینی
خورند ومشمومات ونطولات حارہ استعمال کنند وصداع بشرکت معدہ نیز باشد واگر از سوء المزاج معدہ باشد
علامات آن شدت وجع بود در حالت ثقل معدہ وسکون وجع در خفت معدہ علاج آن اصلاح وتقویت معدہ بود واگر
بسبب اخلاط بلغمی بود کہ در معدہ جمع شدہ باشد علامات آن غثیان وجشای ترش وکثرت بزاق بود علاج آن تنقیہ
معدہ بود یا آنکہ تخم شبت وتخم خربزہ وبرگ ترب بجوشانند واندکی عسل ونمک در آن حل کردہ بیاشامند وقی
کنند وبعد از قی گلقند ورازیانہ بخورند وبعنبر ولادن ومشک امثال آن تقویت دماغ کنند وغذا نخود آب
وسعتر خورند واگر بقیہ ساکن نشود احتقان کنند واگر بسبب مرہ صفرا باشد علامات آن غثیان وتلخی دہن وتشنگی وقلق
وسوزش معدہ بود ودر حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن با آب گرم وسکنجبین قی کنند وبعد از آن شراب نارترش

ٹک ڈلرو ۱۲
یعنی صداع
ڈیلیریم ٹریمنس
یعنی صداع نگاری ۱۲

لعق کنند و غذا انار و بنوماشی یا تمر هندی خجی زنند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی
دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و تلئین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو بلیسند و زر جبس و یا این
و غالیه و مرزنجوش بو کنند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از
اطعمه نفاخه زائد بود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس معده
او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد و در خلو معده علاج آن ثرید آب غوره و ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید
نیفتد ثریدی خورند و اگر صداع از یبس دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف
یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند مثل زرده تخم مرغ و انگور و گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین
مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن حدوث صداع باشد باندک سببی مثل بخار غذا و انفعال دماغی
بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه و رحم و پای نیز حادث
شود علاج آن علاج آن اعضا باشد بیضه صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرا گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات
بود که در زیر غشاها محلل دماغ متحقن شود و علامتش آن باشد که بادنی سببی اشتداد کند و چشم برنتوان داشت و از کلام و صوت
متاذی شوند و کانّه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند مجبا یا ره و شبیاره و قوقایا و حقنه های
حاده و سعوطات و در روغن بجوشانند و بر سر طلا کنند باقی علاج آن همچون علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه
نزول بود شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف‌تر باشد قبول کند علاج آن همچون
علاج صداع بود و تناول دواء المسک مفید بود و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند
مفید بود برسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب آن حادث شود و آن را قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون
علامت آن تپ مطبقه و ثقل سر و بذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن در
ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلو سیاه ده عدد و سپستان بست عدد و نیلوفر و بنفشه از هر یک
پنج درم به نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم بآن ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خی زنند و در
توقف ننماید و در روز پنجم تلئین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم
نیلوفر چهار درم تخم کاسنی شش درم اجاص سپستان هر یک بست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین
و خیار شنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پاشویه بآب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس گندم و تنقل
بشربت اجاص کنند و اگر بیخوابی باشد شراب خشخاش بلیسند و میان نهار و زشربتی از نبات و عرق گل و بید

واگر از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر وجفاف چشم و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سواد حلق و سرعت نبض و ناریت قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد و بنفشه پنجدرم عناب پانزده عدد نبات ده درم ترنجبین یا تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب حماض و خشخاش لعوق کنند و تلیین الطبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه و خطمی و سبوس جو نیمکوفته هر یک کفی عناب و سپستان هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنجدرم بجوشانند و صاف کنند و مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بست مثقال با لعاب بنگو و روغن کدو هر یک ده درم باهم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند و لعوق با آلو مربی کنند و در هر دو نوع بتسکین حرارت با آب خیار و کدو و شیره خرفه و تخم تورک و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر ببویند سرسام که از ماده سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود و بدر ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم بیخ بهمن سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا جو و نخود با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحقنها و حبها کنند که مسهل سودا بود صفت حقنه سنا مکی ده درم بیخ ده درم گاوزبان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان بسفایج نیمکوفته هر یک چهار درم ورق گل پنجدرم گاوزبان بالنگو هر یک ده درم خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و بشراب گاوزبان تنقل کنند لیثرغس سرسام بلغمی بود علامت آن ثبات و کسل و نوم و تب لازم و ثقل سر و حیرت و اختلال عقل و سکون و نسیان بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و بیخ بهمن هر یک پنجدرم نبات ده درم تناول کنند غذا جو و نخود آب خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و صبر کنند و حقنهای حاده استعمال کنند و شیاف زهره گاو یکدرم شحم حنظل پنجدرم بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان بسرشند و شیاف و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک پاکنندش یا شونیز عطسه آرند ماشرا ورمی دموی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد و علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان و جبهه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهب بود علاج آن فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و

نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلو شش یا ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و در آن
روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و مانیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه بآب خیارین
کدو و شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند **دوار** مرضی بود که
چنان تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد
شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با او متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد
علامت آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر شود علاج آن جلابی از انیسون و بالنگو و گاؤزبان
و بیخ جهک هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آبه با شیره خشکداته خورند با زیره و دار چینی و بعد
از نضج تنقیه بحب ایاره و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و چند بید ستر و
شونیز و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش
بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس کثرت فکر و خاموشی و نبض صلب
و ضعیف و قاروره کدر بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ جهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا
نخود آبه بامغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ به
مشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و نطول مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سودا و سی را
هلیله پرورده و اطریفل کوچک و کلنگبین با انیسون و مصطگی مفید بود اما دوار که بشرکت معده باشد علامت
آن غثیان و جشاء و سوء الهضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و امتلا باشد
علاج آن بیخ جهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک بجوشانند
و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند و بعد از آن بحسب مزاج و تقویت معده بجوارش
مصطگی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خبازشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند **صفت** آن سنا
هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرک حلبه خطمی سبوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صاف کنند و بوره و
نمک هر یک نیم درم و روغن شیرج ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حالت
نقاهت از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت قلب بشراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب نمایند
کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و دوار که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفرا قلق و التهاب
و عدم اشتها و سرعت نبض و بول نارنجی و علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ جهک و نبات تناول کنند و غذا نخود آش با مغز بادام و بعد از نضج

اسهال صفرا بمطبوخ هلیله زرد یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند و علامت وی وارد موهی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عروق و سیلان دمع باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات یا آب انار رین یا نبات با شربت عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید خورند و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب بخارها که بر سر رسد عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن تبرید و ترطیب بود و اگر بشرکت عضو دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ نماید رمضی باشد چنان محسوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن تبلید حواس و تحیر و ثقل سر و فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم بادرنگبویه دو درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا بدین حب صفت آن هلیله سیاه انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس بسفایج از هر یک درمی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلاب از نبات نیم گرم بیاشامند و با علاج آن نزدیک بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر از بخار و آفتاب نگاهدارند و بموم روغن و گل بنفشه و کثیر اطلا کنند عقب سبات خوابی طویل و مفرط بود چنانچه بدشوار بیدار شود و سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا ساذج و اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و بستن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک و گاوزبان و انیسون و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی شراب بادرنگبویه لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خسک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک از رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم حلبه پنجدرم اشنه مقل هر یک پنجدرم سکبینج نانخواه در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صاف کنند و بوره نمک یک پنجدرم انگبین و عسل و روغن زیت یک درم بان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و صعتر و مرزنجوش در تمام ببویند و روغن نرگس و زنبق و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده و مخدره مثل افیون و شوکران که از داخل یا خارج استعمال کرده باشند یا مثل آن که بدانها رسد علامت آن سبات با کوه و برودت ملمس باشد و کمودت لون و بیاض قاروره و حالات شبیه بحرفی علاج آن همین معالجات کوه باشد اما در این قسم تنقیه احتیاج نباشد و بدن بروغن بابونه و شبت و زنبق سفید بود و تناول مشرود طوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد علامت آن سبق امتلاء و تخمه و دوی و طنین و خفت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و اسهال بحبها و حقنها و اگر

٦٣

سبب مرض به یا سقطه باشد که بر سر واقع شود به روادعات مقویات مثل ماش و مغاث و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه
کنند و در سبات وج و زنجبیل و شونیز و عسل مفید بود و مویز و جوز و نارجیل و قلایا که در آن توابل بسیار بود نافع افتد
سهر یعنی بیداری و بیخوابی با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده یابی ماده علاج آن اگر سهر در نوع تر طیب
دماغ بود به شراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا اسفاناخ با شیره خشخاش
و اسفاناخ خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن و بوئیدن مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند
و بر سر ریزند و استحمام مرطب و دلک و آواز باد و آب موجب خواب بود و اگر اقحوان و شبت و اشنه و زعفران و شاهسفرم
در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد شود و بعد از آن استعمال مرطبات
سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاهی چشم ابجال باشد و
گاهی سهر مفرط در وی آمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی یا بسیاهی بود و علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد
و بعد از آن استعمال مشمومات و سعوطات کنند و درین مرض این حب مفید بود صفت آن بنفشه دو درم تربد یکدرم
بلیله یکدرم رازیانه تخم کرفس تخم نفطی هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از
نضج ماده بلع کنند و این حقنه مفید بود سنا پنجدرم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم حلبه گشنیز عناب
ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شنبر ده درم عسل و روغن کنجد پانزده درم نمک
بوره … هر یک نیم درم شخوص علتیست که مردم ناگاه بر یکحال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته باشد
همچنین و این سبب آخذه نیز ش گویند و سبب آن سده باشد که در مؤخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن فتح چشمها
و فقد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب
… و انیسون هر یک … دو درم گاو زبان پنج درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکه نخورند و بعد از نضج
تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند و استعمال حقنه ها کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و استعمال مطولات محلله نیز مفید بود و حقنه …
و خطمی و شیره سبوس یک رطل یا یکدرم بوره … نیم شحم حنظل دو درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ نیم درم استعمال کنند کابوس آنست که
چون بخواب رود چنان خیال کند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی شده یا کسی بر وی افتاده و نفس او تنگ شود و آواز بگیرد و سبب آن بخار
بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم یا سودا
بود تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد صرع شده غیر تامه باشد که در
بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب

۶۳

آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق ومخاط وکثرت زبد بود در حالت
صرع وکدورت حواس وبلادت وبیاض لون بطوء واختلاف نبض وبیاض وغلظ قاروره علاج آن هر روز جلاب از زیانه
وانیسون بالنگو هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیره خشکدانه با دارچینی خورند وکبک وتیهو
مناسب بود وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره وا سطمخیقون وقوقایا ومطبوخ تربد وحقنهای قویه کنند واین حب مفید بود ایارج فیقرا
تربد صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی ونیم مثقال مقل کتیرا مصطگی هر یک
کوفته وبیخته بآب انیسون سرشته حب سازند ومصروع را از گرما وسرما وجماع ونظر در آب روان ونشستن در جهت باد وجاهای
بلند ومکث در حمام وتناول مبخرات مثل پیاز وسیر وکرفس اجتناب باید کرد وهمچنین از مشی وسواری خصوص اسپ
ودوانیدن ودولاب گرفتن ودر چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند وجندبیدستر با روغن زنبق در بینی کشند وحلتیت
در ماء العسل بجوشانند ودر وقت صرع بحلق ریزند ومثرودیطوس وتریاق اربعه تناول کنند ومعجون سیسالیوس
نیز مفید بود صفت آن سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت
زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند وسکنجبین عنصلی بسرشند ویک مثقال تناول کنند واگر از ماده سودا بود علامت
آن خفقان وافکار فاسده وحموضت طعم زبد بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون وحب آن وتقویت دماغ ببوئیدن
نرگس ومرزنجوش وبابونه ومشک وغالیه وشونیز کنند وبابونه واکلیل الملک وشبت ومرزنجوش بجوشانند و
بر سر ریزند وشراب بالنگو یا تریاق اربعه ومثرودیطوس تناول کنند وعود فاوانیا بسایند ودر بینی دمند
وبسرکه عنصلی وعسل وخردل غرغره کنند واگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود ودر حالت
صرع ودواجین ممتلی شوند ورو برآید وسرخ شود وباشد که رعاف حادث گردد علاج آن فصد صافن کنند وتقلیل
غذا وتقویت دماغ ببوئیدن سرکه وگلاب ومالیدن روغن گل وتناول رُب فواکه واگر از ماده صفرا بود این
نادر افتد علامت آن التهاب اختلاط عقل وصفرت روی وچشم علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه وقرص بنفشه ورب
سیب ورب به تناول کنند وباشوربا ماگرم ومسبوس خطمی کنند وآنچه اطفال را حادث شود آنرا ام الصبیان میگویند
ازین قبیل باشد واگر صرع بشرکت معده باشد علامت آن غثیان واختلاج لب ورعشه در حالت خلو معده وکثرت لعاب واشتداد
صرع در امتلا وخفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ شبت وترب واندکی عسل ونمک وتلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر وشهریاران
کنند وبعد از آن تقویت معده بجوارش مصطگی وعنبر وماده الحیوة کنند وغذا نخود آب با شیره خشکدانه ودارچینی کروبا وکبک وتیهو
خورند واگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین وساقین وثدیین ورحم وبواسطه ریحی غلیظ یا ماده یا بخار غلیظ بود که از آن عضو متصاعد

شود علامت آن باشد که احساس چیزی کنند همچون ریاح و دبیب نمل که از آن عضو مرتفع میشود و بدماغ رسد و با آن تمطی و شخوص عین
و تثاؤب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحسب قوت یا دوا یا ره کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو
کنند بدلک و نهادن محجمه بے شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم و کدو دانه و حیات متصاعد میشود حادث گردد
علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج آن
بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب و گزیدن حشرات حادث شود رازیانه دو درم و گلنگبین ده درم
بجوشانند و صاف کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز بشبیه صرع ست علاج آن بجای
خود گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد و مداوای آن دشوار شود و اگر
شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر
عطسه کند امید بر توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن راوند طویل راوند چینی پوست بیخ کبر
حب الغار قسط جنطیانا مر عروق زرد متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال از آن شربتی باشد **سکته**
سده تامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح
حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض دفعةً عارض شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و
علامت آن ترهل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود دلالت
بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر روح دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه پاره پشم یا
پنبه واخیده در بینی او نهند و اگر متحرک شود دلیل حیات باشد یا ظرفی پر آب کنند بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا اصبع
در دبر او کنند که آنجا شریانی ست که تا حیات باقی باشد او متحرک بود یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود
علاج آن اول سر تراشند و پاره نمد گرم کنند و بر سر او نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و قرنفل و
جندبیدستر و در هم همه به بعضی بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف او بچیزهای درشت سخت میمالند و پر مرغ بروغن
و لا یا پاره بیالایند و در حلق او فرو برند و بجنبانند تا باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال
مثرودیطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا انیسون و زیره و مصطگی و گلنگبین بجوشانند و در حلق او بریزند و زهر کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و
گفته اند هفت روز هیچ تحریک نباید کرد و ما بعد از هفت روز جلابی از انیسون و رازیانه و گاوزبان هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند غذا نخود آب با کبک و تیهو
خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و میان نهار روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایاره و لوغاذیا کنند و در
هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت احتیاج تا چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر دیر ماند بلقوه و فالج منتقل

اپوپلکسی
یعنی سکتہ ۱۲

۶۵

دم بحسب مزاج و قوت و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود آب و مزورش با مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن
کنند و حقنهای لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه و حقنه
که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه حسک اکلیل الملک ورق بید انجیر مربا خور سداب کرنب برگ تخم شبت
تخم ترب یک یک ده درم شحم حنظل و انیسون هر یک پنجدرم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند و صاف کرده عسل بست درم و انگاره بانزده درم
و بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیمدرم کوفته و بیخته برسرآن کنند مالیخولیا تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن
سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و لشرکت مراق نیز باشد علامت آن آنچه از امتلاء بدن
و دماغ بود بخافت بدن و دماغ باشد و سوادِ لون و لطوء و صلابت و اختلاف نبض و صفا و قار در ره و تنهائی دوست دارد و نظر در زمین
یا در چیزی کند و هیجان نمانند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن فصد صافن کنند و هر روز جلاب از بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت دانه سپستان بست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون
و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ خورند و یا لوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و از
اغذیه و اطعمه سوداوی و اشیائی حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه ایمن نباید
نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب بلادت و کسل و سکون
و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنجبویه و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج
با شیره خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم
بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح پنجمثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا
هر یک دو درم و نیم اسطوخودوس و نمک هندی و غاریقون هر یک درمی و نیم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و سه درم شربت
باشد و این مفرح نافع بود صفت آن بادرنجبویه پوست اترج قرنفل مصطکی قرفه دارچینی جوزبوا قاقله ناردشک بهمن سفید و سرخ
زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک یکدرم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد
آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و ادویه در آن
اندازند و بهم زنند و احیانا مثقالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و هذیان و اضطراب و غضب و خشم و
صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان
بر سر آن و شمند و بنشاط و سماع بالحان و نغمات و حضور یاران و انیسان مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و
برگ بید سر و اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و بر

نیز میریزند و اگر از احتراق سودا بود مکث آن بیشتر و معالجه آن مشکلتر بود و علامات آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و
تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود علاج آن هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو و
درم و گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و شوربا با اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون و ایاره جالینوس و ایاره لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین مفید بود صفت ماء الجبن شیر بز در طلی
بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یکاوقیه سکنجبین افتیمونی بر وریزند و بر هم زنند پس صافی کنند از بز و تشرب
نمایند و احیانا این مفرح خورند صفت آن ورق گل سرخ قرنفل هر یک پنج درم قرنفل تخم کشوث پوست ترنج هر یک
سه درم مشک و انگشی کوفته و بیخته با شیر ابریشم سرشته و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دواء المسک
حلو نیز مفید بود اما آنچه بمشارکت مراق بود بواسطه ورم آن باشد یا سده آن از خلط سوداوی که بدان سبب بخارات متصاعد
گردد و افکار متغیر گردد و علامات آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریح و جشاء و جوع و احساس بخارات کند که متصاعد
شود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا از زیرباج و بعد از نضج سنا
پنج درم و شکر ده درم بجوشانند و معجون خیار شنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنه های لینه استعمال کنند و اگر
با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و روباه تربک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق
کنند و غذا جو و شوربا باشد خورند با مغز بادام و اسهال نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن
بنفشه مفید بود و استحمام و آبگرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا ثانیا بود و آن جنون سبعی باشد علامات
آن غضب و قصد ایذا بود و از آنجمله داء الکلب باشد و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامات آن ضحک و لعب
و عبث و قصد اذیت مردم بود بهیچو طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب باشد علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم
گریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد علاج آن همچون علاج مالیخولیا بود و عشق
نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب ارد علامات آن صفرت
لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و صلابت نبض بود و دوام النفس و آه سرد
علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ بادهان و نطولات کنند
و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذاء زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب
و ذکر آن کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن بود و الا به فضیحت و تقبیح معشوق و سرزنش
و امثال آن سعی نمایند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی بود

وآن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و چشم و گرانی
سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و بیخ جهک هر یک سه درم و رازیانه دو درم کلنگبین دو درم تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو و دراج خورند و توابل در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند
و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن نبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر و
فودنه و مسک ببویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و ببخار آن فرود آرند و احیاناً مادة الحیوة و وج و زنجبیل پرورده و سرکه
عنصل و سکنجبین تناول کنند و مصطگی و کندر بخایند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل
با شراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت
آن فلفل و دار فلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک دو درم و سنا پنجدرم جوز بویا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی
کوفته و بیخته با عسل بسرشند و یکمثقال تناول کنند اخری کندر و وج و سعد هر یک ده درم فلفل و زنجبیل هر یک پنجدرم کوفته و بیخته
با دو چندان عسل بسرشند و نسیان بسبب دیگر نیز واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطوء تکلم علاج آن جلاب
از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا شوربای ماش و نخود با مغز بادام
خورند و استحمام و تدهین روغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامت آن خشکی
منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق بید و گل با آب سرد
بیاشامند و غذا شوربای ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنهای و
نطولهای بارده مفید بود **فالج** استرخائی بود که در شقی از بدن حادث شود سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را
منسد گرداند علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید بود و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و
پژمرده نگردد امید بر توان داشت علاج آن آنست که چهار روز تا توانند تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه هیچ ندهند و باندکی
آب گوشت با زیره و دارچینی بسیار دهند و بجای آب ماء العسل بخورند و بعد از چهار روز جلاب از رازیانه و بالنگو و انیسون و بیخ جهک و
کلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی باشد بعد از نضج تام این حب فرو برند **صفت** آن صبر سقوطری
یکمثقال و بوزیدان ماهی زهره تربد خراشیده کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده هر یک دو درم غاریقون شحم حنظل و انیسون یک
نیمدرم ملح هندی دانگی و نیم مقل دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال
کنند **صفت** آن برگ و رق بید انجیر و سلق و شبت نانخواه مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک
هفت درم تا ده درم بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ و عسل و آبکامه هر یک ده درم در آن حل کرده با روغن زیت

٦٨

یا زده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب بود و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش
بلادری هرکدام که باشد مثقالی احیاناً تناول کنند یا شراب بالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا مینخایند
و چون آثار بهتر ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال آن در اعضای علیل بمالند
و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و باین ماء الاصول مداومت
نمایند صفت بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند
مدحرج شونیز هر یک دو درم در ده من آب بجوشانند تا یکمن آید با همین عسل بقوام آرند **تشنج** آنست که عصب با
مبدأ خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود که عصب
عضل را ممتلی کند و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شود و آنرا تشنج رطب و امتلائی نیز گویند و این بغتةً واقع
شود علامت آن امتلاء و غلبه بلغم بود علاج آن همچو علاج فالج باشد و اگر بسبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود
آنرا تشنج یابس گویند و این مشکل تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده
و امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه
بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو حریره و شیر برنج و امثال
آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیارین و کدو و نبات و شراب رقیق جلد ممزوج مفید بود و نیلوفر
و بنفشه و خطمی و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب بنشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغن و روغن
بنفشه و موم و کتیرا در بدن بمالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود
تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم
اعضا نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج آن کرم بود **کزاز و تمدد** اما اگر از تشنج بود که عضلات ترقوه را
که استخوان گردن است حادث شود و تمدد تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانچه عضو هیچ طرف حرکت
نکند علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی باشد که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی
بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از هیات خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا اما آنچه از تشنج بود علامت آن
تمدد پوست پیشانی بود و قلت بزاق و از جانب صحیح چشم بر هم نتوان نهاد علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه
از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرو د آمده باشد
و خنک نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و نان و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند

چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن جلاب از رازیانه و انیسون با لنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی
خورند و گوشت اسپ و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنهای حاره کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و در خانهٔ تاریک نشینند و مرزنجوش و صعتر و جند بیدستر بجوشانند و روی به بخار آن فرود آرند و کنند
و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتی است که در اعضای عضلانی ظاهر شود و بسبب
عجز قوت متحرکه از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی با ثبات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط
شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار
واقع شود و از شرب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت
آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل
و زعفران بگوشت اسپ و کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایاره کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس و سر و پشت
بمالند و بحمام گرم رفتن و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارجیل و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء مزاج ساذج
بود بسبب ملاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و سعوط و رب به فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی
مثل غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث شود شراب بالنگو یا تریاق
تناول کنند و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار یا تحلیل با فراط و این
قسم مشکل نیز باشد علاج آن ترطیب بدن بود به تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناخ و فروج
فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن بنفشه و بادام کنند اختلاج جستن اندام باشد و جستن چشم
و ابرو و لب و روی مقدمه لقوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا بتحلیل برده باریح و بخار کنند و بسبب
غلیظ بودن از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه آنرا خواهد که دفع کند پس میان ایشان تدافع شود و موجب اختلاج گردد علاج
آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحبها و ایارجها
که مسهل بلغم باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده
باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا
و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامات آن همچون علامت تشنج یابسی
بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضغطی و یا سخت بستن عضوی یا بر آن عضو نشستن علاج آن منع ضاغط و تقویت عضو بود

نزله و زکام عبارت از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر به منخرین آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله خوانند
و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت آن حمرت و حرقت
چشم و خاریدن بینی بود و علاج در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند
و غذا ابنوباش یا مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بقرص بنفشه
یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارشنبر هر یک ۱۰ درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه
استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود سبوس و سرکه یا صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود
که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود و علامت آن تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل بود و علاج آن بهوای گرم استراحت کنند
و سر را بدستارهای پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز
و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا ۷ درم بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک یک سه درم شکر سرخ [illegible]
هر یکده درم بکار دارند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و اگر در
حمام روند نیز آب بسر ریزند مفید بود و آنچه از منخرین آید اگر رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند
و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی باشد بکندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام خواب مغرق نکنند
و بر پشت بار ننشینند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غلغله در حلق کنند بتنحنح آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بر آن ریزند
و بینی بدان فرو آرند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب باید کرد و جلاب از شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و آب باقلا
با روغن بادام و حریره از شیر و سبوس و نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم مناسب بود و اگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته
شود در باب امراض صدر ان شاء الله تعالی باب دوم در امراض چشم برحافظ صحت چشم واجب است که از جماع و سکر و مسکرات و تناول
عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتهای غلیظ و طعامهای شور و بصلها و آبگاهها احتراز کنند و چشم را از هوای سرد و گرم و دود و غبار
نگهدارند و از ادمان کتابت و بیخوابی و گریه مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند
و روشنائی و کحل احیاناً تا دید چشم کشند ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب
و نیلوفر یا ترنجبین جلاب سازند و غذا ابنوباش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کند و بخشند و اگر از ماده
بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص بی حمرت و وجع و عقب خواب و اکل آید بود و علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بایارج فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد و سقمونیا بریان کنند و غرغره بماء العسل و از اثمد و روشنائی کبیر یا سلیقون در چشم کشند
رمد ورم حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت دمع

ورمص وثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی
بود علامت آن شدت وجع و خاریدن مژه و دمع و رمص باشد علاج آن آب انار این یا تمر هندی یا نبات تناول کنند
یا بنفشه و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده
تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه ترکش گلاب و لعاب بزر قطونا و مامیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف
ابیض کافوری و افیون در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمع و التصاق جفن و
ثقل با حمرت نباشد علاج آن تنقیه دماغ بحبهای ایارج و حبهای قم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست
چشم بود و جفن بهم نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا اسفوماش با مغز بادام و ضمادات و
نطولات مرطبه استعمال کنند **وردینج** ورمی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک فرو نتوان گرفت و بیشتر صبیان
را عارض شود علاج آن همچون علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال علق مفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی
و جماع احتراز کنند **طرفه** نقطه باشد سرخ یا سیاه یا کبود که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه
شدیده علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون
بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیده بیضه نیم برشت نهند و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی
و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند
و اگر طرفه بسبب علتی حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ
هلیله کنند و شیاف باره در چشم کشند صفت آن اسفیداج مغسول دو درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم افیون نیم درم
سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت بسایند و بکشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا
بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایاره جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات و حموضات
و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن
کشط باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زائد گردد و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی چراغ متاذی شود علاج آن فصد عرق
پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا اسفوماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنا کلخج
بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم ترید خراشیده بروغن بادام +

چرب کرده دو درم خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آن که فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند
و شیاف احمر و شیاف قلقند و باسلیقون و دینارجون و شنائی در چشم کشند صفت شیاف قلقند قلقند زنجار سنج پنج درم زنجار
دو درم نوشادر بورق زرنیخ مصعد از هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب باران یا نبات سایند
و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد **جرب** علتی خشونتی که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود
علاج آن فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنائی کشند و اگر با جرب مد منضم شود ادویه حاده استعمال و تنقیه
بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند و جفن باز گردانند و مازو سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند بعد از آن بآب روند و اگر
زمین شعر دو جفن غلیظ شود هر بامداد و شب جفن را باز گردانند و بشکر حک میکنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاده از آن
افشانند و شیاف ابیض و ابار در چشم کشند **قروح** علتی سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان
باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند
و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند و شیح سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند **حرقت**
علتی سوزش چشم بود بسبب انصباب اخلاط تیز یا از ارتفاع بخارات بود علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود فصد
کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند صفت آن فلفل دار فلفل هر یک درمی زعفران چهار درم حضض
شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامت امتلا نباشد توتیای غوره بکشند
و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند **نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب
آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخیل مثل
پشه و موی و دود و غبار و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
خورند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند
و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا کشند و این شیاف نیز مفید بود صفت آن شحم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم
نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره بز ده درم همه باهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن با آب رازیانه
یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از
قدح علاج نباشد **جهر** آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن ترطیب
و تقویت دماغ کنند با غذیه مرطبه و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه یا پاچه و از میوه ها انجیر و انگور مناسب بود و در صحو چشم
کشند **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخار غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت

آفتاب بخارات لطیف گردد والبصاحاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
یا مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند به بوئیدن
کندش و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه خشک بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت
آن مشک زعفران زهره کلنگ زهره شیوط متساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت بآب بسایند و در چشم چکانند
بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج آن تنقیه دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره
جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود و این دو رو بکار برند صفت ذرور زبد البحر انزروت
نبات هر یک چهار درم توره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند صفت آن سکبینج اشق انزروت
هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یکدرمی سحق کرده بآب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و در وقت حاجت بجوشانند و شیاف در آن آب حل کرده در چشم کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و رنجش مواد
بچشم حادث شود و بواسطه عدم تحلیل متمکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر دم الاخوین کحل قلیمیا
فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظه اکاله که بر آن ریزد و باشد
که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج آن اولا تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس را
بگلاب و آب تورک بجوشانند تا مهرا شود ضماد سازند یا سفیده بیضه و روغن گل باهم بزنند و بر آن نهند و آنچه مزمن شده با فصد
عروق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیمدرم زاج سه درم زعفران فلفل هر یکدرمی بسایند و بشراب سرشته
و ضماد سازند شرناق شحمی زائد بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا ثقیل گرداند و بیشتر صبیان و مرطوبی مزاج را حادث
میشود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره در آن ریزند و خرقه بسر که تر کنند و بر آن نهند تا بقیه که باشد
بگدازد و بعد از آن بادویه ملطفه علاج کنند برده رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود آنرا بانزروت و صمغ بطم و سرکه علاج کنند
و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث شود علاج
اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و موئی را که بازگونه شده باشد بر کنند و شیره انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا
خون قراد سگ موضع نتف اطلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و جند بیدستر نیز مفید بود یا موئی بر کنند
و بسوزن گرم موضع موی را داغ کنند و اگر از یکموئی یا دو موئی بیش نباشد بدبق یا مصطکی موئی ها بموئی دیگر بدو
چسپانند یا بسوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موئی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند
اگر موئی بسیار بود علاجی بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند تا

کنند شود و موئی باز بطرف خارج آید و بعد از آن صمغ سوخته و مصطکی و قطران بآب مرجان بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر با سلیقون
در روشنائی مفید بود **انتشار اشفار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در بن هدب جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد
علاج آن تنقیه دماغ کنند بعد از آن تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل شوربای ماش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر
انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و به حجر ارمنی اکتحال مناسب بود و دوائی که منبت
اشفار بود بیخ نی و شیح و استه خرما و کندر هر یکی یک درم سنبل حب بلسان هر یکی دو درم لاجورد چهار درم سحق کنند و به میل در
اشفار بکشند **قمل اشفار** جانوریست که از رطوبت عفنیه در اشفار حادث شود **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره
و قوقایا و اجفان را بآب نمک بشویند و روغن استه زرد آلوی تلخ در آن بمالند و صبر و مویزج طلا کنند یا بوره و شبت یمانی یا
زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلاء و غذا شب احتراز کنند و استحمام در خلو معده مفید بود **خیالات** اشکال و الوان مختلفه
بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حس بصر شود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علامت این سلامت قوت ابصار بود
تدبیر آن باغذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه از دود کنند که پیش چشم برآید و سبب آن خلط سوداوی بود که از
شریان حادث شود **علاج** او تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کنند در حالت
عطسه یا مالیدن چشم چیزهای سفید از زیر ببالا میاید یا از بالا بزیر میآید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند **علاج**
آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب ذهب و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود **حول**
یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه عنبیه را
جذب کند اگر آن بواسطه یبوستی باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده و حرارت شدیده حادث
شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس **علاج** آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا شوربای
و شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش
بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی بود **علاج** آن تنقیه دماغ
کنند بحب ها و ایاره ها و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند و اگر در طفولیت از رداءت هیئات شیر دادن حول ابانیدن
واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از ادویه مبخره و مجففه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند و در
برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او در آن نظر راست باید کرد تا باز بحال خود گردد **باب سوم در امراض**
گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق
و رعد اجتناب نمایند و احیاناً روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک از گوش پاک

تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیهٔ دماغ بحبوبات و ایارجات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبهٔ خون باشد
و علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و تنقیهٔ دماغ بمطبوخ هلیله یا
فواکه و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین
و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره نمایند
و اگر وجع بغایت سخت باشد حبهٔ افیون در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبهٔ
بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و غرغره به سکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ
در گوش چکانند و آب برگ مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات غلبهٔ سودا ظاهر شود تنقیه
بحب اصطمحیقون افتیمون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر آن دوشند و اگر این وجع از بثره یا
ورمی باشد علامات آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و
نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آلو
یا ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض با شیر دختران بسائید و در گوش چکانند و رب تربک و صندل و آب کشنیز
در حوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم آرد جو آرد باقلا هر یک ده درم باهم بسائید و
رب تربک کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر بتحلیل رود علامت جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرک و
مرورشک و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و متفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالائید و در گوش نهند
تا مده پاک گردد و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب رمنه و مرزنجوش و آب
ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم الحنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم پیچیده در گوش گردانند و سعی کنند که
عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج
آن تنقیهٔ معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت دوی و طنین
و صداع بود علاج آن تنقیه بحب شبیار و ایاره ها و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و بخار آن بدماغ رسانند
و ثفل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد و سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش و بابونه در گوش
چکانند و سر را گرم دارند و گوش بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشایش مذکوره فرود آرند **صمم** کری گوش اگر مولود
باشد یا در پیری یا بسبب ضربه و سقطه که موجب هتک عصبهٔ مفروشه میشود علاج نپذیرد و اگر از غلبهٔ صفرا بود چنانکه در حمیات
حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب و اجاص هر یک ده عدد بنفشه

درم ترنجبین ده درم غذا تمر هندی یا آلوچه خورند و اگر تپ باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا سنجد یا سقمونیا بریان و روغن گل در گوش چکانند یا آب انار یا پوست افشره بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکرانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا نمایند و روغن مغز زرد آلو و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنگ با آب مرزنجوش و شحم الحنظل یا انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن رگ و بینی و غور عینین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل بنوماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود و آنرا نتوانند دید علاج او آنست که آلتی برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش چکانند و یا شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تابه گرم نهند تا بیرون آید **طنین و دوی** آواز گوش آنچه باریک حاد بود طنین گویند و آنچه درم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب امتلائی بود که بگوش ریزد بواسطه امتلائی دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن خیری در گوش چکانند یا آب ترب و شونیز و جند بیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف بجوشانند و گوش بر بخار آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و آنرا که از امتلائی دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره و اصطمخیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلوی دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی زیاده گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ با دهان و حمام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب گوشت معطب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که دوی و ثقل گوش زائل کند صفت آن شحم الحنظل یکدرم بوره نان یکدرم جند بیدستر نیز او فرفیون هر یکدرم و نیم عصاره افسنتین و قسط و مر و فرفیون هر یک دانگی کوفته و بیخته بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **قروح اذن** اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطران بچکانند **دخول هوام** و آب اگر جنبنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آن عرق تنقیا

یا صبر با آب حل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آورند
یا با آلت و اگر آب در گوش رود علامت او آنست که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر بتحریک سر
برجستن بیرون نیاید چوب شبت یا رازیانه یا چوبی که از آن حصیر سازند در گوش باید کرد آب برچینند و اگر آب گرم در گوش رفته
باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد **انفجار الاذن** اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود
حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه باشد و اندکی کافور و سرکه بجوشانند و در
گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گندنا و سرکه و اندکی کافور در گوش چکانند
حکة الاذن اگر گوش بخارد آب افسنتین با روغن گل یا افسنتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند **باب چهارم در امراض بینی**
الف خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن شود علاج آن هر بامداد [illegible]
از انیسون و نیم جهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند
و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و بینی بدان
فرود آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند مفید بود و اگر
از نیها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود **نتن
الانف** بسبب عفونت خلطی بود که در منفذات جمع شده باشد علاج آن اولا تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره
کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و مسک
سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند **قروح الانف** اگر ریش تر بود فصد
قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند
و فتیله از الموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهیدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی
و مبخرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند **بواسیر الانف**
گوشتی زائد بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و طلیا
استعمال مرهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم
سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زائل نشود قطع کنند **جفاف الانف** خشکی بینی که در
حمیات حادث شود و بسبب یبوستی که برو غالب بود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بلا اند که احیانا
دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز نمایند **رعاف** اگر خون از بینی

بنشن گیرد و اگر بسبب بحران باشد در روز باحوری قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت
او آنست که اندک اندک آید و تنک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق
آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز
مفید بود و فتیله بمداد تر کنند و مازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ سیاه سوخته
و صدف و بسد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع خشک نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که بغلبه
آید و غلیظ بود علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی بلوث سازند
و در بینی نهند و گل ارمنی عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند
و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق با خل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو به بندند و انثیین را می کشند
و بمالند فتیله افیون و انگی غبار آسیا گلنار حضض یکی یکی ربع درم بکوبند و به آب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت بیامیزند
و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب
پنجم در امراض دهان و لب و زبان از آنجمله قلاع است و آن شراقی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر از خون
بود علامت آن سرخی و حرارت و برآمدن آن بود علاج آن فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار ترش با ترنجبین و نبات
تناول نمایند و غذا ماش و مغز بادام یا آلو کیلی با تمر هندی خورند و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را با
بسر و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گلسرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند
یا گلنار و سماق و گلسرخ و نشاسته و تخم تورک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یکی ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و درو
سازند و بعد از زمانی بسر و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و
وجع علاج آن گلقند و رازیانه و بیخ مهک جلاب سازند و تنقیه بحب ایارج و صبر و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و تخم ترب
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند و اگر از ماده سودا بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و علاج
آن تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان
و دهن بمالند و در ابتدای مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در
آخر با انجیر و شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر این شراب متعفن شود و از آن نتنی حادث شود اهل و جوز
سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و سماق
و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر گنده دهن اگر از حرارت معده باشد علامت آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند

و در خلو معده زائد گردد علاج آن آب انارین یا تمر هندی با نبات و ترنجبین یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه
تناول کنند و غذا اسفاناخ یا آنار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه شفتالو و زردآلو و امرود و خیار
کدو مفید بود و حبی که نافع ست صفت آن سعد اذخر سنبل عود گلنار صندل سفید پوست اترج را ایک قاقله متساوی
بکوبند و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند و بمقدار نخودی در دهن گیرند و اگر بخر بسبب بلغمی باشد که در دماغ و معده
متعفن شده باشد علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی دهان بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج آن در هفته دو
بار قی کنند به طبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق
کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا اطریفل کبیر
یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطگی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل
بسرشند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ یا فصد قیفال کنند و از عناب و اجاص
و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلئین کنند و مورد و مازو و گلنار
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گلسرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطگی و عود و فلفل
و مسک و قرنفل و هلیله زرد از هر یک یکدرم مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان بریزند و اگر بسبب تاکل اسنان بود
علاج آن کنند **آکله** همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را رائحه کریه باشد علاج او فصد و اسهال
طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا زائد نشود و بعد از آن فرفیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی
علاج او همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت
او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج آن شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و بآب ورق سیب و به
مضمضه کنند و کاسنی باشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود
علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش مصطگی و عود تناول
نمایند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه مرطبه و بقول
بارده احتراز نمایند و لعابی که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم
بود و علاج آن گفته شود در امراض امعا **اورام لسان** ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و
قلت لعاب بود و علاج آن فصد قیفال کنند و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای و اگر صفراوی
بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود و علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و بآب انارین

یا ترنجبین و آب خیار و کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل و بادیان هر یک پنج درم تمر هندی و مغز خیارشنبر پانزده درم صفت حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس و خطمی و جو مقشر نیکوفته هر یک ده درم ورق چقندر دسته خیارشنبر پانزده درم و شکر سرخ ده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه با آب سماق و توت و آنار مناسب بود یا عناب ده عدد عدس ده باه تر یا کس هر یک پنج درم بجوشانند و با آب کشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کهک و گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنه‌های حاده نمایند و شبت و بابونه و برگ در باد العسل بجوشانند و مضمضه کنند و صعتر و فوذنج بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب و علاج آن تنقیه بحب ایاره و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز یا روغن بنفشه و کدو و لعاب بزرک دو حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوسن و روغن بنفشه در زبان بمالند و اگر ورم بسبب سپر باشد علاج آن کنند **ثقل و استرخاء زبان** اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب غوره و فقاح اذخر و اگر بسبب فالجی بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب فرود آید و تغتغه حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و قوقایا و لوغاذیا و مضمضه مویزج در سرکه عنصل بجوشانند یا کبر و خردل و صعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبی چون در سخن بگوید زبان او بعسل و نمک بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعضها زبان خنک سرد علاج آن تنقیه دماغ باشد با ایاره فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بکبر و خردل و مویزج و عاقرقرحا **فساد ذوق** و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس کند دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور یا ترش احساس کند و این دلالت بر بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب بود **جفاف لسان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعاب بهدانه بمالند و مضمضه با آب تورک و خیار کدو و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان خشک متقشر شود چنانکه چون بخرقه بمالند از آن پوستی سفید تنک همچون پیاز جدا گردد و با آن هیچ الم نباشد **علاج** آن فصد و تلیین طبیعت به مطبوخ

هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن سماق و رد و گل و گلنار جوشانیده باشند بکنند **شقوق لسان** علاج ترقیدن بآن آن لسان
که بنگو و بهدانه و کتیرا در دهن گیرند و از اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه رندا و **ورم شفت** علاج آن فصد قیفال
و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله زرد و باد تریاکی فوفل و گلنار و ورق
گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند **قروح و بثور شفت** علاج
فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنج و مازو بکوبند و با سوم روغن بیامیزند و نهند و
شفت آنست که لب سطبر شود و در میان او شقی ظاهر گردد و گاه بود که بر آن بثره همچو توت پیدا شود علاج او
که فصد و اسهال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال نمایند و آنچه زنگ و بسیاهی زند نشتر زنند تا خون
بیاید و نمک بمالند و بعد از آن بمحللات و قابضات طلا کنند **انشقاق شفت** لب ترقیده را بلعاب کتیرا و بهدانه
و بنگو طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو
کوهی سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک که بر بیضه کشیده هست بر آن نهند **باب ششم** در امراض اسنان و لثه
حافظ صحت سنانرا لازم ست که از فساد طعام و شراب و معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خائیدن چیزهائی که دوشنده
باشند مثل حلوای کلاشکن و قرص و سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهائی ترش و داغ
کنند نا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک
و زیتون ست و در وقت خواب احیانا بروغن گل یا نار دین بحسب مزاج در دندان بمالند و گاه گاه بعسل و نمک
دندانها بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند **ورم لثه** اگر بسبب ماده حاده باشد علامت آن حمرت و التهاب
و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب یا شراب اجاص یا آب انار دین با نبات
تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا تمر هندی یا آلو کیله خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه
و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثه
بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و یا انار و امرود و زرد آلو و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج
آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود قلقدیون بر آن بریزند تا گوشت فاسد زائل شود و لثه را نیک بمالند پس گلنار و مازو
و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی
بسوزانند و سرکه بر آن بریزند و یکدرم از آن با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بر آن بریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و انزروت
مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و بکبر عنصل بسرشند و بر آن نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم باشد

علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود و علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا
بلیله کنند و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا حموضات یا شوربا با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند
و سرکه و گلاب در دهن نگهدارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز و تورک بگیرند
و با حبه افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم علاج آن اگلقند
دراز یا تناول کنند و غذا نخود آب یا دارچینی و صعتر و فودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر
و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندانها را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان
نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و دو لثه متورم شود قلع سازند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده بر دندان
نهند یا توبال مس و شیر انجیر با یتوع باهم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بر آن ریزند و یک هفته در سرگین
اسپ پنهان دارند و بعد از آن پاره از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بر آن نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال
این ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء معده
زیاده شود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء معده و غذاهایکه شب مانده باشد احتراز
کنند و اگر بسبب کرم باشد که در دندان متولد شود و دندان از انجا سوراخ کنند تخم ترب به پیه بز بدارند که کرم بیرون آید و ضرس اگر بسبب مضغ
چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بخائیدن یا مالیدن صعتر و مویز و نمک و عسل و تلیین آن بخائیدن تخم کدو و مغز بادام شیرین
و شحم و اگر بسبب بلغم حامض یا سوداء بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده باشد و بعد از آن استعمال این ادویه سقوط
و تحرک اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و حب الآس و بلوط
و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و املج و هلیله زرد و دانه مورد مجموع یا بعضی بکوبند و بشب در بن دندان بریزند و بامداد
بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند اکله و تفتت اسنان بعد پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا
رطوبت ردیه باشد که در آن متعفن شود یا بسبب سیلان رطوبت اسنان و استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و ایاره و گلنار
و مورد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطکی بکوبند و بر آن نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب
بنگو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن نهند تغیر لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه در جوهر آن
نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و رازیانج بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ مجموع سوخته
با زبد البحر و نمک درم و سنباده درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان چیزیست شبیه
بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ

فواکه یا اهلیله و بجلیات بشل بدالبحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند حکه
اسنان خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث میشود علاج آن آب تورک یا شیره تخم آن یا آب
خیار کدو یا سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بنوماش یا مرغ و برغاله بخورند یا جلابی از عناب و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول
کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا اهلیله سازند و بسکر و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند صریر اسنان آنست که در خواب دندان با هم
بسایند اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج آن تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری
چرب سازند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد رفتن آب دندان چنان باشد که
چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب رطوبت دماغ باشد علاج آن گلقند و رازیانه تناول
کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ کهبک و کلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز یا زرده بیضه یا عنصل بریان کنند
و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود علامت او آنست
که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل
و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا بخایند باب هفتم در امراض حلق از آنجمله خناق است و آن مرضی باشد که
مانع تنفس و بلع شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید
و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی و زبان و لهیب حرارت باشد
و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانها باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول کنند یا عناب و آب اجاص و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات جلاب سازند و غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بلعاب به
و رب توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین صفت آن سنا هندی دو درم بنفشه
پنجدرم نیلوفر چهار درم آلو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان بست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سپوس هر یک
کفی رب چقندر رسته خیارشنبر بست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک هندی نیم درم یا شوئیه با گرم
و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون سلحفات در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی
بود علامت آن قلت وجع و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن جلابی از بیخ کهبک و گاوزبان و بیخ رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با آبکامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب یا سکنجبین
عنصلی یا آب توت و مویزج در سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق
و کمودت لون بود علاج آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر انجیر و مرورشک و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد

دیا شویه مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ مهک یک یک درم بابونه شبت حلبه
اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه
بیرون کرده ده درم خیار شنبر پانزده درم آب کامه روغن بید هر یک ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل دانگی **ذبحه** ورمی
بود که در طرفین حلقوم حادث شود و بسبب امتلاء و غلبه خون از تناول گوشت و شراب شیرینی بسیار علامت او آنست که از
خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد
اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق مذکور رفت بکنند
و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا رب به یا رب توت با عدس مقشر جوشانند و خیار شنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون
آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرو رشک کنند و چون منفجر شود تلیین بنقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را
محبوس نگذارند **بثور حلق** از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت آن جمرت شدید و سوزش بود در حالت
بلع خصوص بلع اشیای شیرینها علاج آن فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعوق کنند و لعاب بهیدانه با
نبات بخورند و غذا کشکاب یا روغن بادام خورند یا حریره از نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی
و آب سرد احتراز کنند **سقوط لهات** افتادن زبان کوچک بود که بحنک لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت
آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب سرکه و گلاب
و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب
ایاره کنند و غرغره با بکامه عاقرقرحا با تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند **بحه صوت**
تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
تناول کنند و غذا آب جو با حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه
بود و دغدغه آن بود علاج آن شربت عناب و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و
گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم
تورک یا خیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفناج با مغز بادام و اسفاناخ
و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلابی از پر سیاوشان و بیخ مهک و رازیانه
و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل و بریان و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه هر یک سه درم زعفران
نیم درم بکوبند و با عسل و یا شکر بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت

آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و شبت و انیسون را بالعسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و ترنجبین هم در دوغ بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نبض
و صفای قاروره باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهدانه تناول
کنند و غذا شیر گندم و شیربرنج و شیر بخورند و روغن بنفشه در سینه مالند و اگر بعد از حرکت و تشنگی حادث شود و جامه از تن بکشند و
هوای سرد و تر زنند شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و باقلا خورند و بحمام روند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد
علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات جلاب سازند و غذا جو آب و باقلا آب یا حسو از شیر و سبوس
نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کثیرا و روغن بادام و موم روغن سازند و بر سینه بمالند و اگر بسبب
تناول اشیای حریفه باشد شیره تخم کدو با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین تناول کنند و غذا اسفاناخ یا ...
برغال خورند نفث الدم خونی که از دهن بیرون آید یا منفصل بود به تنحنح یا تنخع یا بالقی اما منفصل یا از لثات یا از حنک
و لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود به قوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع آن بود که
دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وجه و ثقل سر علامت غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض
تنحنح آنست که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص گلنار و کهربا تناول کنند
و غرغره بقوابض نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق از اسباب داخلی یا خارجی بود
علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار یا آب لسان الحمل
و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض و طین ارمنی هر یک سه درم گل قبرسی و طباشیر و لولو و باسفنه هر یک
چهار درم کهربا شست محلی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل لعاب بهدانه بسرشند
و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از مری معده بود و در جای خود گفته شود تشوب شود کرم
علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج آن آنست که اگر بتوان بدید و ممکن
باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمان در تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن بپیچد بیرون آید
یا لقمه بزرگ در ریسمان ببندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسو یا لوده و چیزهای مزلقه مثل العسل بخورند و قی
کنند اما علق کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل
و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخسپند چنانکه
عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو برود باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و ...

و بعد از نهار از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین
بکوبند و در حلق دمند یا بشب یمانی شیم در اعراض صدر و آلات تنفس از آنجا سعال است و آن جمع کثی باشد از بهر آن
دفع موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که در قصبه ریه احادث شود بواسطه دخول غبار و دود علاج آن شراب بنفشه و شهد
خشخاش با یکدیگر حل کنند و بیاشامند و غذا اسفیدباج با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیره اسبغول و نبات و روغن
بادام و اگر بعد از زکام و نزله احادث شود بیخ مهک از و قاهر یکدرم و در هم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد
نبات ده درم حلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید
علامت آن سعال ای نفث باشد و اشتداد آن بشب بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کثیرا و نشاسته
و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه باشد
علامت آن خرخره سینه و کثرت نفس بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز
طائفی ده عدد بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلئین طبیعت کنند باین مطبوخ
صفت آن سنا پنجدرم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی بیخ
مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت آن
رازیانه فلفل قردمانا بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یکدرم رب السوس پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر
سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بهگو
و بهدانه و شیر خشت از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و گشنیز در سینه بمالند
و سپستان بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوائی گرم بود و باستحمام ساکن شود علاج آن جلابی از زوفا پنجدرم
انجیر ده عدد پرسیاوشان بیخ مهک یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه بخورند و سینه بروغن نسرین
و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست مزاج ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن
بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهگو و بهدانه با نبات و غذا اسفیدباج با مغز بادام
و اسفاناخ بخورند و گوشت پاچه بزغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب
آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک گاوزبان پرسیاوشان
و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق نمایند و غذا نخود آب با قلاو مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد

ولعوق عنصلی مفید بود ولعوقی که از عسل و بزرک و روغن بادام و همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک
و زوفا بجوشانند و یا جلابی از قند بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامات
آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار و عنب تناول نمایند
و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامات آن ضیق نفس و تشنگی و رقت آواز باشد علاج
آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شیره جو خورند ذات الریه ورم ریه باشد که در ریه حادث
میشود پس اگر از ماده دم باشد علامات آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع صدر با حمرت عینین و تشنگی و خشکی زبان و تبخر
عظیم موجی بود علاج آن از اول روز تا سوم فصد باسلیق کنند یا اکحل و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین
و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان جمع کنند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بهدانه
و روغن بنفشه تشرب کنند و در پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خبازی پنج درم ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم خیار شنبر پانزده درم اگر احتیاج افتد
در هم باز تحریک کنند بدین مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامات آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش
بود علاج آن همچو علاج دموی باشد در تبرید و ترطیب بیشتر باید کرد و سل قرحه باشد که در ریه حادث شود و بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا
در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامات آن حمی دق بود و با آن سعال و ذبان و حمرت وجه و نفث مده باشد
و فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون بر آتش
نهند آن نتنی نباشد علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم جلاب زنند و سر طائر ایا پای ها قطع کنند و شکم آن پاک کنند
و بآب و نمک بشویند و در کشکاب پخته بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن پاچه بز غاله خورند و شیر زنان و شیر خر
و شیر بز عظیم مفید بود و شیر شتر نیز خصوصاً از پستان بخورند و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب باشد
بشرطیکه سخت گرم نبود و بسیار مکث نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض گلنگبین تازه آورده اند
که با نان بخورند و شیره تخم تودری با شراب انار عذب خورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک
پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم از آن تناول کنند
لعوقی که این مرض را مفید بود باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک هفت درم
مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یک من آب
بجوشانند تا نیم من آید و با قند یمن بقوام آرند شربتی ده درم باشد قرص مفید گاوزبان بیخ مهک کتیرا صمغ عربی نشاسته

مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم طباشیر سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه اقراص سازند و
یک مثقال بخورند شراب نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یکی آب نیشکر یکمن باهم بآتش نرم بقوام آرند و ده درم
از آن تناول کنند و درین مرض چون چشم بگود فرو رود و یا آنکه روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست
پیشانی کشیده شود و تب بریزد و اسهال فزونی بسیار شود و تن سرد بافراط بود علامت مرگ بود **ذات الصدر**
ورمی گرم باشد در حجابی که قائم صدر است حادث شود از جانب قص و آن را برسام گویند علامات آن تب دایم و شدت
عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا لقبه حنجره وجع ناخس احساس کنند و نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و
پهلو نتواند خفت **ذات العرض** ورمی باشد که در ضمن حجاب از جانب فقرات حادث شود علامات او آنست
که مریض وجعی در میان شانها احساس کنند و بپشت باز نتواند خفت **ذات الجنب** ورمی بود که در غشائی مستبطن اضلاع یا
در حجابیکه حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر
نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامات آن تب دایم و ضیق النفس متواتر و نبض سریع متواتر و منشاری
بود **شوصه** ورمی بود که در حجابیکه بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد
بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت علاج این امراض نزدیک بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامات
آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت نفث علاج
در هر دو نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سوم آماده رد سومی را از اول از جانب مخالف رجوع کنند و در صفراوی از جانب
موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات خورند با شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با ترنجبین غذا کشک
با بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند با شراب بنفشه و عناب تلیین طبیعت کنند و بعد از نضج با این مطبوخ
برسیاوشان پنج درم سنا مکی بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان
بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم میان رغ زشیرینی از نبات و لعاب بهدانه
و عرق گل و بید مشک تشرب کنند و در این امراض حقنه اولی تر بود از مسهل و حقنهای لینه استعمال باید کرد و صفت آن
سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس و خطمی و جو نیمکوفته هر یک کفی و ورق چقندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد
خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم آبکامه و روغن گنجد هر یک ده درم نمک طعام یکدرم و موم روغنی از روغن بادام و بنفشه
و کتیرا و موم و خطمی ترتیب در موضع بمالند و بعد از تنقیه و انحطاط مرض و شیر بید باید کرد و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با نبات
و ترنجبین و شقل بشراب انار عذب و کاهو شاید و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناخ خورند و درین امراض

آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ جهک و بادیان و ترب و نبات و ترنجبین خورند و غذا نخود و آب بعد از نضج ملین کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم بیخ جهک پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین یک یک درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم میان و زنشر تبی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود و علاج آن هیچو علاج بلغمی بود و در اول استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند **باب نهم در امراض قلب و ثدی** سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه با لیمو یا زرشک خورند و کشنیز چهار درم گلشکر دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندل و گلاب بر سینه بمالند و در موضع بارده نزول کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان هر یکده درم کشنیز صندل هر یکدرم تخم تورک تخم خیارین کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنجدرم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند مفرح دیگر تخم کاهو تخم خرفه تخم خربزه تخم خیارین گل گاوزبان هر یک پنجدرم تخم تورک سه درم لولو بسد و کهربا هر یک مثقال قاقله صغار و طباشیر هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور یکدانگ مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی ازین یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب اطلال و ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بلادت و فرح بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلیا که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطگی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوزبوا کبابه قاقله پوست اترج هر یک یکمثقال مشک انگی کوفته و بیخته بشیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نخافت بدن و صغر و تواتر نبض بود و علاج آن شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند **معجون مفید** بسد کهربا لولو فرنجمشک سک ستش ترنج هر یک شش درم ابریشم خام با تنگ هر یکده درم بادرنجبویه کشنیز خشک یک یک درم بهمنین هر یک پنجدرم بکوبند مشک عود و عنبر هر یک درمی بسایند و بعسل یکمف

گرفته بسته سرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ
بود علاج آن شراب بالنگو و گاؤزبان تناول کنند و غذا نخود آب کباب تیهو و قلیه زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد
تنقیه بحب ایاره و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود و معجون نافع مصطکی و عود و دارچینی و قرنفل و سنبل
جوزبوا و کبابه و قاقله و پوست ترنج و هیل هر یک پنجدرم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب سرشند و مثقالی بشراب لیمو یا حماض
بخورند **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر باشد
فصد باسلیق کنند یا صافن و سکنجبین یا شراب ریباس و لیمو و حماض یا عرق گل و بید تناول کنند و غذا زرشک و لیمو و انار دانه
با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و
کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و به و امرود و انار مز تنقل کنند و تخم کاهو و مغز تخم کدو و زرشک هر یک پنجدرم
تخم خرفه و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب سرشند و احیانا
مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه
بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار
دارند چنانچه مذکور شد و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل
باسایش و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند و مسمن نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک شش درم تخم خرفه مغز بادام
و فندق و فستق هر یک بیست درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد
بیست درم بخورند و هر بیضه نیمبرشت و شیر و شکر و امثال آن بخورند و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا با
احوال معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره
تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و تخم خیارین و نبات تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند **صفت** آن افتیمون شاهتره سنا هر یک درمی هلیله زرد و ورق گل ربالاجوره دست
هر یک پنجدرم بکوبند و بآب بالنگو سرشند و بلع کنند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان نشرب
نمایند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی برانند **علاج** آن جلابی از بالنگو و بیخ کاسنی و گاوزبان
و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب نمایند **صفت** آن تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل غاریقون حجر ارمنی
هر یک درمی سقمونیا بریان نیم دانگ ملح نفطی مقل هر یک دو دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند **غشی** حالتی باشد که مجموع حواس را معطل نماید و این بواسطه

٩١

ضعف قلب باشد و اجتماع روح درو با استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن ماده باشد که خانق ارواح بود همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و تنفس ضعیف و نبض صغیر و صفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب بروی زنند و بویهای خوش بویند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال نمایند **ضغطهٔ قلب** علتی باشد که چنان احساس کند که دل را کسی فشارد و در عقب آن غشی خفیفه حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات و تریاقات **امراض ثدی** ورم آن اگر از مواد بسته بود علاج آن در باب اورام گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و لعاب آب کشنیز و آب لوبیا و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا و بار کرد و اگر بسبب فساد شیر بود یا خلطی برو غالب شود و اگر سوء اغالب شود علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط و تبدیل مزاج با غذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیار رفتن شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را به آب مرداسنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند **باب نهم در امراض معده سوء المزاج** که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج آن تنقیه معده کنند یا آنکه سکنجبین با آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ کهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و بیخ کهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بر بوب و اقراص باردۀ و سکنجبین بزوری کنند و این قرص مفید بود صفت آن ورق گل ده درم طباشیر پنجدرم هلیله زرد و سماق هر یک سه درم مصطگی یکدرم راوند چهار درم بکوبند و با و چندان ادویه قرص بسازند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جشای ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و فار روره

ولطوبت ولین نبض بود ومیل با غذیه واطعمه حریفه ومالحه باشد علاج آن اولا قی کنند ومعده را پاک گردانند وبعد از آن
هر روز جلابی از انیسون وبیخ کهکت بالنگو وگلقند وغذا نخود آب با شیره خشکه خورند وفلفل ودارچینی وزعفران
در آن کنند وقلایا مبرزه متوالیه نیز مفید بود وبعد از نضج تنقیه بحب یاره وایاره جالینوس ولوغاذیا کنند
یا بحقنه های حاده ومعده را بروغن سنبق وخیری ومصطگی بمالند وگوارش کمونی وگوارش کندر وزنجبیل
پرورده تناول کنند واگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت معده وکثرت اشتها وضعف هضم وکثرت نفخ و
ترشی دهن وغلظ وسواد قاروره ولطوبت وصغر نبض وقی ترش وخشکی دهن وتشنگی بود وطحال بزرگ باشد
علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون ومسهلات کنند وبعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل وگلقند
درازیانه وگوارش کمونی تناول کنند اما سوء مزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی وخشکی دهن
وفم معده وجشاء دخانی وفساد اغذیه لطیفه وقلت اشتها ومیل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب ریباس وغوره
ولیمو وسکنجبین مانند آن تناول کنند یا گلاب با آب برف وغذا زرشک تمر هندی وانار دانه وغوره خورند ودوغ
با برف نیز مفید بود واگر سوء مزاج حار یابس باشد علامت آن هزال وشدت تشنگی وخشکی زبان وحبس طبیعت بود علاج
آن شیره تخم تورک یا آب خیار کدو با نبات وترنجبین تناول کنند وغذا اسفاناخ با مغز بادام واسفاناخ یا کدو با گوشت بزغاله
خورند وزرشک هفت درم وگل ارمنی چهار درم صندل مغز تخم کدو وطباشیر وتخم تورک وورق گلسرخ هر یک
پنج درم بکوبند وبعرق بید بسرشند ویک مثقال با شراب غوره تناول کنند واگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن
ضعف هضم ولین وانتفاخ بطن ودیر ماندن وترش شدن طعام وکثرت ریح وجشاء ترش بود علاج آن گلقند درازیانه
وشراب بالنگو وبزوری تناول کنند وغذا نخود آب با فلفل وزنجبیل ودارچینی خورند وزنجبیل پرورده وگوارش
عود وعنبر ومصطگی احیانا تناول کنند وکندر وناخواه وزنجبیل هر یک شش درم فلفل واذخر وحب الغار وعود هر یک
سه درم بکوبند وبا مویز طایفی بیست درم بسرشند ودو درم تناول کنند واگر سوء مزاج بارد یابس باشد علامت
آن قلت عطش وکثرت اشتها وجشاء ترش وتخمه بود علاج آن گلقند درازیانه وگلنگبین وهلیله پرورده واطریفل تناول
کنند وسنبل واذخر وناخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند وآب به بر معده طلا کنند وروغن سنبق وخیری بمالند
وشرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل با آتش نرم بجوشانند تا نیمه آید پس شیره قند بر آن
ریزند بقدر شیرینی آن ومی جوشانند تا بقوام آید ودر آخر طبخ مصطگی دو درم دارچینی زنجبیل قرنفل زعفران ودار فلفل
هر یک درمی بکوبند ودر کیسه کنند ودر دیگ نهند تا بجوش شد پس بمالند وبیفشارند چون بقوام آید از آتش فرود گیرند شربتی

ده درم باشد و اگر سوء مزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش و نافع بود از آب سرد و میوه‌ها
و تره‌های بارده و سفرا ز و سومات و اغذیه رطبه غثیان بود علاج آن گلقند و انیسون و جوارش مصطگی و زنجبیل پرورده
تناول کنند و غذا نخود آب و قلایا با توابل باشد و اگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و
آمله و خبث الحدید هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق کرده و شسته
یک هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و باز بگر ادویه بسایند و باد و چندان ادویه عسل بسرشند و پنج مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس
ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیره
تخم خرفه با آب خیار کدو با نبات شرب کنند و غذا اسفیدباج و نخود و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده
اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شده اگر بسبب ورم باشد آن هم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد شراسیف
و قراقر و نفخ و جشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج آن گلقند و رازیانه و کلنگبین و سکنجبین و گزانگبین تناول
کنند و گوارش کمونی و کندر و اطریفل کشنیز تناول نمایند و مصطگی و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید بود صفت
آن تخم رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم بکوبند و باد و مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن
بناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام سوء باشد آب گرم و روغن گنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود و مصطگی خورند
و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود علاج آن تقویت معده باشد و اگر در
معده اخلاط ردیه باشد به قی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند
و ده مثقالی تناول کنند و حماض ترنج و آب سیب هر یک یک رطل بجوشانند تا به نیمه آید پس با یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل
گلاب جهان ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطگی هر یک درمی با لنگو سه درهم عود ده
درم بکوبند و بر سر آن بزنند با هم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا تا سه درم تناول کنند
اورام معده اگر ورم حار بود علامت آن تپ و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد
علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انار برین و ترنجبین و نبات نیز بیاشامند و غذا
نخود و کشکاب و اسفاناخ خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتدا نضج باشد حلالی از روباه ترک و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه
سه درم و خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد و درم را زیانه با آن ضم کنند و جلو از شیره سپستان و نبات
و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب لسان الثور و زوفا روباه ترک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز
آرد جو و خطمی و روباه ترک با گلاب یا با آب کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی و حلبه و بزرکتان با بابونه و زرد و سنبل و سعد و آرد جو

تخم کل ۱۲

وچون ورم خراج گردد و منفجر شود علامتش تب ولرز و حمی بحران باشد آنزمان برگ مورد و رشتک و تخم خطمی هر یکی درمی بکوبند
و با شیره بادیان بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب خشخاش با شیره بادیان
کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده
کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت باشد ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند
و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یکی درمی بکوبند و
باهم چندان قند آمیزند و مثقالی از آن بخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد باشد یا ماده بلغمی بود علامت
آن ثقل و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و بهبود رنگ و ورم رخو باشد علاج آن ماء الاصول تناول کنند یا
اربعه و مشرود لیطوس نیز مفید بود یا جلاب از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم گلقند
ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه با فلفل و دارچینی خورند و کره یا روغن زیت و روغن بید انجیر بر
سر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز باهم بسایند و بسرکه تر شند و ضماد سازند
یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و نردماناه و مصطگی و افسنتین هر یکی درمی بکوبند و با روغن زیت یا یاسمین یا روغن بان ضماد کنند و مسهلات
لینه استعمال نمایند و اگر ماده سودا باشد ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و تشنج نفس باشد علاج آن جلاب از تخم رازیانه
و بیخ کبر و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بخلیه بزرگ
و بابونه و مصطگی هر یکی دو درم و صبر و سنبل و سعد و اذخر هر یکی را بشمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید سازند و یا از
افسنتین و سلیخه و مصطگی سه درم صبر و سنا آرش هر یک چهار درم حلبه بزرگ پنجدرم زعفران هر یکی بکوبند و با موم
زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
هر یک ده درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ کبر بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی
پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا برطلی آید پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه درم مغز خیار شنبر و یک مثقال
روغن بید انجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یاره لوغاذیا یا ایاره ارکاغانیس کنند قراقر و نفخ بواسطه برودت ماده
و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب نارسیت معده باشد که احداث نفخ [illegible]
گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و کره یا خورند و از [illegible] اشیاء نفاخ
و حموضات احتراز کنند و سبوس گاو ورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم
خشک و زنجبیل و کرویا هر یکی دو درم صعتر و نانخواه و مصطگی هر یکی درمی بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنجدرم تناول کنند

وکمونی و فلافلی بخورند و اگر با نضج طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه جوشانیده بریان کرده هر یک سه
درم بکوبند و باهم چندان قند بسه نوبت بخورند **جشا نفخی** بود که بطریق فم منذفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل
فساد هضم باشد و تثاوب که آنرا دهن دره گویند از بخارات غیر منهضم واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد
در آن عضلات پیدا شود **تمطی** آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل
شود و همه دلالت بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن مجموع تنقیه و تقویت معده باشد **شهوة کلبی** اشتداد اشتها
طعام و حرص به ماکولات بود بحدیکه سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامات آن
نفخ و ثقل و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج آن تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب بالنگو
یا جلاب از رازیانه و بیخ مهک و بالنگو و گلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب با شیره جنگل رانه و توابل گرم باشد و تنقیه بحب صبر
و حب ایاره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطگی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطگی بخایند و شراب
خمر مفید بود و اگر سبب اینمرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامات آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود
علاج آن تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو بدن
اینمرض پیدا شود علامات آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضها کثیر التحلیل و در هضم
هیچ آفتی نباشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه جزر و در روز سه چهار نوبت غذا
خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه یا بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن
احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود
که در معده جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و گلقند و
انیسون و دارچینی خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطگی و دارچینی کنند و اگر احیانا احتیاج باشد بحب صبر و ایاره اسهال
نمایند **جوع البقر** آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا بولیموس گویند سبب آن برودت مفرط باشد که فم
معده را عارض شود و قوت حس و جذب از وفوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر اینمرض در زمستان سرد بود
و کسی که در سرمای سخت سفر کند عارض شود و علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیانا غشی نیز
حادث شود و بلمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد دو
مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطریفل و جوارش کمونی
و عود و مصطگی مناسب اینمرض بود و سعد و سک و رامک و ناخونه بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمع

و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب زرشک
و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که در غذا اشتها
غذا پیدا شود چیزی باید خورد تاخیر نباید نمود **عطش کاذب** تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد
علامت کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حماض و سیب و لیمو و صندل
هر کدام که باشد با عرق گل و بید و کاسنی یا آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله خورند و صندل و
گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب و خیار و کدو بویند و این قرص مفید بود **صفت آن** صندل
مغز تخم خیارین و کدو و تخم توره ک هر یک سه درم و صمغ عربی و نشاسته کتیرا هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند
و با لعاب بنگو سرشند و سه مثقال از آن تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود یا بواسطه
تناول چیزهای شور و حریف و حار باشد و شیرینیها با فراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل
و بید بیاشامند با آب انارین یا آب غوره یا شیره تخم توره ک یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب
خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت
آن باشد که آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد علاج آن قی با آب تربت و سکنجبین مکرر قی کنند و
شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا از زیرباج خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ
بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بحمام معتدل روند و بدن بر روغن بنفشه کنند و اگر بعد
از شرب خمر کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد دیگر [illegible] آب خیار کدو
با نیم درم طباشیر بیاشامند **سوء الهضم و تخمه** سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود علامت آن [illegible]
جشاء و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از
زمانی دیر جشا که آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و هاضم نگرداند سبب این
مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در و جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد
و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در رفع
گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطگی و ناردین
بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه
لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن گنجد مدد کنند تا زود

و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف ناردانه پنج مثقال یا قرص طباشیر یکمثقال یا رب به ده مثقال یا پوست پسته یکمثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع شراب خورند کنند و دوغ را با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا اصرار کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کباب خفیف خورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند

قی و تهوع و غثیان

قی حرکتی باشد که از معده حادث شود بر ای دفع چیزی که در و باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضائی دفع باشد بی حرکت و اسباب یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر در اخمل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردیه باشد غثیان ادفع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا در اخمل جرم معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان و التهاب و خشکی زبان و تشنگی و قی صفرا باشد علاج آن به سکنجبین با آب نیم گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب به و صندل و کافور تضمید کنند و سفوف ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک دو درم نیم سماق زرشک انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب و یا به تناول کنند و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ یا قراقر بود علاج آن قی کنند با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و عسل و اندکی نمک مدد کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و مربای زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطگی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفت آن کندر و مصطگی و سنبل و سک هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجمشک و رق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول کنند قرصی که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته و رق گل هر یک چهار درم و عود و مصطگی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول کنند

قی دم

سبب آن که تقی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بنگو و بارتنگ هر یک یکمثقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بسرشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص کهربا هر یک درمی با آب به تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد صفت آن کندر تخم حماض هر یک دو درم و رق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی کهربا هر یک درمی بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یکمثقال از آن با شیره تخم خرفه بخورند و با تخم بارتنگ بریان کرده بخورند و معده را به صندل و اقاقیا و سک را با گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از زرشک و سماق و انار دانه خورند

قی خون بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع را وفراباشش ومغاث واقاقیا وگل ارمنی وصبر ومر بآب مورد طلا کنند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر باقی ونفث خون سیال باشد بارتنگ وصمغ عربی هریک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیمدرم بکوبند و با شراب عناب بخورند وکشنیز ولولو وصدف سوخته وشاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم تورک خون سیاوشان هریک نیمدرم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و یک مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام وصیاح و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح دهنور معده باشد علامت آن وجع میان شانها تا زیر قص ورقی مده باشد وچون چیزهای شور و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از جمیع حادات و مالحات احتراز کنند و از اغذیه لزجه مثل هلیه و زرده تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود صفت آن تخم حماض وبارتنگ هر یک سه درم طباشیر ولولو و کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته وکتیرا هر یک چهار درم بکوبند و بآب لسان الحمل یا لعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال باشد و اگر خون بعضو دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد علامت آن نافض وعرق سرد وغشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه و پودینه هر یک نیمدرم بجوشانند با یکدرم کف دریا بیاشامند و یا حب الرشاد دو درم با آب گرم یا انفحه خرگوش با آب یا بالنگو یا برنجاسف بیاشامند و یا سرگین خرگوش با عسل یا آب گرم بیاشامند و قی کنند **فواق** حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی شود و این موذی یا خلطی حار حریف یا طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و تربت یا آب ترب و عسل یا سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل و بید با لعاب بهدانه و روغن بنفشه و بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را حادث شود و بعد از تخمه نیز شود علاج آن گلقند یا انیسون یا زیره یا راز یانه خورند و مصطگی بخایند و گوارش عود و مصطگی تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید افتد و اگر بسبب امتلای طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هریک نیمدرم کوفته با قند بخورند و در دفع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بالنگو و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو و یا کدو با روغن خورند و موم روغن از آب کدو و بستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته اند و هذا الفواق ماله فراق و در ورم کبد نیز فواق بود و این بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکت میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان** و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن شدت و علاج آن

شد و اگر بسبب خلطی مراری یا مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و مرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج
آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل کبر و لیمو مفید بود
و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل باشیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده کنند و گلقند و
انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هریک نیم درم مصطگی و قرنفل و سنبل هریک دو درم بکوبند
و با همچندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن بخر و
غثیان و براز منتن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا
بمعده بریزد که موجب اشتها شود علامت آنست که اشتها بسیار باشد لیکن چون غذا بخورند هضم نشود و چون چیزهای ترش
و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیرباج و آبکامه و کبر و زیتون
بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت آنست که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه کنند و اورا
فواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ کاسنی
و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از تنقیه بحب صبر و قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره تقویت
معده کنند **باب یازدهم در امراض کبد** سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی
و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت و سرعت نبض و حرارت لمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن
قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و آلو بخارا و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی
یا شیر تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندل
بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم یکمثقال یا سکنجبین ده مثقال و آب
بست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب بنا شد این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنای مکی بنفشه هلیله زرد و ورق
هلیله کابلی هریک نیم درم ترنجبین بست درم و آلو بخارا و بنفشه هریک ... درم کافور نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز یا
کاسنی بستانی فرو زیا بقلة الحمقا طلا کنند اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال رب سیب تناول
و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض و غلظ قاروره بود علاج آن هر بامداد جلابی
از رازیانه و روباه تربک گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا شیرو خشکه نان و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت
آن سنبل و مصطگی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بیخ ... تلخ و اهل و قسط و مر هریک دو درم عصاره غافث نیم درم فلفل زنجبیل

هریکدرمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی از آن با این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم
رازیانه هریک سه درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هریک پنجدرم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا برطلی و نیم آید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم با سنی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن افسنتین رومی بوزن هریک
درم گلسرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هریک سه درم بکوبند و بآب کرفس قرص سازند و شربتی یکمثقال بود
و اسارون تمام بجوشانند و جگر را با آب آن تطلیل کنند و ثفل آن تضمید نمایند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با
روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال بافراط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ عربی هریک بریان کرده سه درم بگلاب
تر کنند و فرو برند و کباب تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت
آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج
آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا زیرباج و کباب تیهو و زیره
دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود و قرص معید خرنوب رازیانه تخم کرفس هریک سه درم سنبل
پنجدرم بکوبند و بآب رازیانه یا کرفس بسرشند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن نحافت بدن و قلت فم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیره تخم کدو
با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره بادام و نبات و روغن بادام
و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب کدو ترتیب کنند و بر جگر
طلا سازند **ضعف کبد** یا بسبب سوء المزاج بود علامات آن گفته شد یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود علامت آن ضعف کبد
و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغسالة اللحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و اگر
سده اگر در محدب کبد بود علامت آن است که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک
هریک سه درم رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی کرفس یا نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات بحسب احتیاج یا قرص
یا سکنجبین بیاده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن بول رقیق بود علاج
آن هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن [illegible] پنجدرم تخم
سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال مغز خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بابونه شبت هریک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هریکدرمی
بکوبند و بآب سداب بر جگر نهند و معجون کرکم در [illegible] نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه انیسون اهل سلیخه اذخر هریک ده درم سنبل قسط و اسارون [illegible]
[illegible] هریک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از هریک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیره قند یا عسل بسرشند و یکمثقال با ماء [illegible]

تناول کنند و اگر آماس کبد در جانب محدب باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت او تپ و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع سوء صغر کبد و ثقل
آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز شود علاج آن اولاً فصد کنند و اخراج
خون بحسب حاجت و قوت گیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و ریوند و باره تربک یک سه درم نبات و ترنجبین یک پنج درم تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بحقنه صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی یک پنج درم جو
نیمکوفته سبوس و خطمی هر یک کفی خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه آنکه هر یک پنج درم و اگر ورم در محدب کبد
باشد و در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره سه تخم دا بآب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی
تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک مغسول درمی بکوبند و بآب کاسنی بسرشند دو مثقال بخورند
و در ابتداء ورم ریوند و باره تربک و ورق گل و بنفشه و صندلین و کاکنج و طحلب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از
ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تپ و تشنگی و قلق و سرعت نفس و نارنجیت
قاروره و اسهال مراری بود علاج آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیار شنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن
قلت عطش و تپ غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کند اما وجع با فراط نباشد علاج آن جلابی از ریوند و بادیان
و رازیانه و بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنه نرم کنند یا بمطبوخ
صفت آن سنا پنج درم رازیانه انیسون هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال معجون خیار شنبر تا هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن
بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان و بالنگو لعوق کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ کاسنی و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صاف کنند
و معجون نجاح هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری
و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بالحلبه و بزرک و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه
و تمام نطمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم مومیائی دو درم و روغن بنفشه بگدازند و
باهم آمیخته طلا کنند و بباید که اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تپ و دیگر اعراض اشتداد کنند و مریض به پشت
باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه به دُرد بود و مریض را خفتی و راحتی

شود و باشد که مده لقمی یا او رارد فع شود علاج آن پیش از انفجار بمنضجات تضمید کنند و شیر بز با زیره و مرو رشتا تناول کنند
و چون منفجر شود اگر تپ نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تپ باشد شیره سه تخم با
شراب تخم خیارین و عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت او آنست که ثقل نباشد و وجع ممدود بود و تپ با
و حرارت نبود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید نمایند سده کبد
بسبب اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود بی آنکه وجع و تپ باشد و علامت او هم اگر سده در محدب باشد
باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتحات استعمال کنند مثل شراب
دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول
ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم کدو و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز
مفید بود و غذا زرشک و زیرباج و انار و سکباج خورند سوء القنیه و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج
آن حادث شود علامت آن تهبج اطراف و بیاض لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند
و زرشک و نخود آب و دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اسهال درین باب نمایند که
این مقدمه استسقا است اما استسقا سه نوع لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا را آماس شود و سبب آن ضعف جگر و
برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود و در عقب ریاضت یا
در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سوداء نتواند کرد و در رگها بماند و مزاج او سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد
که هضم طعام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن
نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره بود و چون انگشت بر
اعضا نهند فرو رود و دور نماند همچنان گود باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه هر یک دو درم بیخ کاسنی و بیخ
رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند غذا زیرباج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندک
زیره و دارچینی در آن کنند و آب بجوشانند که بغایت سرد نشده باشد اندک خورند و استحمام با آب شور
و آب شبی مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خسپیدن و پشت بر آفتاب کرده نشستن نافع بود و در این مرض
در ادرار بول مبالغه باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کمادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و
تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس را بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره
و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیارشنبر و حب ایارج تلئین کنند و اگر این علت از ضعف

و برودت معده باشد قی کنند و کلنگبین و انیسون بخورند و حب اصطمخیقون بملیین کنند و معجون کرکم تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که مائیه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب جا دث شود و این نوع بدترین استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب و چون دست بر آن زنند یا از پهلو به پهلو گردانند از آن آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب که صفت آن افسنتین و غافث و انیسون و مصطگی و سقمونیا هر یکی درمی الک مغسول و عود بلسان هر یکی دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و دو مثقال تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و قردمانا و مویزج هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو و سرگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق میکنند و آن را بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظه در میان صفاق و ثرب و امعاء واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و باشد که از برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و از آن ریاح و ابخره بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و در آن ثقلی نباشد و چون دست بر شکم زنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و ماء الاصول و تخم کرفس و کوهی و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو و فطراسالیون هر یک سه درم بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ مهک ده درم و بیخ اذخر و فقاح اذخر هر یکی دو درم مویز طائفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال از آن تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و فطراسالیون و زراوند هر یکی دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل و جعده هر یکی درمی و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و پودینه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقاء طبلی است که آن را حبن گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی نتو ناف و شکم ایشان عظیم شبیه بشکم آبستنان بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و روباه ترباک نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ کنند

صفت آن سنا هفت درم روباه تریک پنجدرم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هریکده درم مغز خیار شنبر پانزده درم
آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بچیزهای درشت شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه که با استسقا تپ و تشنگی بسیار بود
باشیاء حاره معالجه نکنند و بر روباه تریک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و هنوز ماش با مغز بادام خورند و تلیین نیز
بمطبوخ کنند صفت آن سنا و هلیله کابلی و بلیله و آمله هریک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک سه درم مویز
طایفی پانزده درم آلو کیلے عناب هریک ده عدد سپستان بست عدد مغز خیار شنبر ترنجبین هریکده درم و
بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده بخورند یرقان اصفر صفرتے بود فاحش که در بشره و چشم ظاهر گردد
بسبب جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلیین طبیعت و تلخی دهن بود
و در روزهای باحوری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد آب کاسنی بست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند
و غذا از شک مغز بادام خورند و ماهی تازه بسرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت
آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و با آن بد صفر باشد و رنگ سیے و تیره بود و طبیعت
محتبس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندے و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو آب
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج
کبد باید کرد و بشیره تخم تورک و سکنجبین با آب خیار کدو و یکمثقال قرص طباشیر نرم و غذا الوجه و تمر هندے و زرشک
و هنوز ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا را
بسیار جذب کند و در و غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد و این نوع بعقب تنقیه
حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نجافت و خاریدن بدن و خشکی براز بود و صفرا
در براز دفع شود علاج آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد
و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب نیش زهر یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انار ترش تناول کنند یا
مثقالی قرص کافور با لعاب بنگو و بهدانه یا آب خیار کدو بخورند و غذا کشکاب با روغن بادام خورند و جگر را بورق
گل صندل و اقاقیا و کشنیز هریک پنجدرم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده
که میان طحال و مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد و آن علاج
قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بارده کنند و ریوند و غافث هریک مثقالی افسنتین دو مثقال بکوبند و
با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که

۱۰۵

که براز بند زیج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس
و انیسون و امثال آن کنند **باب دوازدهم در امراض طحال** سوء المزاجی که طحال را عارض شود اگر حار بود
علامات آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف
نبض و سوء خلق علاج آن فصد اسیلم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین
بزوری و غذا از زرشک یا تمر هندی یا آلوچه یا مونگ ماش و مغز بادام و تلئین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و
ماء الجبن با سکنجبین بزوری این قرص نیز مفید افتد صفت آن ریوند یکدرم و نیم زعفران نیمدرم ورق گل پنجدرم
طباشیر سه درم مغز تخم پیٹه سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیمدانگ تمام کوفته و بیخته بآب کاسنی لسبز سرشته
دو مثقالی با سکنجبین تناول کنند صفت سفوف طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطگی غافث هریکدرمی زرشک چهار درم بکوبند و
یکمثقال تناول کنند و انجیر و کبر بسبب که نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج هریک سه درم در سرکه بجوشانند و نمدی بدان تر
کنند و بر طحال نهند و یا ورق کرنب بکوبند و یا آرد جو و سرکه طلا کنند نافع بود و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورک با
آب کاسنی یا آب خیار کدو با سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامات آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت
ریق بود علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند یا بست مثقال زبیب با ماء الاصول صفت آن
پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنجدرم بیخ کرفس بیخ مهک هریک ست درم مویز طائفی ده درم تخم خیارین پنجدرم تخم
کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ شبت هریک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کنند و با
عسل یا قند بقوام آرند یا آب صافی گرده عسل یا قند بجائی چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند
و اگر طبیعت محتبس باشد بدین مطبوخ تلئین کنند صفت آن سنا پنجدرم هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر
یک سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هریک ده عدد سپستان بست عدد خیارشنبر یازده درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم
و طحال را بورق سداب و کرفس و بیخ کبر و اشنه مجموع در سرکه بجوشانند و تنطیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود و علامات آن غلظ
خون و شدت سیاهی رنگ و صلابت طحال و نحافت و کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و پنجنگشت
بیخ مهک و بنفشه و روباه ترک و نبات تناول کنند و غذا مونگ ماش و مغز بادام و کدو و یا فروج خورند و ماهی تازه و اگر
سوء المزاج رطب بود علامات آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری با ماء الاصول و گوشت تیهو
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و قلیا با مصالح خورند و تلئین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایاره **اورام طحال** اگر
ورم طحال دموی بود علامات آن تب و سرعت و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و خلاب

از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا اشکنا باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا
و کشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامات آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود
و باشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و زوفا و تربک هر یک سه درم تمر هندی و نبات هر یک ده درم
تناول کنند با آب انارین یا نبات و غذا جو با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر زرد یکمثقال با سکنجبین ده
مثقال و طحال را بصندل و تورک کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامات آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال
و بیاض لون و قاروره و بطوء نبض علاج آن جلابی از زوفا و تربک و بیخ جهک و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله سیاه زرد هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و
پنجنکشت و شکوفه کبر و بالنگو و گاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیار شنبر و
ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه قرص رشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامات آن نحافت
و هزال بدن و صلابت طحال و خروج آواز از موضع خرخرش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود
علاج آن فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا زیرباج یا کباب و فروج کنند و بعد از
تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند صفت آن پنجنکشت و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند مدحرج شونیز و تخم سپندان هر یک
سه درم عنصل هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و
خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند و یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار ورم
ببرند و ادویه بر آن بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال متقیح شود و منفجر گردد و بمعده ریزد و به قی و براز دفع شود و در آن شیر شتر
دهند و مدرات مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نباشد **نفخ طحال** بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث
شود علامات آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر او نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود
علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع
طحال نهند **سده طحال** حدوث آن بسبب فضلات غلیظ باشد که در وی مجتمع شود علامات آن ثقل طحال بود بی علامات
ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه و زوفا و تربک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید
بود تخم کاسنی و کرفس نارنج هر یک پنج درم پنجنکشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی
معالجات سوء المزاج بجا آرند **یرقان اسود** تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و
کبد و معده حادث شود علامات آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتهاء و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بسته بیرنج

حادث شود نه بغتةً علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند
و غذا زیرباج خورند و بعد از نضج سنا پنجدرم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم بجوشانند و صاف کنند و
پنجمثقال معجون نجاح در آن حل کرده بیاشامند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هریک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون
و بسفایج هریک پنجدرم و سه درم از آن بار طلی ماء الجبن بیاشامند و اگر بهیضه سبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال
بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و ورق
گل و سکنجبین ورمی تناول کنند و طحال را بورق گل و فوفل و افسنتین و مقل و مصطگی تضمید کنند **باب سیزدهم**
در امراض امعا و از انجمله قولنج است و آن مرضیست که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و
وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز
کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیش از
حدوث قولنج بلغم لزج یا براز بیرون آمده باشد علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین
تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلئین کنند یا باین حب صفت آن ایاره فیقرا و تربد هر یکدرمی شحم
حنظل و نمک هندی هر یکدانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند
یا باین حقنه استعمال کنند سنای مکی هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بست عدد خسک و شبت هر یکده درم
گل بابونه اکلیل الملک سداب هر یک کفی برگ چقندر دسته روغن گنجد و آبکامه هر یکده درم شکر سرخ بست درم
بوره نیمدرم و اگر قولنج بسبب ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء
نفاخ و انتقال وجع بود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و کوارش کمونی
و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یکدرمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هر یکدو درم شحم حنظل درمی سقمونیا نیمدرم بکوبند و با شکر
معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم سکبینج درمی و نیم مقل یکدرم شیاف
سازند یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم انجیر و عناب ده عدد سپستان بست عدد مویز طائفی پانزده
درم خسک و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صاف کنند و آبکامه
و عسل و روغن زیت هر یکده درم بوره و نمک یک نیمدرم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب بر شکم مالند یا و قیه
سداب و کرنب یک ده درم و تخم کرفس و سداب یک پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید در رطلی روغن گنجد بر

١٠٨

آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن بر شکم مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع
شود علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند
و جلابی از روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا اسفاناخ و مغز بادام خورند و تلیین
طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم خطمی پرسیاوشان و روباه تربک
هریک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هریک پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند صفت آن ماهی هفت درم بنفشه و نیلوفر
هریک سه درم جو نیمکوفته و خطمی و سبوس هریک کفی و ورق چغندر و ورق خبازی و ورق سلق هریک دسته خیارشنبر شکر سرخ
ترنجبین هریک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب باشد صفت آن
عناب ده عدد سپستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صاف کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیره جو و لعاب بنگو هریک پانزده
درم روغن بنفشه ده درم باهم بیامیزند و نیمگرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوای امعا یا نزول آن بکیس خصیه حادث
شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا بر جستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پایهای علیل
بر ریسمان بندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحریک کنند تا امعا بجای خود درود و جلابی از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات
بدهند و غذا نخود آب با روغن شیره کنجد باشد و اگر باز بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال زیبق یا کشته فرو برند و تردد کنند
و بمالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثقل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج
آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هریک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم
و سپستان بست عدد بزرک و حلبه و حب الرشاد هریک دو درم و ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول
کنند یا آب خیار و کدو و شیره تخم تورک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت آن بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و تخم
خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو نیمکوفته و لبلاب و پرسیاوشان هریک هفت درم عناب ده عدد سپستان بست عدد
بجوشانند و صاف کنند و لعاب بنگو و بزرک و روغن بنفشه و خیارشنبر و ترنجبین هریک ده درم با آن ضم کرده استعمال
کنند و غذا شیره گندم چرب و حسو ماهی چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بمالند

ایلاوس نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که ثقل در امعا علیا محتبس گردد و از
دهن بیرون آید با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولاً فلونیای رومی سه درم بدهند
و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جوارش سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند

واین حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس رازیانه حلبه هریک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هریک دو
درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و ابکامه هریک پانزده درم بوره و نمک هریک نیم درم و باید که دو روز
غذا نخورند و اگر توانند استعمال یاصنت مفید افتد و روغن بابونه و خیری بر شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک
اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نمام و خسک و برگ بید انجیر و فودنه و روباه تربک بجوشانند و در آن
می نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند **مغص** وجعی بود که امعا را
حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج
آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و روباه تربک و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون بخورند و اگر با مغص
اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هریک سه درم و نانخواه و صعتر هریک
چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه تناول
اطعمه حاره حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آن آب انارین بانبات بیاشامند و بالغا
بنگو و بعد از آن سرشیر تهی از نبات بیاشامند یا شیره تخم تورک نیم درم طباشیر ده درم بانبات تناول کنند و اگر مغص
بواسطه خلطی مالح باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و با براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های
نرم یا باین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هریک سه درم عناب ده عدد سپستان
بست عدد تربد دو درم خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن
شود علامت آن قلت عطش و کثرت بزاق و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم که
در باب قولنج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و دارچینی و زعفران و صعتر در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کمون و
مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و فلفل و آب سرد کمتر خورند **دیدان** کرمها که در امعا
متولد شود و بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این
کرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعاء دقاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن
شکم و سیلان لعاب بر هم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز بیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و صعتر و دارچینی خورند و روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی بقشر و قسط و مرو و سرخس
و ترمس تربد هریک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و از آن لقیمتی بماند و عمل تمام نکند بگا
ده مثقال آن بگرم بخورند و شحم حنظل و انگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بر دارند

و در آخر روز ثرید کشک با شیرهٔ تمام بخورند و از تناول اغذیهٔ غلیظه بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد آن را حب القرع
گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیاناً هر چند که چیزی خورند سیر نشوند
علاج آن دو درم رمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم ترید یک درم شحم حنظل دانگی بکوبند و به
شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت
آن حکهٔ مقعد و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند باین ادویه صفت آن بابونه اکلیل الملک رمنه برنجاسف هر یک
کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک ده درم ورق چقندر دسته بجوشانند و صاف کنند و روغن مغز خسته زردآلوی تلخ
و آبکامه هر یک ده درم شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استخوان زردآلوی تلخ چرب کنند و از
بوره و نمک و زهرهٔ گاو و تخم حنظل و استخوان زردآلوی تلخ شیاف سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود در
یکمثقال صبر سقوطری نیم درم بکوبند و با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر گسستست از معاء مستقیم جهت
دفع فضله یا آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه
که بمعاء مستقیم ریزد و دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف نشاسته یا سفوف
گل ارمنی نیم درم تناول کنند یا گل ارمنی یکمثقال بریان کرده با شیرهٔ تخم توره بریان کرده تناول کنند و غذا کاورس
بریان کرده با مغز بادام و شیرهٔ خشخاش خورند و این شیاف استعمال نمایند صفت آن صمغ سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک
سه درم کوفته بیخته با آب لسان الحمل یا آب توره بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثفل خشک باشد که در امعاء محتبس شود
و خروج آن دشوار شود و موجب زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج تلیین طبیعت باشد
بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیار شنبر و اگر بسبب بادی بود که بمقعد رسد علاج آن تدهین مقعد کنند بروغن بابونه
و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و روباه تربک و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر تنور آجر گرم کرده بنشینند
مفید بود

باب چهاردهم در انواع اسهال

اگر اسهال بسبب بحران یا دفع فضلهٔ موذی بود آن را حبس
نباید کرد مگر بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن سویق جو با قند و گلاب تناول کنند یا سویق جو و سنجد
و کشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر یا سویق رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند
و غذا از زرشک و سماق و غوره و انار دانه خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعاء
بریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت براز و لذع مقعد باشد علاج آن دو
مثقال رب به یا یکمثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و قو

خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و
پست کنار و سنجد هر یکده درم بکوبند و باهم بیامیزند و قدری ازان بخورند و اگر اسهال بافراط بود معده را از آن بگل ارمنی
و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا بآب مورد تضمید کنند و غذا اسماق یا انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر
اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و برازبی صبغ بود علاج آن حب الرشاد با حرف سه درم
بر سبیل جلاب نیم گرم از نبات بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیاثا
پنجدرم بآب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند
و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال نمایند صفت آن برنج و عدس مقشر هر یک کفی پوست انار مورد بلوط
هر یکده درم مازو و گلنار هر یک پنجدرم بجوشانند و صاف کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی
بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم خون سیاوشان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یکدرمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز
مفید بود صفت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطگی و کرویا و
خرنوب هر یکده درم انیسون تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم ازان تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت
آن حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتها بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ مائل بسواد باشد علاج آن اولا
تنقیه امعا باید کرد بحقنهای نرم و بعد ازان که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بسیت و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا
و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته بلشاوی
بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال ازان بگلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک کرداشیده [?] خورند
و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق امعا و دقاق بود علامت او آنست که اول
غائط بیرون آید و بعد ازان خون رقیق بایاح [?] و قراقر و زبد خارج شود و اگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که
اول غائط با خون بیرون آید و بعد ازان بی خون و با آن علامت بواسیر نباشد علاج آن اگر علامت غلبه خون
باشد بحسب قوت و مزاج و وقت مقتضی باشد فصد کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی سه
مثقال بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا اگاورس [?] مقشر با شیره مغز بادام خورند و قرص طباشیر
بسیت و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب
سحج بود و سحج آن باشد که بواسطه اخلاط حاده و حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود

علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته
بریان کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده بیاشامند و غذا کاورس یا برنج
یا برنج بریان کرده و یا شیر برنج یا چربی گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه ممسک استعمال کنند صفت آن برنج
ناشسته چو نیکو فته و ذرت هر یکی کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل و گل خطمی
و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یکی درمی
بکوبند و زرده تخم بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع باهم آمیخته بکار دارند **دوسنطاریا** اسهال
کبدی باشد و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پایی واقع
شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود یا قیحی
یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد
ظاهر بود و با آن علامت تنجح و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی
باشد و اگر ضعف یا افراط بود حبس شیره تخم تورک بریان کرده و بنگو بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا با تنگا
بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعوق کنند
و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب
و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن
خفتی و راحتی حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و
ادویه که مقوی باشد و در وی قبض زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء مزاج کبد بجا آرند تا اخلاط بکلی دفع شود و آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر
انفجار دبیله کبد کند علاج آن گفته شده است **ذرب** که اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و
معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیری
نپذیرد و ملت نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد به جوارشات حاره و
سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کباب تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر
بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج آن تنقیه
معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل جوارش کندر و پسته ها قابض مفید افتد و اگر

۱۱۴

باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و قوت دافعه آنرا دفع نکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی حادث شود خصوصاً از اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در و نیز ثبرات
بود علاج آن قرص طباشیر بیست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از
دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از
خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او
و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و بادی که در نزله گفته شد و باید که به پشت باز نخسپند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب
غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه
گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول ادویهٔ حاره حریفه یا بواسطه اورام واقع شود علامت
او آنست که طعام هضم نشده خارج شود بی لذع و وجع و مغص آنرا ملتمس به انچه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض
مقویه و مرق فروج فربه و حسو و شیره نان سفید تناول کنند که خمل برویاند و پستهای قابض و مقویات معده خورند زلق
امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید علامت
آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء محتبسه باشد مثل سنجد و کنار و کیلی و سیب و به و
سفوف مقلیاثا مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد صفت آن سنبل و مصطگی و سک و عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان
کرده سر انار ترش کزمازج زرانک تخم حماض خرنوب و انیسون طالیفی طراثیث سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند مقدار
دو درم تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت
او آنست که احساس وجع امعا کند و براز صدیدی نمک باشد علاج آن قرص طباشیر بیست یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به با تخم
ریحان و بارتنگ و مرورشات و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا کاورس
یا برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بنگو سرشته
و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند **باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه** سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت
آن حرقت موضع گرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب انار رین
با نبات و سکنجبین یا شیره تخم تورک با قرص طباشیر زرد تناول کنند و غذا کشکاب یا ماش یا اسفاناخ خورند و شراب
خشخاش و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز گلسرخ
گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم تورک هر یک هفت درم بکوبند و بآب کاهو یا تورک بسرشند و قرص سازند و مثقالی

با آب انار یا شراب غوره یا شیرهٔ سته تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن
قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و گوارش کمون تناول کنند و غذا
نخود آب با کباب تیهو و کبوتر بچه و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و
فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم گرم بود از مادهٔ صفرا
بود یا دم باشد علامت آن تپ و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب
از عناب و تخم کاسنی و روباه ترنگ و نبات تناول کنند و غذا اجو با شیرهٔ خشخاش با لعاب بنگو و بهدانه و موضع
کلیه را بصندلین و مغاث و شیاف مامیثا و کاسنی و آب روباه ترنگ تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو
و روغن بنفشه و کدو و موم صافی باهم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون
تپ و زیادتی ثقل بود آنزمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرک بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه
نهند و چون تپ زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد
ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیرهٔ سته تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند
اگر خروج مده متمادی شود مغز سته تخم و کدو هریک ده درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خبازی هریک دو
درم و کاکنج پنج درم بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از مادهٔ بلغم یا سودا
بود علامت آن ثقل بی وجع کلیه و تپ و التهاب بی شدت و وجع شبیه به قولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه
درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ کهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخوداب و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم تخم
کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هریک سه درم بیخ کهک چار درم تربد دو درم مویز
طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین همچنین یا سنا پنج درم بیخ
کهک چهار درم بالنگو تخم کاسنی رازیانه هریک سه درم بجوشانند و صاف کرده پنج مثقال معجون خیار شنبر در آن حل کرده
بیاشامند و بعد از آن تنقیه بشبت و بابونه هریک چهار درم بزرک و حلبه هریک پنج درم تخم خطمی و خبازی هریک ده درم بکوبند
و بآب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل در آب گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر ورم یا سوء المزاج
بود علاجش گفته شد و اگر از حصات و قروح بود علاجش گفته شود و اگر از ریح بود علامت آن وجع ممدد بود و با آن ثقل
و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و

روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند **هزال کلیه** گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد و بسبب کثرت جماع یا استفراغ
بسیار علامت آن بیاض کثرت بول و درد پشت و نحافت بدن و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله
باشد و هر روز رطلی شیر میش یا پانزده مثقال ترنجبین بر سر آتش نیم گرم کنند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام
کنند و مغز بادام و فستق و فندق و نارجیل با شکر تناول کنند و معجون لبوب خورند و حقنه های مسمنه استعمال کنند
مغز بادام و فندق و فستق و نارجیل و بهمن و چلغوزه و حب قلقل و حب الزلم هریک سه درم زنجبیل دار فلفل یا رمشک
هریکی درمی بکوبند و با فانید بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند **ضعف کلیه** بسبب سوء المزاج یا هزال بود
یا بسبب اتساع مجاری یا تحلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا تعبی که بدان رسد علاج
آن منع سبب بود و تناول مسمنات و شیر میش و شکر و آش انار دانه و مویز با پیه گرده نیز مفید بود و قسب و کیل به
شیرین مناسب باشد و معجونها و حقنه های مقوی باه باشد مفید بود حقنه کله و خصیه میش فربه و پاره دنبه و یکمن گندم
و یکمن نخود و تخم شلغم و حلبه هریک چهار درم با آب در دیگ کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از آن
بپالایند و از این آب بیست مثقال از روغن جوز ده مثقال از شیر گاو سی مثقال باهم بیامیزند و شبانگاه
که بعد از آن براز کرده باشد با آب چغندر و خطمی و اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از آن
این حقنه استعمال کنند و بر آن بخسبند سه شب پیاپی این حقنه کنند که مفید بود **اورام مثانه** اگر دموی
و صفراوی بود علامت شدت وجع و حرقت مثانه و تپ محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار بود
و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر
ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش
بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه تبرید کنند و ثفل آن بر آنجا نهند و صندل و روناس [illegible] برگ بنفشه و کاسنی با آب
افروز ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم [illegible] سه درم با ده درم نبات بیاشامند یا شیره تخم خیار و تخم کدو و بنفشه
هریک پنج درم تخم توت [illegible] درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هریک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب
بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج یابد
و منقی شود شراب بنفشه با لعاب بنگو بخورند و غذا نخود آب ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان
و اکلیل الملک و حلبه و برگ [illegible] بجوشانند و در آن نشینند **وجع مثانه** بسبب قروح یا حصاة
بود و آن گفته شود یا بسبب مزاج گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و لهیب و صنع مثانه و تشنگی

بود علاج آن شیرهٔ تخم تورک با آب خیار کدو یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در احلیل چکانند
و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربهٔ بارده و یا ملاقات سرما حادث میشود
علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و زیره و
فلفل و دارچینی خورند و بر روغن نرگس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با حلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح بود
علامت آن وجع ممدد بود و با آن ثقل نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بیدانجیر تناول کنند و مثانه
را بسداب و پودینه و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال یا خلطی
اکال یا انفجار دبیله بود علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق
میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوری
از کلیه آید سرخ بود و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و غذا ابوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با مرور سک تناول
کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از روباه ترbک لبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم
و مغز خیار شنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرک هر یک دو درم گل ارمنی یکدرم
بکوبند و یک مثقال تا دو درم از آن با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر بسته عدد تخم خیار دو
درم نشاسته یکمثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض
بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع احتراز کنند **حرقت مثانه و کلیه** علامت آن حرقت
بول و رسوب نخالی و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند
یا عناب عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب بهیدانه بیاشامند و غذا ابوماش و
مغز بادام یا حریره از شیرهٔ سبوس با نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال
طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهیدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت**
مثانه اگر بسبب مادهٔ لاذع یا قرحه بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و نارنجیت
قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه یا شراب خشخاش با شیرهٔ تخم تورک شیرهٔ سه تخم تناول کنند
و غذا ماء الشعیر یا نخود آب با روغن بادام یا نبوشق یا روغن بنفشه و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم کدو و تخم خیار هر یک سه درم تخم خطمی تخم خبازی
هفت درم کثیرا یکدرم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو یا شیره تخم تورک تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض در احلیل

چکانند حصات و رمل که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند و بمرور
زمان متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر مسنین را
حادث شود و حصات مثانه بخف را علامت حصات وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض ورقت آن باشد
علامت ریگ ثقل تمدد و صفاء بول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد
باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ بهک نبات تناول کنند یا شیره سه تخم با نبات خورند یا رازیانج
و انیسون بجوشانند و باده درم شیره سه تخم ده ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و کبک و تیهو خورند
و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل و احیاناً قی کردن مفید بود از میوه‌های
انگور و خربزه و شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیر مرض زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا و جعده و خسک و
مامیثا و حاشا از هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خیار و ریحی و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ بهک یک چهار درم
عناب ده عدد و سپستان بست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم و قطن را بروغن
شبت و بابونه و خسک بمالند و بروغن زیت و روغن خسک را حلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت و خسک و اکلیل الملک
و مرزنجوش و خسکدانه و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر علت مستحکم باشد ادویه که مفتت
حصات باشد استعمال کنند ادویه مفتت بیخ کاکنج ده درم خطیانا جند بیدستر زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا سوخته
هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو دانگ یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید
بود صفت آن سه تخم و خشخاش هر یکده درم تخم شلغم پنجدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم
از آن با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یکمثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن
بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و رازیانه و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه
هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کرده بست و زر در آفتاب نهند یا بآتش نرم بجوشانند پس صافی
کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصات
در یکموضع باشد و قطعاً فرو نیاید جلابی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کدو و نبات تناول کنند و قطر اسالیون
و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یک چهار درم جند بیدستر
فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و یکدرم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب و خنافس
خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوقندریون که نوعی از پیاز دشتی است و کنجشکی هست که آنرا یونانیان اطاغولتید

گویند و آن مرضیست که دنبال و را ازدارد و چون نشسته باشد آنرا بر زمین میریزند و آنرا اقاقیا گویند البول الوصل و البول المفصل
و صفراغون نیز گویند و آنرا پخته و خام میخورند در هر مرض مفید است و گویند اگر تیس که آنرا چهار سال بود در آن ماه که
انگور رنگ میگیرد بکشند اول خون او و آخر آنرا بگذارند که ریخته شود و میان آن نگاهدارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند
تا خشک شود و آنرا از غبار نگاهدارند و سحق کنند و قدری از آن با آب باترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصات
در مجری قضیب بود و بیرون نیاید بباید شگافت و در حصات مثانه ادویه قویه استعمال نمایند و در رمل احتیاج بادویه
قویه نباشد **جمود دم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن کرب و غشی و برودت اطراف بود و
نبض و نفس متواتر بود و علاج آن سکنجبین عنصلی و زهره سلحفات تناول کنند و جگر خر خشک کرده و پنیرمایه خرگوش
نیز مفید بود و چوب کبر و چوب انجیر و بادرنجاسف و نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند نافع بود و
احتباس و عسر البول اگر بسبب ورم حصات بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری
بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج
آن جلابی از انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس با نبات تناول کنند و بار از یانه و تخم کرفس و انیسون و ماش هندی و نانخواه
هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن بابونه و غیره کنند و گاه باشد که عسر البول
بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن
لعاب بهیدانه درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر شربتی از نبات بیاشامند و از مدرات احتراز نمایند و غذا اسفاناخ
یا اسفاناخ و روغن بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول عسر البول حادث
شود خربزه شیرین و تخم خربزه شیرین و تخم خیار بسته و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیره تخم توترک و سه تخم و مدرات
غیر قویه استعمال نمایند **سلس البول** آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن هر بامداد یکمثقال گوارش
کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه قلایا که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط
و حب الآس و شهدانج مساوی بکوبند و مثقالی از آن بسر غذا کنند و حب الآس و کندر و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک سه درم
سعد پنج درم و بلوط در سرکه خیسانند چهار درهم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود
معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و کسیکه بول در فراش کند فودنه و خردل و حب الرشاد
هر یک سه درم کندر یکدرم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوصاً خربزه و خیار کده و احتراز کنند
و حنجره خروس بسوزانند و بسایند و دو دانگ تا دو دانگ با آب ناشتا بخورند و کندر و بلوط هر یکده درم و سعد و خولان بسایند

وقرفه وخولنجان وجوز و راسن هریک پنجدرم بکوبند وبعسل بسرشند وقرص بازند وسه درم از آن تناول کنند واگر شهد
را بریان کنند وبکوبند ودر عسل بریزند واحیاناً تا خورند مفید بود **ذیابیطس** بلغت یونانی دولاب باشد و آنچنان
باشد که دائم تشنه بود وچون آب بیاشامند باندک زمانی بی تاخیرے دفع شود وسبب آن ضعف کلیه باتساع
مجاری وی بود یا حرارت قوی باشد وجذب رطوبات از کبد کند وچون ضعیف شود قوت ماسکه وحمل آن
نبود ولایزال جذب کند ودفع کند وچون این مزمن شود کبد ضعیف گردد و بدق انجامد علامت آن
تشنگی وعدم تب وبول رقیق وسفید دایم بحرقت بود علاج آن قرص طباشیر وقرص کافور یا رب سیب به
ورزشک وریباس تناول کنند وغذا از زرشک وغوره وانار دانه خورند وقطن بر الصندل وگلاب وآب کاسنی
طلا کنند وسه بیضه در سرکه یکشب خیسانیده بخورند نافع بود وگاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه
حادث شود وعلامت آن عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی وحقنه ملینه
نرم وتناول مثرودیطوس ومعاجین حاره وتدهین قطن بروغن گرم **تقطیر بول** حالتی باشد میان
عسر واسترسال وسبب آن اگر اختلاط بول باشد باخلاط حاده علامت صفرت بول وحرقت آن وعلامت
غلبه مراره بود علاج آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم تورک با نبات تناول کنند یا لعاب بنگو وبهدانه ده درم
وروغن بادام پنجدرم یا شربتی از نبات وعرق بید مشک بیاشامند وغذا ابنوماش ومغز بادام یا کدو یا
فروخ خورند ومغز تخم کدو وسه تخم خبازی وخطمی هریک سه درم ومغز بادام یکدرم وصمغ عربی و آلو وکتیرا
هریکدو درم بکوبند وسه درم از آن با شیره تخم تورک یا آب خیار کدو تناول کنند واگر این مرض بسبب ضعف
ماسکه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید واو را حرقت وصبغ نباشد علاج آن اطریفل کنند وغذا
نخود آب با شیره خشکدانه خورند وبانجیر وجوز ومویز طائفی تنقل کنند وحب الرشاد وخردل وکندر هریک پنجدرم
مغز جوز ده درم سعد سه درم بکوبند وبعسل بسرشند ویکمثقال بخورند **بول الدم** اگر بسبب انفتاح عرقی
بود بغتةً بسیار آید وخون صرف تازه بود وبسبب ضربه یا تناول دوای حریفه یا سمیّه نیز حادث شود علاج
آن فصد باسلیق کنند وقرص کهربا وگل ارمنی وصمغ عربی هریک یک مثقال با شراب سیب تناول کنند یا بنگو
وبارتنگ وتخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند وفرو برند وغذا ابنوماش
ومغز بادام بریان کرده یا فروخ خورند واز تناول اطعمه حریفه واز ترشی وشیرینی اجتناب نمایند
واز حمام وحرکات عنیفه ورکوب ومشی سریع احتراز کنند ونشاسته وکتیرا وصمغ عربی وگلنار وتخم

تورک هریک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و بسد و گل ارمنی گل قبرسی هریک سه درم و کهربا یک درم و نیم و تخم خبازی و تخم تورک و کتیرا و نشاسته هریک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک آید و با آن تب باشد علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه بود باب شانزدهم

در اعضاء تناسل

اورام انثیین اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و اجاص هریک ده عدد و نبات و ترنجبین هریک ده درم تناول کنند و غذا جو آب یا منو ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و با خلاط آب کشنیز و روباه تربک و کاسنی و طحلب و درم نهند و خرقه بسرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و با شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیارشنبر هریک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون و رم بود و برخاوت آن بود علاج آن جلابی از رازیانه و بیخ کهک و گلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که در وی تربد و افسنتین باشد و یا قی کنند به طبیخ شبت و بیخ کهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلا و کندر و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کدورت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ کهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و روغن زیت و مقل با هم بگدازند و در آن بمالند عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن با دویه کنند که در پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خرده اسرب و آب کشنیز و خرده آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک شود و بر بالا جهد علاج آن ادمت حمام و آب تنگ و استعمال ادهان و ادویه باشد اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص وی باشد درو درم چهار عدس گلنار و ورق گل و پوست انار و غنچه گل ضماد سازند و درو درم بارد بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی اسپغول و روغن بابونه بفروحی قضیب آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و گلنار و مس سوخته و قلیمیا و اسفیداج بهم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه

گندر و کاغذ سوخته و پوست چوب بید سوخته و مرّ استعمال کنند و اگر متآکل شود و فلدفیون اُ ادویه اکاله نهند اما آنچه متعفن بود زایل شود و بعد از آن مرهمهای ملحمه نهند **حکه حشفه و قضیب** بسبب ماده حاده باشد که بدان حوالی نزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که اعضا را بآب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا کتیرا و گلاب و آب کرفس یا میثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق و ادویه جرب استعمال کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند **سدهٔ مجری قضیب** اگر بسبب بثره باشد که در مجاری آن حادث شود علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم تورک با نبات خورند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیه جید الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی در اتلبج و روغن بنفشه بموم روغن سیاه زنند و در آن مالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بحب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق در عضو مالند و اگر بسبب تقادم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری سرخ و سفید و غذا نخود آب با گوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره و بط بخورند و حلوای از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان و عرق گل و بید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک قلیه کدو و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت قویه کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه از گوشتهائی فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بن قلیطا از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود صفت سقنقور و نعناع و خصیة الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه باقلا هر یک هفت درم تخم گزر و تخم شلغم و ترب و هلیون هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب بالنگو و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند صفت لسان العصافیر تخم جرجیر و شلغم و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک دو درم بکوبند

وبعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی
بود علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز مفید بود و غذا از زرشک و
لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن
جلابی از تخم کدو و تخم شلغم هریک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا اقلا یا متوبله خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هر
یک سه درم بیخ بهمن پنجدرم تخم پیاز و هلیون هریک چهار درهم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل
بسرشند و مثقالی بخورند و یا حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و اگر ضعف باه بسبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی
تازه و قلایا و جوز و پیاز و کباب خورند و قضیب را بروغن ناردین بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هریک نیم درم مشک
دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن بادام تازه بست درم در هاون بسایند تا نیک باهم آمیخته
شود و در قطن و خاصره بمالند و نظر در تسافد حیوانات مهیج این معنی باشد و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صفت
آن برگ حلبه قرطم نیمکوفته شلغم پاره کرده هریک بست درم نخود و کندر نیمکوفته هریک پانزده درم شبت و سلق و جرجیر
هریک کفی تخم پیاز و هلیون هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه هریک
سه درم برسر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن
بود علاج آن تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر
بسبب ضعف معده باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا
و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و
فستق بود و گوشتهای بره و مرغ آبی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن هر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر بیاشامند
و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند و این ادویه بحقنه استعمال
کنند صفت حقنه گوشت بز و یا پاچه بزغاله بست درم هلیون و سبوس هریک ده درم بجوشانند و صاف کنند و روغن گاو و
بنفشه و بط هریکده درم برسر آن کرده بکار دارند **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطه برودت
و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با گوشت کبک و کبوتر و گنجشک بخورند و برنج مزعفر با زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات

حاره تناول کنند و روغن نرگس زنبق و بابونه در خصیه و عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن
حدت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار
و کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند **در رمنی و مذی** اکثر منی باحتلام و غیر آن بسیار
دفع شود و اگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند
و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه
خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو باهم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر
بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار و گل ارمنی
هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند
و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب و به و سنجد و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و پنجنگشت هر یک سه
درم گلنار و ورق گل و سعد و شهدانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند

شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء
بدن باشد و این معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که از آن تقلیل کنند اول فصد باید
کرد و هر روز شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا
سکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم خیار و ماست و دوغ و مصل مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن
بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب
بکوبند و با آب سداب بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن با آب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند
و گاه باشد که بواسطه بثره که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاره واقع شود و افراط
در شهوت از آن پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع الم احساس
کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا [illegible] و شیره مغز بادام خورند با غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول
منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب و پنجنگشت و انیسون و غذا زیره باج
خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند **عنه لطیفه** آن باشد که در حالت جماع غائط کنند و آن بسبب استرخاء
اعصاب و تحلیل ارواح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شغف عظیم بجماع دارند و کذلک مفرط از آن باشند علاج او

اگر بیش از جماع خود را بر خلاص کنند تا غائط نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد یک
سه درم صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند و بآب سیب لسبر شند و قرص سازند و مثقال
از آن با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و بآب لسبر شند و شیاف سازند
و بردارند **فتق** عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرئین که از بالای
انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید و در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا باشد یا ثرب باشد
آنرا قیلة الامعا گویند و آن بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بزحمت باشد و با آن قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد
علاج او آنست که به پشت باز خسپند و دست بر آن نهند تا باز گردد باد را بگرم نشینند و مصطگی و انزروت و کندر
و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و ابهل و حضض و اسراش و صمغ آلو و گز مازج و عزی السماک و چوب بلوط
و پوست انار و ورق گل و مازو و شب و مقل مجموع یا بعضی بکوبند و بآب مورد لسبر شند و بر موضع ضماد کنند و
دو سه روز تا هفت روز نگشایند و جوارش کموتی و جوارش کندر تناول کنند و غذا اقلا یا مثوا با ملح مسنجه
خورند و از حمومات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت
مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قرو گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و
بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعًا مراجعت نکند و علاجش آنست که اگر آب بسیار بود نشگافند
تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب
و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین
گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد سازند و حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر
ده درم کمون یک درم اشق دو درم زفت یک درم و شبت سه درم با موم و روغن زیت هم سازند و بمالند
و مر و بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و حلوای از بیخ بهمن ازیان و اسفند
بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک یک درم و تخم گندنا و شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته باد و چند آن قند
و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد علاج آن
هر روز حلوای از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره ارزی
و جوارش کمونی و سنجرینیا تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود و صفت آن تخم سداب و گندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک
نیم درم تخم جنگشت دو درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب و پودنه و جوز و مرزنجوش و برنجاسف و شیح و تره دشتی

و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری می‌مالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظ بر ریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قرو لحمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد

باب هفتدهم در امراض رحم

ورم رحم ورم رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حاصل شود و علامات آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب با ترنجبین تناول کنند و غذا آب جو یا شیره خشخاش یا نخود آب با مغز بادام خورند و ناف و زهار را با آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب کشنیز و روباه تربک طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بهی و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه تربک حقنه کنند و بابونه و خطمی و تورک و اکلیل الملک و روباه تربک بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود و پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره تخم و شیره تخم تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب با سوداوی باشد علامتش ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک را زیانه و گاوزبان و بالنگو و نبات یا گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و خروع بمالند و پیه بز و بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری باهم بیامیزند و بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون بروغن گلسرخ بگدازند و در رحم بچکانند

سرطان رحم اکثر بعد از اورام حار حادث شود و بوسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت و سیلان باشد که از آن رطوبت منتنه آید علاج آن مشکل بود اما تسکین وجع باید کرد با آنکه تمام و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و بزرک و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و راتینج و حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلئین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی پر سیاوشان هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب و انجیر هر یک ده عدد سپستان بست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنج درم بیاشامند و بشیاف ابیض و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند

قروح رحم علامات آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تشنگی و تپ باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ خورند و پوست انار و حب الاس و شب یمانی

و ورق گل بکوبند و بآب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود حلاب از تخم کاسنی
و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا امنوماش و نخود با مغز بادام خورند و شیرهٔ جو چهل درم و روغن سوسن
و عسل هر یکده درم مرهم باسلیقون نیم درم باهم بیامیزند و رحم را از آن حقنه کنند و با ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه
استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و منتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گلسرخ و بنفشه هر یک
ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغسالة اللحم بود
شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و غذا اسماق با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار
و گزمازج و جفت بلوط و دانه مورد باهم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب
بنفشه و شراب خشخاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر بمعاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب بهی تناول کنند
و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند و با افیون و زعفران
و شیر دختران بکار دارند **شقاق رحم** بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت
وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بخون ملوث شود **علاج** آن شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند و غذا امنوماش و شیره مغز بادام خورند و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک نیم درم و روغن بنفشه ده درم زفت و
موم هر یک سه درهم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت و حلک البطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند **بواسیر رحم**
از خلط سوداوی حادث شود و آن را بحس لمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید **علاج** آن تنقیه بدن
باشد از سودا و تدهین بروغن نرگس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا فضه و روغن بزرک و موم مرهم
سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد **حکهٔ رحم** عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند
مجامعت کنند شوق زیاده شود و سبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود **علاج**
آب انارین یا تمر هندی با نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود
و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ فواکه کنند و تخم بنجنگشت و تخم کاهو و خشخاش و کشنیز سه درم بکوبند
و سه درم از آن بآب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند **نفخ رحم** بسبب
سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذائی که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود **علامت**
ورم حانه و صلابت و وجع و تمدد بود **علاج** آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی مثقالی یا سجزنیا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و زیره و بوره ارمنی ...

اگر

هریک سه درم انجیر ده عدد بکوبند باشیر بز بر عانه طلا کنند و روغن بنفشه و بابونه بمالند و شبت و برنجاسف و
افسنتین و اکلیل الملک مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن نشینند **احتباس طمث**
اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت
لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و
اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ یا بارد و دستی که مجاری
عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج
آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و مشکطرامشیع هر یک
ده درم و نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل
و سداب بجوشانند و در آن نشینند و بسباسه و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر
بلغور سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب نیم شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا
بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرامشیع و قسط و زراوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک
سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک و قسط و زراوند و اسارون
دو حبه در روغن زنبق و خیری بگذارند و ادویه را بدان بیامیزند و به صوف پاره بردارند
و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و
سکنجبین و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب کنند ریزه بر
آتش نهند و در زیر گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند **کثرت طمث**
اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث
ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج
آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بر پستان نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا و یکمثقال گل ارمنی
با دو مثقال ربه به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی گلنار و گل ارمنی
هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه خورند و اقاقیا و کندر
و دم الاخوین و گزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساوی بکوبند و با آب مورد سرشته
و به صوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهیب

ضیق النفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یکمثقال صمغ عربی و یکمثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول
کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یکمثقالی با شیره تخم تورک بریان کرده تناول کنند
و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک وجعی بود علاج
آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک
سه درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی و پوست
بیضه سوخته و کاغذ سوخته و استخوان ماهی شادنج و اک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی
بسایند و با آب لسان الحمل بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت
آن کثرت براز و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبج رو و جفن بود علاج آن جلابی از بیخ جهک
رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایاره
و ایارج جالینوس بکنند یا سنا پنج درم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و یکمثقال
معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه و گلنار
دنکا هر یک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و بردارند
و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق کشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی و [illegible]
و غلظ و سواد دم بود علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ جهک
و گاوزبان با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ
افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند **سیلان رطوبت از رحم** اما این علت
اکثر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم بود علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و آن رطوبت بنوبت آید
علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند و قلایا مسوابله و مرغ گردانیده خورند و معجون مفرح
و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در وی جمع شود استدلال بدین آن کنند یا آنکه
پنبه بو بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب ست
اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد
صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و حفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و آب مورد آمیخته
بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ و شدت تشنگی بوده باشد که با آن تبی نیز بود علاج آن آب انار ترش

باشکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و فواکه کنند و بعد از آن حب انگبات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت
آن غلظ سودا و رطوبت باشد علاج آن جلابی از بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده بار بار بخورند
و غذا اسماق با کباب تیهو خورند و خون سیاوشان و شادنج مغسول و دم الاخوین و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار
و تخم تورک و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با سماق یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره تمشک
بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند **عقر و عسر حبل** زنی که آبستن نشود و اگر بسبب یبوست باشد که
موجب تکاثف فوهات عروق رحم باشد و بواسطه آن منی بر رحم داخل نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت
نباشد علامات آن قلت و رقت و عدم صبغ دم طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و منقص او صلب و
متفاوت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم
تناول کنند و قلایا متوبله و اطعمه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و ناردین و قسط بر قطن و عانه بمالند و استعمال
فرزجات کنند فرزجه زعفران عود شب یمانی سماق هر یکی دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف
پاره بردارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش و زهره ماهی و گرگ و شیر یا انفحه خرگوش و سرگین او با عسل بکوبند
و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج
گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و
بسیاری موی زهار علاج آن شیره تخم تورک با سکنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج با گوشت مرغ و بزغاله
خورند و بیضه بط و مرغابی و ماکیان بگدازند و صمغ بطم در آن حل کنند و بردارند و اگر بسبب یبوست مفرط باشد علامت آن
هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عرق گل و بید و بنگو و بارتنگ تناول کنند و غذا
آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی
باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانج و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند به قی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک بست درم بجوشانند
و هر روز ده درم از آن رحم را حقنه کنند و میعه یابسه و ساذج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین بردارند
و مشک و سنبل و خصیة الثعلب و نشاره عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند باید که باندک زمانه همان

بیبات باشد تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن اینها را بهم فشارد و زنی که بغایت فربه بود بر هیات راکع با او
مجامعت کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن نشیند و بوی آن
چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت حبل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج وجعی احساس
کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزالش نشود و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع
و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود و اگر خواهند که او را تجربه کنند عسل آتش نادیده
با آب باران بخورانند و اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستن بود و سیر بردارند و اگر طعم و بوی آن از دهن شنود
آبستن نباشد و زنی که آبستن باشد رنگ او خوبتر بود و نشاط او بیشتر باشد و اشتهای او صحیح بود و در طرف
راست ثقل یابد و پستان راست او بزرگ شود **کثرت اسقاط** اگر زنی آبستن شود اما نگه نتواند
داشت و سقوط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود و مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر
بسبب اسباب داخلی بود اگر رطوبتی باشد که ارخاء فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان
و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا متوبله و برنج مزعفر با
دارچینی خورانند و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحب ایارج تنقیه کنند و دواء المسک و سجزنیا تناول کنند
و زرنباد و درونج هر یکی دو درم و لولو و کهربا و عود هر یک سه درم اشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل سرشند
و مثقالی از آن تناول کنند و جند بیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و صعتر و نانخواه و انجدان و خولنجان هر یکی دو درم
بکوبند و مثقالی از آن بخورانند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریح غلیظ بود
در رحم علامت آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه نفاخه بود علاج آن جلاب
از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند یا ماء الاصول و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کباب تیهو
خورند و زرنباد و درونج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یکی دو درم زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند
و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن بر عانه و قبل به روغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل
خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زائد نماند که غذای جنین شود علاج آن
تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر و تدهین به روغن بنفشه و بادام کنند و بعد از اغذیه
استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذای جنین میشود و چون محتبس شود غذای
او نشود و مسقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد **عسر ولادت** بسبب فربهی زن بود و صغر رحم و ضیق

مسلک ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از شکطرامشیع و بزر بسیاوشان و نبات کنند و شکم و پشت را بروغن
بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک نانخواه و ورق کرنب
و سلق و بورک بجوشانند و در آن نشینند و بجند بیدستر و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد
بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسپ و شتر و خر دود کنند و اگر سر بایسته نشود
دود کنند مفید بود و اگر بسبب یبس باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ
و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب هوای سرد و یا برودتی بود که موجب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم برند
و در آب شنگ نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند
و آب انار ترش یا ترنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست چپ گیرند یا بسد بر ران بندند آسانی
بزاید و گویند اگر چهار مثقال خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود **احتباس مشیمه و جنین میت**
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه باند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد علامت موت جنین آنست
که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج او آنست که جلابی از شکطرامشیع
و بزر بسیاوشان و اهل هر یک سه درم ترمس و پوده نه هر یکدو درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و جاوشیر
و جند بیدستر و زهره گاو متساوی کوفته یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند و بکندش و شونیز چنانچه
گفته شد بینی و دهن بگیرند و اهل را و ندو ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال
کنند و شحم حنظل و قسط و سداب و خسکدانه هر یک سه درم مر یکدرم بکوبند و بزهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه
طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرزجه برند و پوست مار و سرگین
کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باید که جنین را پاره پاره گردانند و این
عمل خطرناک بود **احتباس نفاس** اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و بزر بسیاوشان
و شکطرامشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت **رجا** علتی بود
شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم و احتباس طمث
و انضمام فم رحم و احساس حرکت خاصه که دست بر وی نهند و حجمی در شکم کند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ یا ورم
صلب و فرق میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن
سوء هضم و قی اقرب بود و با استسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در و سوء خلق و خبث نفس باشد

وعلامات استسقا نباشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول
کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه و بارالاصول مداومت نمایند و سفوف تخم کرفس ده درم زیره ده درم سرکه خیسانیده
ده درم نانخواه و زنجبیل و انیسون هریک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول
کنند و غذا زیرباج و نخود آب با توابل خورند **اختناق رحم** علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن
از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد
شود و بجانب دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدوره نوبت باشد و اکثر زنان را حادث شود و یا
بسبب احتباس طمث و تعفن آن حادث شود علامت آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین
و صغر و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از رحم مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن
و صرع آنست که چون افاقت شود از حالتیکه بدو واقع شود همه را خبر دهد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و لعاب
از دهان سائل نشود بخلاف صرع علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن منخرین و گلاب
بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون افاقت نشود اشیا طیبه نزدیک دارند و چیزهای منتن مثل
انفطه و کندش و قنه و جند بیدستر و سیر و پیاز ببویانند و عنبر و مشک با روغن یاسمین بیامیزند و فرج را
بدان بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ بهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشکانه خورند و طبیعت را به بنادشکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر
سقوطری هریک یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون هریک نیم درم شحم حنظل و مقل و مصطگی هریک دانگی
کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند و با ایارجها و حبهای تنقیه تمام کنند و بعد از تنقیه
مثرودیطوس و بارالاصول و شراب افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و
بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته بصوف بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف
و خشک شیح و ورق الغار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر بسبب
عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن کنند و در ادرار حیض سعی نمایند
و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هریک یک درم و تخم نمام و بزرکتان هریک دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت هریک نیم درم
بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد تعبیر از تزویج بتقریر دیگر کنند

باب شانزدهم در امراض مقعد و بواسیر

زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف است یا مشابه بتوث است آنرا توثی گویند یا شبیه بانگور سرخ است آنرا عنبی

گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد علاج مجموع فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم و زهرهٔ گاو و آب پیاز و قنه و مقل و روغن پسته زردآلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا اسماق یا انار دانه با مرغ و کبک خورند و بسد و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم یا هم بکوبند و دو درم مقل بآب گندنا سرشته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم از آن بخورند آخر طراثیث گلنار جفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج درم دانه مورد دو درم بکوبند و مقل پنج درم بآب ورق سرو حل کنند و ادویه بآن بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اطریفل صغیر و مقل مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل و سفیدهٔ تخم مرغ و طسوجی افیون بهم بسایند تا بچون مرهمی شود استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار جفت بلوط جوز سرو کندر کوفته مجموع یکشبانروز بآب انگور بجوشانند و در هاون بسایند و بر موضع نهند و مقل و کندر و راتینج و حرمل دهند و کبر بخور کنند و اگر بورق سرو سر یا بادنجان و مرو تخم حنظل و پوست انار و مازو و مقل و پیاز دود کنند پژمرده گردد و بهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی مثل فلدفیون و یک بر دیگ نهند تا منقطع شود و بعد از آن پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و کوهان شتر در روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته باهم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند **ورام مقعد** اگر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن تپ دایم و حرقت موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد صافن کنند و عناب و اجاص و نبات جلاب سازند و غذا اشوربا با شیر مغز بادام خورند و بنفشه و خطمی و خیار شنبر و ورد با هم یکجا بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون با هم بیامیزند و بکار برند یا اسفیداج پنج درم کندر دو درم و نیم اقلیمیا فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم داخلیون نهند **ناصور مقعد** قرحهٔ خبیثه باشد که در طرف معاء مستقیم حادث شود و از آن صدید بر آید و اگر غیر نافذ باشد بفشارند تا آنچه در و باشد بیاید و دم الاخوین سرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم صبر و کندر و انزروت هر یک سه درم زنجار نیم درم بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد یا آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال مرهمها

١٣٤

ملحمه کنند **شقاق مقعد** بسبب یبوست و فرط باگذشتن ثقل یابس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با گرم

بیاشامند و غذا اسفوناش با کدو و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه

مرغ و بط و بزو مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند و یا زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن بسته آرد

تلخ و کوهان شتر و شمع بهم مرهم سازند و از آب سرد و حموضات احتراز کنند و اگر با شقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج

رصاص یکدرم کافور دانگی باسفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب و با ده تربات کاسنی و تورک و خطمی و خبازی بگیرند

و با موم و کثیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حابسات دم بکار برند **استرخاء شرج**

آنست که ریح و ثفل بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا شق اسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر

بسبب استرخاء عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با

خشکدانه خورند و قطن با روغن قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب یا سنبل و قسط و مرد و جوز سرو و بوست

انار و خطمی اذخر بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال نمایند **بر و ز مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء شرج برآن

آید علامت او آنست که چون دست بر آن نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو

بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را با آب مورد و آب لسان الحمل آلوده کنند و روغن قسط در آن بمالند و اسفیداج

و مقل و مورد و زیره و اذخر و کندر کوفته بر آن افشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف سوخته

بکوبند و بر آن افشانند و با روغن گل در آن بمالند و اسفیداج و گلنار و مازو و شب و سرمه و بلوط و مورد

کوفته بر آن بیفشانند و غذا اسفاناخ خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد

باب نوزدهم در امراض پشت

از آنجمله **حدبه** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش

بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل آنرا تقصع و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و

سبب آن اگر ورمی باشد که در عضلات فقرات حادث شود بواسطه ضغطه فقره را از موضع خود زائل کند

علامت آن تپ دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند

و جلابی از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا الکشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ

ص سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ هر یک سه درم روباه تربک پنجدرم تربد خراشیده نیمکوفته

یکدرم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم زائل گردد گنجد مقشر لسبتاد درم ورق

مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با گرم حل کنند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک

لم فی
الفتیل سے فی الفم
پاره و در بیرون من
با سر حرب و دو رلب
تفرق اتصال را
فی نزدیک دو اطراف عضله
واقع گردد و کلمه انما

فی باخ الجواهر
که بروز بالضم
بیرون آمدن و آشکارا
شدن ۱۲ منتخب
بالکسر استخوان مهره پشت و
زیر بکصورت استخوان
مهره پشت سازند ۱۲

هر یک سی درم بکوبند و بیزند و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط و روغن بان بمالند یا حر افرسیون

علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود و علامت و آنست که با او تپ و تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید

بر پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بیخ کبر و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با

شیره خشکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان و این حب کنند صفت

سورنجان تربد هر یک سه درم صبر سقوطری دو درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطگی هر یک

دانگی بکوبند و به آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ

هر یک بست درم بیخ کبر بیخ کرفس رازیانه و شبت و انیسون هر یک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند

تا به نیم آید پس صاف کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونج

و بابونه و اکلیل الملک و حرمل بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت و فقرات بمالند

و نارجیل چهار درهم و خشکدانه ده درم بجوشانند و روغن شیره بر آن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند

آن روغن را بر پشت بمالند و اگر مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقره را برفق باز بموضع برند و قسط و کبریت

سنبل و مر و کرنب و سلیخه بستانی بکوبند و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر در دپشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج

بود علامت آن بیاض لون و قوام روده و بطوء نبض و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و از تناول فواکه

و بقول باروده اشتداد کنند و در تشنی و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ کبر

و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر

تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا و شب و جماع احتراز نمایند و روغن قسط و خیری بابونه

در پشت بمالند و احیانا نانخته جوارش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند

و استعمال مرقد و حمام معتدل مفید بود و تدهین روغن بنفشه و نرگس نمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات

و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون و ثقل

و حرارت و ثقل آن وجع و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و تا بیک

و نبات یا آب انارین یا تمر هندی با نبات و غذا اسفناخ باشیره بادام و اسفاناخ خورند و در چند روز

ساکن شوند **باب ششم** در امراض اوجاع نقرس و مفاصل و دوالی داء الفیل و دوالی علتی است که

عروق ساق و قدمین فراخ شود و بیشتر در حمالان و پیادگان و ایستادگان حادث شود و علامت آن ظهور

۱۳۶

رگهای سطبر سبز باشد که گرد ساق و قدم بر آید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از روباه تربک و نبات و عناب و بیخ جهک و
نبات خورند و غذا با شوربای ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عرق
را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و از رهی بر آن بپیچند و محکم بر بندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پائی
را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب
آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد و علامت آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و در هفته
دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا باین حب صفت قنطوریون باریک شحم حنظل هر
یک دانگی و نیم تربد مثقالی مقل کتیرا مصطگی هر یک دانگی بکوبند و بآب از بادیان بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد باصافن
رگ کنند و بوره دارو شلیم و خاکستر کرنب بآب زیر ساق طلا کنند و ساق تا زانو بعصابه محکم به بندند و از اغذیه غلیظه
و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت
علاج آن جلابی از بیخ جهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بشیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب
صبر و حب سورنجان کنند و اتیجی مداومت نمایند و بعد از آن قی اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هر یک سه
درم قرنفل مادکرد یا هر یک چهار درم بکوبند و بامثل آن قند بیامیزند و دو مثقال تا سه مثقال بخورند و صبر و کندر
اقاقیا و مر و تخم اشقیت بکوبند و بسرکه بسرشند و بر پا طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند
عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند تا انگشتان پای رسد
و اگر ممتد شود فخذ را باریک کند و عرج حادث شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ جهک
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تا هم تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب
صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم سپندان
پنجدرم بکوبند و مقل پنجدرم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک
و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و صعتر و جند قوقی بجوشانند و در آن نشیننند
و در حمام بر آن ریزند یا بیخ کرفس و فودنه و عاقرقرحا هر یک ده درم و عصاره
قثاء الحمار و حب الغار هر یک پنجدرم بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد
هر یک دو درم بکوبند و زفت دو درم بمره روغن زیت بگذارند و ادویه بدان
بسرشند و طلا کنند و بر وقت طلا یک دو جای فرو نگذارند و به قی مداومت

مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود و این حقنه استعمال کنند صفت آن پسبک سپندس و خسکدانه و سنا و شبت و بابونه و سداب
هریک هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کرفس بیخ کبر پنجدرم حلبه بزرگ هریک چهار درم زیره سه درم
خیارشنبر پانزده درم بوره پنجدرم آبکامه روغن زیت یا سوسن هریک ده درم و از معالجه اینهمه حس طول نشود
و بحقنه و مسهل و قی مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و خیری تدهین کنند و سورنجان پنجدرم و رازیانه و مغز
بادام مقشر هریک سه درم زعفران پنجدرم سنا مکی ده درم قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند
با آب سرد و در آب کبریتی و نفطی و رجاجی نشینند و محجمه برحق ورق نهند و علق بر آن نهند و نفط سفید
یک مثقال با شراب تناول کنند و اگر متمادی شود داغ کنند **وجع مفاصل و نقرس** اما وجع
مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و پا را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب
بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب سودا بدان و این ماده زود بتحلیل نرود
زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ بود و شدت وجع مفاصل را اسباب آنست که جائی بر ماده تنگ است
بدان سبب تمدد شدید حادث شود و نیز حس مفاصل قویست بسبب اعصاب و دیگر آنکه ماده او زود
بتحلیل نرود بواسطه ضعف و صلابت موضع و مجاورت رباطات و از خواص این درم آنست که جمع نشود
و نضج نیابد بسبب غلظ ماده و محل عصبانی و اکثر آن باشد که ماده مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه
آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت ماده دموی وجع و ضربان و حرارت ملمس
و انتفاخ عضو بود علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و روباه تربک و تخم
کاسنی و نبات تناول کنند و غذا ابنوماش با شیره مغز بادام خورند و اگر تپ باشد جو آب با عناب خورند
و موضع وجع را الصندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورک
و پوست خشخاش با طحلب یا سرکه طلا کنند و تلثین کنند باین مطبوخ ص سنا هفت درم ورق گل پنجدرم
روباه تربک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی خطمی هریک سه درم سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هفت
درم مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش
سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت
آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن
از سکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و آب ترقی کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و روباه تربک

ونبات تناول کنند یا از ین باتر هندی یا نبات وترنجبین وتلئین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ
کنند صفت سناهفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنجدرم عناب ده عدد سپستان آلو کیلے هر یک بست
عدد وتمر هندی وترنجبین هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم واستعمال ضمادات بارده کنند مثل
آرد جو وسفیده تخم مرغ وروغن گل وخطمی وعدس وبنفشه ونیلوفر وپوست خشخاش واگر با وجع اشتداد کند
بنگ یا سرکه وآب کدو وخیار وبستان افروز طلا کنند واستخوان بوسیده سوخته با سورنجان وعدس وتخم
خشخاش وورق خشخاش وتخم وبیخ کاهو ضماد کنند وباید که تا وجع اشتداد نکند واحتیاج عظیم بضماد نیفتد
استعمال نکنند ودر آن مبالغه ننمایند وچون وجع ساکن شود وحرارت ملمس باقی باشد آرد جو باقلا وخطمی وبنفشه و
اکلیل الملک وصندل ضماد سازند واگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون وغلظ وبیاض قاروره وقلت
وجع بود ومسخنات تسکین باید علاج آن هر روز جلابے از رازیانه وبیخ مهک انیسون وکلنگبین تناول کنند
وغذا نخود آب با شیره خسکدانه وفلفل وزنجبیل وزعفران خورند وبعد از نضج تام تلئین طبیعت بحب
سورنجان یا حب شیطرج یا ازین حب کنند صبر سقوطری سورنجان وتربد بروغن بادام چرب کرده هر یک
درمی بوزیدان ماهی زهره هر یک نیمدرم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دانگے ونیم مقل ومصطگی
هر یک دانگی بکوبند وبآب کرفس بسرشند وحب سازند صفت حب شیطرج هلیله زرد وتربد هر
یک ده درمے ایاره فیقرا مثقالے شحم حنظل وانیسون نانخواه تخم کرفس وسکبینج ومقل هر یکدانگے
شیطرج خردل زنجبیل وج هر یک نیمدرم مقل را در آب گرم حل کنند وادویه بکوبند وبدان بسرشند
وحب سازند واین دو شربت بود وباید که در ابتدا حبهائی قوی ندهند که ماده رقیق دفع شود
وغلیظ باقے ماند بلکه بتدریج تصرف کنند واز فواکه وآب سرد وجماع وامتلاء شب احتراز کنند و
زراوند وحب الغار وجنطیانا هر یک ده درم اشق وصبر وزیره هر یک پنجدرم بکوبند وضماد
سازند آخر برگ مرو رشک تخم شاهسفرم سلیخه نعناع مغز خسکدانه هر یکدرمے زنجبیل زعفران
هر یک نیمدرم بروغن سوسن بسرشند نطول شبت برنجاسف مرزنجوش جاشا صعتر فوذ نه
چند قوے بجوشانند ودر آن نشینند ومثرودیطوس وتریاق کبیر تناول کنند وتدهین بروغنهائے
گرم کنند واگر ماده سوداوے بود علامت آن صلابت وکمودت وقشف جلد وقلت وجع وصلابت
وبطوء نبض بود علاج آن هر روز جلابے از بالنگو ورازیانه وبیخ مهک وگاوزبان ونبات تناول

کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بحب سورنجان یا حب شیطرج یا ابن ... تنقیه کنند صفت
آن هلیله سیاه و زرد و صبر سقوطری سه درم رازیانه هر یکدرم حب قلقل و دار فلفل زنجبیل خردل هر یک نیمدرم شیطرج هندی
مثقال هر یک پنجدانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و این حب و شربت باشد یا ابن ملین یا این مطبوخ کنند صفت آن
سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنجدرم قنطوریون باریک بیخ مهک بالنگو
گاوزبان هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیمدرم سورنجان
مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا دو سه جوش زند
پس فرو گیرند و صاف کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم ایاره فیقرا یکدرم در آن حل کرده بیاشامند و
عاقرقرحا پنجدرم ورق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بوره ارمنی هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند و
با روغن یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها و مغزها بمالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنجدرم
مویز طایفی ده درم فلفل و دار فلفل و بیخ کبر هر یک دو درم بکوبند و ادویه بالعسل بسرشند و مثقالی بخورند
و اگر ماده این مرض مرکب باشد علامت او آن باشد که از اشیاء بارده فقط و حاره فقط متاذی شود و بعضی
علامت ماده حاره و بعضی علامت بارده باشد علاج آن بحسب ماده مرکب باشد **تعقد مفاصل** اگر
مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان نبات
تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بمطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن
کنجد و یاسمین و بیه بط و لعاب حلبه و بزر کتان و خطمی بمالند یا کنجد را با آب مرزنجوش بسحق کنند و طلا سازند یا حلبه و
بزرکتان و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا نفط بسرشند و ضماد سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء
شب و جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مداومت کنند و معجونات
و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر کفتاری یا روباهی زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند و در آن
نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و
برنجاسف و شاهسفرم نافع افتد الشافی هو الله

مقاله سوم

در حمیات بدانکه حمی حرارتی
غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن
بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح
و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولاً تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر تعلق باعضا

شود حمی دق و اگر بالاخلاط شود حمی عفن و در این کمیه سه باب گفته شود انشاء الله تعالی **باب اول در حمی**
یوم و آن تبی باشد که اول آن روح را گرم کند پس از قلب بشرایین بجمیع اعضا منبعث گردد و این از اسباب بادیه
منتجه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که
این تب از یکروز بیشتر نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامت حمی یوم آنست که نبض
مستقیم نباشد و در نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نفس بود و ابتدا نافض نکند
و با آن علامت امتلاء و علامت حمی عفنیه هم نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و
حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و جبین بکشند و صندل و گلاب ببویند
و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یکده درم با سکنجبین بیست درم یا عرق گل و بید و آب سرد بیاشامند
و غذا کشکاب یا اسفاناخ خورند و تعلل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زائل شود بحمام
معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره
باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی
روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص
و نبات بیاشامند یا آب انارین و نبات با شیره تخم تورک و سکنجبین و تلیین طبیعت به نقوع فواکه کنند و شراب
غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب غمی مفرط بود علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه
یبوست و صغر نبض و زردی رنگ و غور چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از
شراب صندل و حماض با عرق گل و بید تشرب کنند و استعمال مشمومات بارده نمایند و اگر
بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه
نیز باشد علاج آن شراب رشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهند تناول
کنند و غذا انار دانه و غوره خورند و از حمر احتراز نمایند و اگر بسبب بی خوابی باشد
علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن
شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفاناخ
خورند یا شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر بمالند و بنفشه و نرگس
و شاهسفرم ببویند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست

و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و مائی بود علاج آن تناول رطبات و استعمال ادهان
و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه و رب به چنانکه گفته شده است و اگر
بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب به با عرق گل و بید و گاؤ زبان
و بمثقال مفرح یا قوتی بخورند و اگر بسبب کثافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام و یا ملاقات
غبار یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و موجب حقن حرارت و تولد تپ بود علامت آن سرعت و اختلاف
نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند
و بعد از فتور تپ حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند
و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تپ از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم نمایند
و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب
عدم تحلیل شود علامت آن بطوء و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی
و بیخ بهک با نبات تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند
و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم تورک با آب خیاره کدو یا سکنجبین ساده یا تمرهندی با نبات
خورند و غذا کشکاب یا کدو و اگر بسبب زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند
و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود منقوع فواکه تلیین کنند یا به ترنجبین و مغز بنفشه

باب دوم در حمی دق و آن تپی باشد که حرارت باعضاء علی الخصوص بقلب منبعث گردد و موجب
فنای رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوباتی شود که در اعضا منزله
طل است آنرا مرتبه ثانی گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق رطوباتی شود که التیام اعضا
بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام و اسهال و خطای
طبیب و خطای مریض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب
و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید
و نبض قوی شود و چون از ابتداء تجاوز کند نحول و نهوکت بدن و قشف جلد و جفاف پوست شکم
ظاهر شود و نضارت روئی و اعضا زایل گردد و سر بینی و روئی و گردن باریک شود و گو
کوچک گردد و در بول دهنیتی باشد امید برء نتوان داشت اما در ابتداء علاج پذیرد

علاج او آنست که در مساکن بارده مثل سرداب‌ها و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه خسپند و خیلش بخشنده و گلاب و کافور پیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتے از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیره تخم تورک با آب خیار و کدو با نبات خورند و غذا جو آب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک ماهیان خورند و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زرد آلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و اشیاء حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و در آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تپ بواسطه سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه بالعاب بنگو و بهدانه و عرق گل بید خورند و استحمام و تدهین بکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر بکنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یکدرم کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو و خیار و تخم تورک بریان کرده هر یک نیم درم کافور یکدرم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و بآب به بسرشند و مثقالی تناول کنند باید که مدقوق را از هوای گرم و هوای بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنجدرم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و خر بدهند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق این بگیرند و هر روز بست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت هو ستی باشد که بر مزاج غالب شود بے حرارتے و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث گردد علامت آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد

در ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاؤزبان و شراب انار مذ و شراب سیب شامی و اغذیه
کثیرة الغذا مثل هریسه مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکر و شیره قند
و استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین

بروغن بنفشه و بادام و بیه مرغ **باب سوم در حمیات عفنیه** و آن عبارت از تپی
باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن سخونت بقلب و روح متادی شود پس بسایر
اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آنرا متعفن میگرداند یا نه اگر میگرداند آنرا سونوخس
گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند میبینیم که تعفن او در خارج عروق ست یا
داخل عروق اگر داخل عروق ست از آن حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار ست اگر خون متعفن شود
مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل
کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت
تپ بتحلیل برود و تپ زایل شود تا انگاه که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر
بلغم بود بلغمی نائبه و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق دایم او را م بود و آن تپ عرضی باشد و این
نوع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود همچو ترکیب حمی دق و حمی خلطی
یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچو ترکیب
غب لازمه با غب دایره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچو ترکیب دو غب و دو ربع و بیان
هر یک گفته شود انشاء الله تعالی و بدانکه عفونت بسبب غذائی ردی الجوهر باشد مثل قدید یا غذائی مستحیل
بردی صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذائی که آنچه از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت
بسبب کثرت لزوجت خلط حادث شود **حمی مطبقه** تپی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود
و آن سه صنف ست اول متزائده یعنی هر روز که باشد زائد شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او
بسیار بود و عفونت زائد از تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف او بود دوم متناقصه و او آنست که
هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زائد بود سوم واقفه و او بر یک حال بود نه زائد
شود نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تپ بمحرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین
تپ بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامت حمی مطبقه حمرت وجه و انتفاخ

عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظت قاروره ... سرعت و امتلاء نبض بود و با این تپ قشعریره نباشد و شداد او
بطریق غب نکند علاج آن ... اول تا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج
اگرچه بدفعات بود و حجامت و ترطیب نیز شاید و هر روز جلابی از عناب نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا
تمرهندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و
عرق بید و گل بنگو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس
نگذارند و منقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهنگو و
بهدانه در زبان بمالند و در پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی ورق گل هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بست عدد و آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده
عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر علیل ضعیف باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد
عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم بدهند و بشیاف
خیارشنبر مدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند ص بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد
جو نیمکوفته کفی ورق چقندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آب کامه پنج درم و اگر با این تپ
سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و
ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال بکنند حمی سونوخس اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامت
این همین علامت بود و او از حمی یوم اقوی باشد و از مطبقه اضعف علاج آن فصد و تبرید فقط بود
و اقتصار بمزورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد بمنقوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه تبی صفراوی
بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تپ لازم باشد و بطریق غب نیز اشتداد کند علامت آن
تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع و متواتر
و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد میانه روز سکنجبین
و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفرے باشد شراب ورد مکرر چهل درم
با سکنجبین ساذج ده درم تناول کنند به آب برف و اگر سرفه باشد سناء

١٤٥

پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خبازی هر یک سه درم عناب بیست عدد و سپستان بیست عدد و شیرخشت و ترنجبین
هر یک پانزده درم تناول کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش
لعق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم تورک با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و
نقوع زردآلو نیز مناسب بود و چون تپ مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل کنند
و مزوره از تمر هندی و آلو کیلی و اناردانه و ترنج با فروخ خورند **غب خالص** تپی صفراوی بود
که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تپ روزی آید و روزی نه آید و زمان او چهار
ساعت تا دوازده باشد و با این تپ قشعریره و نافض نباشد و زمان سرمائی او اندک بود و باشد که
مرکب از دو غب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض
سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند یا آب انار
با ترنجبین و نبات غذا ماء الشعیر یا تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ در هشتم یا دهم سنا مکی و ورق
گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب
ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا مکی
هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست
عدد سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک یک کف لبلاب و ورق چقندر دسته خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم
روغن بنفشه ده درم شراب ورد با سکنجبین و شراب دیناری با شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ
صفرا شربت مبرده مثل آب خیار کدو و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین
تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد نقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت
قرص طباشیر طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر درم و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک
نیم درم بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تپ شراب غوره و
لیمو و ریباس سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره زرشک و اناردانه
و تمر هندی با فروخ خورند **حمی بلغمی** نائبه آن را مواظبه گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود
و این تپ هر روز آید و عسر البرء باشد خصوصاً در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود
و اکثر آن هجده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت و بیاض

لون وتهیج روی وچشم باشد وزود گرم نفس شود وتشنگی والتهاب بنا شد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبیخ
مهک ورازیانه وگلقند تناول کنند یا سکنجبین وگلقند وغذا نخود وجو باندکی رازیانه خورند ومیانه روز شربتی
از نبات وعرق گل گاوزبان وتخم شاهسفرم بیاشامند سکنجبین بزوری وشراب لیمو وشراب
گاوزبان بالنگو نیلوفر بیاشامند ووقت نوبت به طبیخ شبت وترب وبیخ مهک اندکی بعسل ونمک قی
کنند وچون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان هریک
چهار درهم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هریک سه درم تربد خراشیده دو درم ناردین وسنبل الطیب و
هریک دو درمی ونیم مویز طائفی پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد
یکمثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند وبعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند باین حب صفت آن تربد
تخم کرفس انیسون هریک سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون پنج درم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب ساخته
بلع کنند ومکرر تقویت معده بگلقند ورازیانه کنند واگر متمادی شود بحب ایارج وقرص ورد وقرص غافث
وامثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث ترنجبین هریک شش درم طباشیر ورق گل
سنبل هریکی دو درم بکوبند وبآب رازیانه قرص سازند ویکمثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند واگر
از سده خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی وکشوث
ورازیانه هریک سه درم وعصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر ورازیانه وکرفس هریک پنج درم انیسون
یکدرم مجموع نیمکوفته کنند ویکشبانروز در دو رطل آب وربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا برطلی آید
وباعسل رطلی یا قند بقوام آرند حمی لثقه تبی بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علامات
آن همچون علامات دایره باشد اما با آن سرما ونافض نباشد ودر شبانروزی شش ساعت فاتر گردد وباز اشتداد
کند وتشنگی باشد ونبض سریع بود وقاروره غلیظ وکدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبیخ کاسنی وبیخ مهک
ورازیانه وگلقند تناول کنند وغذا جو با نخود خورند وبعد از نضج تمام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنج درم
تخم کاسنی ورازیانه وبیخ مهک وورق گل وبنفشه ونیلوفر هریک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
اجاص بیست عدد ترنجبین وخیارشنبر هریک پانزده درم وبعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد دو درمی وسقمونیا دانگی
تحریک کنند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند وبیاشامند وباقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص غافث
در این قسم مناسب افتد حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود واین روزی آید

ودو روز نه و نوبت او بست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یکروز نه آید و آنرا ربع معکوس گویند
و تپ ربع از سودای طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که ربع
بعد از ورم طحال حادث شود و این بدترین ربع بود و علامات ربع آنست که ابتدا بنافض کند و کسر اعضا
و سر ما قوی و چون گرم کند گرما آن بافراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرت و
غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات او رام حادث شود
و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد
از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و غلظ بول و درد
باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود و علامت آن
سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و آن علاج این باشد که اطبا تا چهل روز بمعالجه آن
مشغول نشوند و غذا از یرباج و زرشک و نخود آب با کبک تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و بیاذ
و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب
نمایند و اگر در ابتدا علامات غلبهٔ دم باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد
بسیار بیرون کنند و الا زود به بندند و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ
جهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود و ماش با شیره
خشکدانه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ ص سنا هفت درم هلیله سیاه
پنج درم بنفشه چهار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هلیله و آمله هر یک
سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون هر یک هفت درم شاهتره
دسته و اگر نیابند سه درم تخم آن تربد دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین مغز خیار شنبر هر
یک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنا
تناول کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا بود جلابی از بیخ جهک و گاوزبان
و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت سنا هفت درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طائفی پانزده درم ترنجبین خیارشنبر
هر یک ده درم بنفشه سه درم بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح پنج مثقال

دران حل کنند و بیاشامند یا این حب بلع کنند صفت آن پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق
گل سرخ هر یکدرمی نمک هندی هر یک دانگی مصطکی نیمدرم کثیرا را بآب حل کنند و باقی ادویه بکوبند و بدان
بسرشند و حب سازند علاج آن آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ کبر رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب باشیره خشکدانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی هلیله کابلی و
سیاه افتیمون هر یک هفت درم تربد ده درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج
هر یک سه درم بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در
تپ ربع طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی
باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بمثل سنا و شکر سرخ و ترنجبین
و اجاص و بنفشه و مویز طائفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و خروس نیز با نخود آب که بسفایج پخته کنند
و مرق آن تناول کنند و احیانا مثرودیطوس تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود صفت آن سنبل چهار
درم و جز بیجدرم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک دو درم نانخواه سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد کنند بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که
این تپ مرض بیخطر است اگر چه دراز میکشد و امان است از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج و سکته
و فالج اما این تپ را از میکشد تا دوازده سال نیز باشد حمی ربع لازمه تپی سوداوی که ماده آن در
عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی ازمان فاتر
بود و علاج آن همچون علاج ربع باشد و در او فصد ضروری فتد و استعمال مسخنات و ادویه قویه نباید کرد و اعتدال
لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع حمی خمس آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و سدس آنست که
یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه و این تپها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد
علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر ده درم و
برگ و بیخ ترب بجوشانند و نمک یکدرم و عسل ده درم دران حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون
علاج تپ ربع باشد حمی لیقیالوس تپی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کند در باطن و بلمس گرم باشد و با آن تشنگی
و لهیب باشد و ماده این تپ بلغمی زجاجی بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صفت آن صبر سقوطری تربد سفید هر یکدو درم غاریقون نیم درم مقل دو درم بکوبند و بآب بادیان

۱۴۹

چشیده نماید بعد از دو روز قرص ورد دو مثقالی با سکنجبین بزوری با شراب بنفشه تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج حمی
بلغمی بود حمی لیفوریا تپی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت
باشد و با آن تشنگی و بسبب اضطراب عظیم بود و ماده این تپ بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر
و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیار شنبر کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا مکی
بنفشه چهار درم ورق گل پنجدرم تخم کاسنی سه درم تربد یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب و آلو سیاه و کیلی هر یک ده
دانه رازیانه و بالنگو و گاوزبان هر یک ده درم مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یکده درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ
پنجدرم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یکدو درم بجوشانند و با ده
درم گلقند بیاشامند **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه فنون ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره
بالازمه و دایره با دایره و لازمه بالازمه و ترکیب یا مداخله بود چنانچه تپی باشد و تپی دیگر بر سر آن آید و یا مبادله باشد
چنانچه تپی در عقب تپی بیاید و یا مشارک باشد چنانچه دو تپ باهم بیایند و باهم زائل شوند و بیشتر ترکیب از
حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا قانون و ترتیبی نباشد و اما آنچه نامی نهاده اند و قانون معین دارد
شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه است زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا
غب دایره و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم
و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تپ نباید کرد بلکه استدلالی با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب
و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان
نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض و سرما اندک بود
و زمان تپ دراز تر بود و روز نوبت بلغم سرما و نافض سخت نباشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا
و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تپ آید و زمان او از دوازده ساعت زائد
بود و این تپ عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ
شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تپها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر
هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو با اندکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین
مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هلیله زرد و کابلی هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک هر یک سه
درم اسطوخودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص و آلو کیلی و عناب هر یک ده عدد

مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم [illegible] روز بیک بار این حقنه کنند صفت آن بنفشه ده درم تربد مطبخ
زرد هر یک سه درم رب السوس ده درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموع کوفته با آب بسرشند و با جلابی از بنفشه
تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا آب نخود
خورند پس اگر اخلاط بسبب کثیف مایل شود و علامات آن ثقل سر واسیف بود مدرات مثل انیسون تخم کرفس
و نانخواه با جلاب تخم کنند و اگر به تخم کبد مایل شود علامت آن ثقل معده و قی و خفقان بود پس مسهلات تلیین طبیعت
کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری یا ساده یا گلقند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود و صفت ورق گل
ده درم سنبل بیخ مهک هر یک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و
بمثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک کنند و معالجه که در بلغمی ایراد ذکر رفت بکار دارند

حمی مختلطه چنان باشد که آنرا دوره و نوبت معین نباشد علامت آن مختلط باشد و درین تبها طریقه
بتخمین و حدس معرفت ترکیب اخلاط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند علاج
آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه و خفیفه و گاهی تسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن
بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم
مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت
کوشند **حمی غشیه** تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث
غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب
موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور غشی آید و تهبج وجه و علامت بلغم ظاهر بود علاج
آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بروی زنند و اطراف ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب گرم بنوشانند تا
قی کنند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند
و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا آب نخود خورند و تلیین طبیعت کنند باین حقنه صفت آن سنا هفت درم قنطوریون
باریک بنفشه نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم ورق چقندر دسته سبوس کفی خیارشنبر پانزده درم ترنجبین
شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت آبکامه هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم و اگر این تب از
ماده صفراوی که راقی یا زنجاری حادث شود علامات آن عطش و کرب و اضطراب بود و بدور غب آید علاج
آن هر روز آب انارین یا تمر هندی با نبات خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و سکنجبین

وگلاب کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط بالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف
غشی یا موت نشود **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و بروز زائل شود و نهاریه آنکه بروز آید
و بشب زائل کند و این بدتر باشد و غالب آن که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلابی از
تخم کاسنی و بیخ جهک و نبات و غذا ماء الشعیر یا نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهاریه
غذا الشب خورند اما باید که ممتلی نخسپند بلکه بیخوابی مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت
نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه** تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب وی آن باشد که هوا متعفن شود
و فساد مزاج روح گردد و موجب تعفن رطوبات شود و از آن حمی تولد کند علامت وبا آنست که هوا مکدر شود
و باران کم آید و حیوانات ذکیة الحس مثل لق لق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل
عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامت این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها
و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و براز منتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی
و نبات یا سکنجبین با گلاب و آب سرد تشرب کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض
مفید بود و غذا اسماق و زرشک و انار با فروج خورند و تعلل بحموضات و مخللات کنند و اگر رطوبات بدن
بسیار بود و تسکین و تبرید مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما التسکین بهر
حال بهتر از تحریک بود و مشمومات و بخود آب استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد **حمی حصبه و
جدری** بدانکه ماده آبله خون ست و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ
باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری درد پشت و خارش
بینی و نخس اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد
و او کوچکتر از جدری بود و آن را نتوهی نباشد و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست
که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامت آن قریب ست بعلامات جدری علاج آن
پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک
و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شفترک تناول کنند و غذا جو یا عدس و عناب
خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شفترک در فراشش بریزند تا تمام بیرون آید
و بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح قلب بالتی باشد و اگر دیر شود

بیرون آید انجیر و مویز طائفی عدس بجوشانند بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و رز دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس و برنج فراش بریزند و یا کیسه بزرگ بدوزند و گاورس در آن کنند و بر روی آن خفتند و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم رمان و آب کشنیز تر و سماق در چشم بچکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بسیت با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه بلیسند و در حصبه قطعا طبیعت اسهال نباید کرد و غذا در لین طبع شعیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده و یا خشخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر یبوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر بآب گرم حل کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در جوآب نداز ند و بیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس غوره و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم **تدبیر ناقه** چون نقاهت حالتیست میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود متفحص باشند پس اگر در نبض سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست که بحسن تدبیر و معالجات که ناقه از آن به تنگ نیاید مشغول شوند و بملینات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روز بگذرد مزوره که مناسب مزاج بود با گوشتهائی سبک تناول کنند و از امتلاء و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مسلخ زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج زمانی با مسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد هر آئینه تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا از زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش مصطگی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند در ماهی یکبار زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود **مقاله چهارم** در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و بثور و رم غلطی و اتفاق بود که بسبب

انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آن را فلغمونی
گویند و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آن را که اغلب
باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو
باشد مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه و صلابت گویند
و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیت باشد اگر عام باشد استسقاء زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح
بود و اگر مخالط عضو باشد لین بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هریک گفته میشود ورم
فلغمونی ورمی است از ماده دم حادث شود علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد
و بکمودت مایل بود علاج آن در ابتداء فصد کنند از عرقی که مناسب بعضو بود چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال
را بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انارین و نبات با شیره
تخم کدو و سکنجبین و غذا جو آب خورند یا شوربای ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم
در مغابن بود یعنی در مغرغه اعضاء رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد
استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و مانند آن
و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه تربک و حلبه
و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات
مثل بزرک و مردار سنگ و حلبه و انجیر بشیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر
گردانند باهن یا بادویه و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر وی نهند فرو نرود و بعد از آن که منفجر گردد
تا ماده بکلی مستفرغ نشود مرهمهائی مندمله استعمال ننمایند اما اگر ورم در مغرغه اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم
بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات استعمال کنند و قطعاً استعمال
مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی است که آن را اشقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود و نه بتحلیل رود
و نه جمع شود و اگر از آن فساد در جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم مانند
و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند

حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مائل بسطح جلد بود و لون آن
سرخ و روشن باشد و براق بود و چون دست بر وی نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت کند

آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی
تخفیف بیشتر ورم رخو آنرا اوذیما نیز گویند او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن
حرارت و الم نباشد و چون انگشت برو نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج آن هر روز جامی از هیج
نهاک را ازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج
و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه
خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد سلعه
ورمی غلیظ بود که آنرا اغلافی باشد و از عضو خارج بود مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه
بدن باشد بحب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون اگر بتحلیل نرود بشگافند و با ادویه متقرحه مثل
قاطافیون دیگ برد یک نهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بمنقار بیرون آرند و مرهمهای مدمله
بکار دارند سرطان ورمی سوداوی باشد علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر
شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس شود و در وی عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و از
حب نیز مفید بود صفت آن افتیمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یکدرمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک
درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سرشته و حب سازند و در اول حدوث این ورم
رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با توتیا مغسول و مرهم داخلیون و اگر صلب
باشد ادویه در آن اثر نکند طمع از آن قطع کنند و اگر متقرح شود توتیا شسته و طین مختوم و ورق گل و گل ارمنی
متساوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بگیرند و بشگافند و نهند یا سرطان بسوزانند
و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنانرا حادث شود در ادرار حیض سعی نمایند خنازیر ورمی
مشابه سلعه اما او با گوشت آمیخته باشد و متعدد بود و صلب تر از سلعه بود بیشتر در گردن و بن ران واقع
شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محلله استعمال کنند
مثل مرهم داخلیون با آرد جو و ترمس یا بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درم ایرسا
و زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشگافند و بعد از آن ادویه مجربه
ضماد اشنه و کرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار و ورق غار بارزد هر یک سه درم علک البطم چهار درم

بکوبند و با بول کودک استعمال کنند **ضماد آخر** پیه خوک را اثیتم را اشتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر است که
بر پوست نیک ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند و عرق و
شرائین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی نماند فلدفیون استعمال کنند و بعد از آن ملحمه بکار دارند **ورم**
صلب آنرا اسقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات
بافراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون آن همچون لون
بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او همچون لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم
و سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و ورق بابونه
و غیره **ضماد آخر** بزرک مرو رشک خطمی هر یک ده درم حلبه پنجدرم انجیر بیست عدد باهم بکوبند و بنهند
ضماد آخر مقل اشق جاوشیر هو پیه روباه ترکیب باهم بکوبند و استعمال کنند **غدد** آنرا او شید گویند
فرق میان او و سلع آنست که او در میان عضو باشد و او را غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر بدو منصب
شود غددی دیگر در جنب و پیدا شود علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال
کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب بر آن بندند و اگر کوچک باشد بیفشارند تا آنچه بدرد باشد بیرون آید
پس قطعه اسرب بر آن بندند اگر در پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند و آنرا انجا کستر حلزون و پیه و نمک طلا کنند
طاعون ورمی باشد که در اعضا غددی مثل خصیه و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد
که عضو را فاسد کند و رنگ او زود متغیر گردد و باشد که از آن صدید و دم مترشح شود علامت آن قی و غثیان و غشی و
خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال بود و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا سرکه خورند و در حوالی آن برف و یخ و برگ بید و بنفشه
و گل بستان افروز نهند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور ببویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم
هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند ماده جذب کند و بعد از آن آب گرم بشویند مناسب بود **نفخه**
ورمی ریحی بود علامت او آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت بر و نهند فرو رود و در حال بحال خود
رود و محسوس گردد که در وی ماده نیست و اگر بزرگ شود چون دست بر و نهند آواز کند علاج آن جلانی
از تخم کاسنی و سداب و رازیانه یا گلقند با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و توابل
در آن کنند و محجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب بر آن بمالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه

هر یک ده درم با آن بجوشانند و چون آب تمام شد و روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند **دبیله و خراج** دبیله ورمی بزرگ بود و لون آن همچون الوان بدن باشد و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست که در روده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطے که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمها مدمله بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گردانند **باب دوم در بثور** بثرها نیز همچو اورام بود بعضے دموی بود همچو بثرهای دل و بعضی صفراوی بود همچو نمله و جمره و بعضی بلغمی و بعضی سوداوی همچو جرب و ثولول **دبل** بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن رطوبتے فاسد آمیخته باشد و از رداءة هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینے متولد شود و بدترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینے احتراز نمایند و علاج آن همچون علاج اورام کنند **شری بثوری** بهن باشد که مایل بحمرت بود و حکاک و مکرب باشد و دفعتاً حادث شود و سبب آن بخار باشد که از دم مرارے یا بلغم بورقے برخیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در شب اشتداد کند علاج دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **نبات اللیل** بثورهای چند باشد که در شب حادث شود و با آن خارشی عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه** نمله بثورهای چند صفراوی باشد و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد و مایل باشد بصفرت اما جاورسیه بثورهای چند باشد شبیه بگاورس اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود علاج آن هر دو تنقیه کنند از صفرا و روغن با حضض و عدس و اقاقیا و صندل و آب کاسنی با آب روباه ترbک طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص اندروخون طلا کنند **صفت آن** مازو کندر شب یمانی و مر هر یک سه درم قلقدیس درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند **مرهم سفید** سازند سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طویل فتیل بکوبند و با موم روغن بیامیزند و

استعمال کنند **جمره** بثوری چندبهن باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزش ... عظیم بود ... صفرا بود و باد و
رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند باشرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی
علاج آن همچون علاج نمله باشد **نار فارسی** بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه گردد و با آن
حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا ظهور آن خطهای سرخ و طاوسی مانند
زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور با لعاب بنگو ضماد کنند و مازو و فوفل با سرکه مفید بود و از حلاوه
و گوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند باشد و اندرون آن خون یا آب تنک باشد و از غلیان
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده
مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و نفطه را منفجر گردانند تا آنچه در و باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج
و مرداسنج نهند و اگر دیر خشک باشد مرهم قلقطار استعمال کنند **عرق مدنی** بثره باشد که حادث شود
و شگافته گردد و از آن همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی
گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و
ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق
جمع گردد و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن
کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا
بصندل و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعه اسرب به بندند هر چند دراز میشود بر پاره اسرب می پیچند
و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان بآب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنگو طلا کنند تا بآسانی بیرون
آید و خاکستر نی سه درم و مرداسنج پنج درم با موم روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشگافند و آنچه باقی باشد
بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدمله بکار دارند **سعفه** قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا
بثرات متفرقه باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا
شیرپنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب بود و الا حجامت کنند
از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و از گوشتها و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زردچوبه هر یک بیست درم
بکوبند و پنج درم مقل در خل خمر حل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت بآب کاسنی
و روغن گل بسایند و طلا کنند یا مازو و زراوند طویل و گلنار و راتینج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل

طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بر آن همچو پوستی سفید بود از مادهٔ
سودا باشد [illegible] بنفشه [illegible] و شیر زنان در رنبی کنند و آنرا بروغن کدو و اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب
باشد با ستره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدفیون با سرکه
طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر
شود علاج آن تنقیه بدن بکنند و برنجاسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن رطوبتی همچو غساله گوشت آید
علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه درو باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مرداسنگ و روغن گل و سرکه
طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیاهی زند علاج آن کاغذ سوخته و اسرب سوخته و انزروت هر
یک سه درم کرنب یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در ریش حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب
و خل خمر طلا کنند **ثؤلول** آن بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن
تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و لیشنگ با سرکه طلا کنند و با شیر انجیر خام یا فنجنگشت با سرکه و آنرا با آهن
قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلدفیون و دیگ بر دیگ نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و شحم الحنظل و زنجار و نوشادر
و آهک آب نادیده بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی
و پیشانی ظاهر شود و آنرا بورق و مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم یا صمغ آلو و کندش و کرنب و بوره
با سرکه طلا کنند **بلحیحه** بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و از آن صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند
و آن را گل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویزج و راتینج مساوی بکوبند و با عسل
و زیت و سرکه طلا کنند **ثوبا** بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ
تیره و بر روی پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند
و آن را به هلیله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت با روغن
زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و بزر و روغن بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند
و در ابتدا چرک دندان صایم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج هر یک ده درم
و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنج درم نخود و لیشنگ بزر هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات
سودا و از اطعمه غلیظه احتراز نمایند **قوبی** بثره پهن باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود
علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند

١٥٩

تا از آن خون بیاید پس مرهم ملتحمه نهند جرب بثراتی باشد که با آن حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم
مالح و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتداد نماید و بعضی تر بود و از آن صدید آید علاج آن فصد
کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله یا صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
پوست هلیله زرد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره و دسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یکدرم
آلو سیاه و کیلی هر یک بست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت فرود گرفتن شود
افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و بست درم خیار شنبر و پانزده درم
ترنجبین بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن یا افتیمون مر این مرض را مفید
افتد و حب شاهتره بغایت نافع صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری
هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم درم مقل و انگی بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با دوا
مجففه طلا کنند دوائی کبریت زرنیخ هر یک پنجدرم مویزج قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا
کنند نافع بود آخر زیبق مقتول و خرزهره و قسط و اقلیمیا فضه و کندش متساوی بکوبند و با روغن گل
و سرکه طلا کنند آخر بوره معقول کبریت کندش خرزهره قسط حنا زراوند سعه سائله بکوبند و با روغن گل
و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از آن آبی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند
و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند
و بادام تلخ و مرو سنا و مرداسنگ هر یک سه درم گنجد پنجدرم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه
اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری لداغه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا
تمرهندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و حماض
در اعضا بمالند و هر روز شربتی از تمرهندی با آب انار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل و بید مشک
با آب سرد خورند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه با نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب
احتراز نمایند و شب یمانی بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ
بکوبند و در آن بمالند یا مرداسنگ و اندکی کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و نوشادر
و سعد و سنبل بسایند و بمالند و یا توتیا کرمانی چهار درم قرنفل یکدرم بکوبند و بگلاب بسرشند

وصل سازند و در وقت حاجت بشایند و در آن بمالند و اگر رایحه غابن انگشتان پای بسبب قرحی متغیر شود و فصد باسلیق کنند و بمسهوح هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز کنند و در آب سرد نشینند و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی و مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود و بسبب عرق بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و گزمازج بکوبند و بر آن فشانند یا بآب مورد طلا کنند یا مرهم زردچوبه بمالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبعیت کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن بود و درین نوع استحمام بآب دریا و آب شور مفید بود و بول گوسفند و کاو در اندام مالیدن نافع بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث شود علاج آن مداومت حمام و تدهین باشد **باب سوم در جراحات و قروح** جراحت تفرق اتصالی باشد که لحم را حادث شود علاج او آنست که آن را از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند که تا چیزی در آن نیفتد که مانع التحام شود و آن را چنان به بندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بمانند و حشو کنند و اگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلیه و مجففه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و دم الاخوین و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر درین چرک و وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه در آن کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرورها و مرهمها متنبته استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کنند را انزروت ایرسا هر یک ده درهم مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذرور دم الاخوین سیاوشان انزروت زعفران متساوی بکوبند و در آن بزند و جراحت مرکب آنست که با او کسر و ورم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انار ... یا نقوع فواکه و اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن بآب گشنیز تر و روباه تربک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد فلفیون استعمال کنند یا مرهم زنجار بر آن نهند **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست که از هوا سرد و آب سرد خود را نگاه دارند و آن را بروغن زیت بمالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از آن فرفیون صاف و زیت و شمع خالص را مرهم سازند و به نهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس یک درم زاج نیم درم توبال مس ده درم قنه بیجد رم قشور

...عصب طرفی عضله مخوف ست و از تغیر رنگ و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت... امید سلامت بیم دارد و جراحت

١٦١

قبنه بنجدرم قشور کندر هشت درم زفت سی درم بایک رطل سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و دیگ سنگین
مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعاً بکار ندارند و اگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند
تا بدماغ متاذی نشود و بروغن داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر
جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوف از زیت بیالایند و بر آن نهند و سه روز
بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان
و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت کنند و اطراف جراحت بمبردات
قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خمر آتش آنرا بنشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا
جص گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و به بندند
قروح بسبب جراحات و خراجات متقیحه حادث شود و چیزیکه از قرحه آید اگر تنگ بود آنرا صدید گویند و
اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت
و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجلیه و مجففه مثل مرداسنگ و زردچوبه و ورق جهک و پوست انار
و گلنار و مرو بذر و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلب باشد ذرورے از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان
استعمال کنند و مرهم مرداسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند **ناصور** قرحه باشد
که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و دائما
از آن رطوبات روان باشد علاج ——— او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بذرور اصفر بیالایند و در آن
افگنند یا بگلاب و خاکستر رز بشویند و اگر مفید نیفتد بشگافند و گوشتهای ردی را جدا کنند با آهن یا دارو های اکال
یا داغ کنند **باب چهارم در کسر** و خلع و خرق و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود
علاج آن اولاً فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم به بندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بر آن
ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و به بندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم نباشد مغاث و
مورد و گل ارمنی و اقاقیا بر آن طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر بکسر ورمی باشد
صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و به بندند و اگر از آن خون آید کندر و مر و خون سیاوشان
بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد
نیک بجای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت بجا آرند **خلع** آنست که مفصل از جای خود بیرون آید

علامت او آنست که مفصل از هیات خود بگردد و حرکتے که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق
باز بجائی خود برند و بعد [illegible] تلیین وجع و ازاله ورم کنند **وثی** آنست که مفصل از جائی خود برود اما بیرون
نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضے حرکات توان کرد **وهن** الیست که عارض عظم شود بے آنکه تفرق
اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جائی رفته باشد باز بجائی خود نهند و مورد و
مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و بید و گل و سک و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده
بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه** اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمے
باشد فصد کنند و بعد رم مومیائی با بگرم بخورند یا رونا س و طین مختوم و لک هر یک بقدر رم بر سر بخود آب کنند و بخورند
و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند یا ورق
مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و اندکے شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع
شود و از آن نزف دم حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب به تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان
هر یک درمی بکوبند و با رب سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب
و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن زنبق و زیتون و نسرین و ناردین بمالند و اگر از آن التوائ
عصب حادث شود مقل و خطمی و مرد و رشک با زیت طلا کنند یا داخلیون نهند و اگر کسے را تازیانه زده باشند
پوست گوسفند که فی الحال پاره کرده باشد و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد
تر کنند و بر آن نهند و اعضاء آنرا نیک دلک کنند **تشوک و نصل** اگر پیکان در عضوی رود و آنرا
بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر در آن کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضاء رود و بیرون
نتوان آورد زراوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ نے و علک بطم و زفت و زرنیخ مجموع یا بعضے با عسل طلا
کنند **تشجج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهائی درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق
کنند و خرقه به گلاب تر کنند و بر آن نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل
طلا کنند و یا روغن گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل
و بنفشه یا سفیده تخم مرغ و اندکے کافور بر آن نهند و اگر بسبب قحج در رجالبین و عانه و اطراف انثیین
تشجج حادث شود روغن حنا در آن بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید و گل بکوبند و بر آن

افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضوی که با تش بسوزد علاج آن است که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان تر بر آن [illegible] رسند و بر آن اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بر آن طلا کنند یا گل ارمنی بسرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب بیتون ملتی شو کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا پست جو با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بلا در بسوزد آب خیار کدو یا شیره تخم قورک با سکنجبین تناول کنند و اغذیه چه امصفه و کدو و اسفاناخ خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم حمل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم حمل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف** اگر بسبب برودت سرما سخت چنان بعضو رسد و پوست سخت کند و مسام به بندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود اعضا را به پوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم روند و خود را بغایت گرم دارند و نخود آب با کبک و تیهو و گنجشک با شیره خشکدانه و توابل خورند و اما اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و اکلیل الملک و سبوس گاورس و شلجم و کرنب و شیح و مرزنجوش و برگ درخت کاسنی و حلبه بجوشانند و عضو متورم را در آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از شبانروزی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتهائی بیفتد اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بر آن نهند و به بندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه تر بک و ورق خطمی و خبازی بکوبند و با روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع** سبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان احتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا علاج او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول کنند و نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر در شراب بجوشانند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند **اکله** تعفن و فساد که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع آن نشود یا بسبب سموم یا اورام ردیه که ماده آن سمی باشد پس اگر به بینند که رنگ عضو متغیر میشود و نضارت او زایل میگردد و در ابتدای تعفن باشد آنرا به فوفل و اقاقیا و ورق گل

گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر
تابستان بود در هوا اگر ... شود و خیار کدو و برگ بید پیش خود به نهند و کاسنی و خیار کدو و
خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد آن زمان ادویه اکاله استعمال کنند
و اگر تعفن زایل نشود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند باب
پنجم در جذام هو امراض جلد جذام علتی بدست از آنجهت جناب رسالت مآب صلی الله علیه
وسلم فرموده اند که فروا من المجذوم کما تفروا من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت
خون و احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیات شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد بمرتبه رسد که
اعضا را از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود بر آن متمکن نباشد و سبب فاعلی
این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتداء جذام
حمرت بدن خصوصی وجهی که مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحه صوت و باریک شدن موی و تحلل
آن و نتن عرق و خبث نفس و خواب هائله و سطبر شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقید ناخن بود علاج آن
در ابتدا فصد ورد اجبین و الحلبین و رگ پس گوش بکشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه الغشی انجامد و
هر روز جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول
کنند و غذا نخود آب و بنوماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند و بعد از نضج تام بمطبوخ هلیله یا ترید
وافتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم حنظل تلیین طبیعت کنند و بعد از هفته که از تنقیه بگذرد ماء الجبن
با این سفوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج وافتیمون
واسطوخودوس و گاو زبان هر یک چهار درم نمک نفطی و لاجورد هر یک درمی و نیم بکوبند و سه درم
از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند
و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام می مالند و پیه روباه و خرگوش
و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله
و مرغ و پاچه و سر ماهی تازه خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام
نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول
کنند و گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد و

مرده باشد و شیر بزیکه جوان و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب باشد و در موضع حار طبع مسکن سازند و از جماع و مساکن بارده یالبسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شده علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قے در هفته دو نوبت و بدن را باین ادویه طلا کنند صفت آن کبریت قسط هریکده درم ورق صنوبر حب الغار هریک بست درم بکوبند و باآب ورق جوز طلا کنند آخر مازو سوخته مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله متساوی بکوبند و باسرکه طلا کنند و علامت به شدن آن باشد که سبوس از بدن آن جدا شود برص سفیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که زم و براق و سفید بود و موئیکه بر آن رسته باشد گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فرو تر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند بجائے خون رطوبتے سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایاره یا ایارج حب کنند صفت آن صبر سقوطری مثقالی تربد سفید شاهتره ماهی زهره ایاره فیقرا هریک درمے شحم الحنظل مقل مصطگے هریک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و باآب کرفس بسرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتے نیم گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و شربه دیطوس تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش باسرکه طلا کنند و زیت و قسط و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر و ثافسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و مادریون باسرکه طلا کنند و اگر بنفقه سفید آب مکرر طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن خبث الحدید و مرد ر آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل کنند یا روناس و نیل و خبث الحدید هریک درمی بوره و کبریت و ورد خمر هریک چهار درم باسرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محترقه که طبیعت آن را دفع کند و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و باندام راست بود و چون سوزن در رو فرو برند خون برآید و موئی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابے از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند و قے کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بجبر بے درشت بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و قنطوریون باسرکه طلا کنند مفید بود بهق اسود نشانهاء سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفراء محترقه و این مقدمه جذام باشد

علامت وآنست که چون آنرا بمالند چیزی بچه سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود وعلاج آن در ابتدا
فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و استحمام و ترطیب آن کنند و پوست بیخ کبر و خربق سیاه و
شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که برروی افتد و مایل بسیاهی باشد و آن بسبب سودا
و احتراق اخلاط بود وعلاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و بعد از
تنقیه تخم خربزه و حرجیر هر یکده درم و کندش سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ بآب معصفر طلا کنند یا
بیخ نی و تخم ترب و حرجیر هر یکده درم و کندش سه درم بکوبند و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و
شیح سوخته و اشنان بکوبند و بآب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک سه درم
تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها کنند و روز دیگر بآبی که در آن سبوس و برسیاوشان جوشانیده
باشند بشویند یا از زنبق بحنا بکشند و یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش و نمش** خیلان
خالهای سیاه باشد و برش نقطهای خورد و سیاه بود که برروی افتد و نمش قطعه سیاه و مستدیر باشد و گاه
باشد که همچو کلف پهن شود و سبب خیلان دم محترق که از فوهات عروق بیرون آید و سبب برش و نمش دم سوداوی
بود وعلاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال بادویه زائل
نشود سوزنی در او بزنند تا که خون بیرون آید و بنمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه مذکور طلا کنند **باد شنام**
حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در رو ظاهر شود و بسبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود وعلاج آن فصد
کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا بآب گرم و سبوس بشویند و اگر مزمن باشد بصابون طلا
کنند و بآب گرم و سبوس بشویند و آب سرد نرسانند و از مسکن بارده احتراز نمایند **آثار قروح و آبله**
از قروح و آبله بر بدن بماند مرداسنج بروغن گل پرورده آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط
تخم خربزه بآب باقلا طلا کنند یا مرداسنج و اسفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب ضربه
و سقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند
و مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و حلک البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست
بسته شود بشگافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که بنیل و مداد و امثال آن کرده باشند و خواهند که
زائل شود با بگرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و حلک البطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس بآب گرم و نمک و سرکه بشویند
و بازهمان طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند و بعد از آن

بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگر بر دیگ نهند تا موضع مجروح شود ... مرهمهای
مدمله نهند **تشنج جلد راس** اگر پوست سر تشنج شود و در آن جوها پیدا شود و بسبب ملاقات آفتاب
یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال آب شور و شبی علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و مصر بدان ...
و بلعاب بنگو و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود و سبب آن ... دماغ باشد علاج ...
کنند بحب ایاره و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه او ...
بشره بغایت خشک شود از آن چیزی هیچون سبوس ...
هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ ...
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند ...
پنجدرم سنا هفتدرم بسفایج تربد و ...
چهار درم آلو سیاه سپستان هر یک ...
و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن ...
و از اغذیه غلیظ و مولدات ...
ششم در امراض ...
بلغمی یا سوداوی ...
چقندر و آرد جو با ...
یا زهره گاو ...

... را بجبة الخضرا ...
... ماده سودا بود تلیین طبیعت

۱۶۸

کنند مطبوخ افتیمون ... موضع را بسیر وپیاز بمالند وکبریت زرد وخردل وفرفیون ...

سم بزد بر بخاسف سوخته ... نبق ونار دین طلا کنند واگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت

موضع وپوست وقشف جلد آن بود وبا آن تلخی دهن وتشنگی بود علاج آن هر روز بآب ... علق ...

... موضع ... وتنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره ... افتیمون

... بمالند تا سرخ شود وسیر ... بندد وباسرکه طلا کنند یا شیح سوخته

... دهن نبق بمالند ... وخرس ... وکرکث با سرکه بسایند وطلا

... آن ... بروغن بنفشه

... زرد بوره وزهره گاو

... دهن نبق طلا کنند

... گاه ... رقاهت

... تنفس ... یکموس

... سبب

... نبق ...

کنند علاج آن ...

بازیت بیامیزند و ...

وچون موضع ...

... ست متفرق ...

حرارت عزیزی ...

از بلغم وهر هفته قی کنند واز اغذیه بلغمی احتراز ...

بوره و علک البطم طلا کنند یا مرہم زنگار یا دیگ بر دیگ نهند تا موضع مجروح شود لیکن مرهمهای مدمله نهند **تشنج جلد راس** اگر پوست سر تشنج شود و در آن جوها پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال آب شور وشبی علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و بلعاب بنگو و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند **تقشر جلد** اگر پوست بشره بغایت خشک شود از آن چیزے همچون سبوس جدا شود و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاو زبان و بیخ مهک و ترنجبین تناول کنند و غذا شوربا نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک هر یک درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه سپستان هر یک بست عدد عناب ده عدد مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و درین مرض اهمال ننمائید تا بجذام نانجامد **باب ششم در امراضی که تعلق بموئی دارد** **حزاز** سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر بآب خطمی سفید و برگ چقندر و آرد جو و باقلا و ورق کنجد و اندکے بوره بشویند یا سر تبراشند و روغن گل و اندکی بوره با سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند **داء الثعلب** علتی ست که مو بریزد و اگر پوست نیز با مو جدا شود آنرا داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موئی منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامت آن حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب مامیثا تناول کنند و موضع را بآب زوفا بخرقه درشت بمالند یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن بحب ایاره و قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را الحبة الخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا بود تلیین طبعیت

کنند مطبوخ افتیمون یا اسطوخودوس موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و خاکستر
سم بز و برنجاسف سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت
موضع و یبوست و قشف جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز با آب علق و برگ
بید و سبوس موضع را بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شاهتره و افتیمون
و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا شبح سوخته
و حمص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بر روغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا
کنند یا سر مگس را بر موضع بمالند موی برویاند و داء الحیة را همین علاج بود و در آن تدهین بروغن بنفشه
و کدو مناسب بود و اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره و زهره گاو
و علک و شبح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و استخوان خرما و وسمه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند
انتثار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بریزد چنانچه در نقاهت
و سل و دق علامت آن تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض بود علاج آن تناول اغذیه جید الکیموس
و کثیر الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرو و رشک و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب
ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد آن علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را القوت بر توان
کند علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شبح سوخته
با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر مسام بسبب رطوبت بود علامت آن رقت موی و سرعت انتثار بود
و چون موی بگیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقه های
درشت و بعد از دلک برنجاسف و شبح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه
مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سعة مسام موی بریزد زیرا که
بخاری که ماده موی است متفرق شود علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد تا جلد را
کثیف گرداند **صلع** آن باشد که موی سر زایل شود و اگر آن در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر
در اوان جوانی بود اسباب و علاج آن همچنان باشد که ذکر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید بود تنقیه بدن کنند
از بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا متوبله و گوشت برشته و کبک و تیهو و گنجشک و گوشت

١٦٩

شکاری سفید بود واحیاناً اطریفل وهلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال
کنند چنانچه گفته شود **تشقق شعر** اگر موئی شگافته شود بسبب یبوست کثرت احتمام سفید بود و روغن بنفشه
وکدو ولعاب بنگو و بهدانه ومرو رشک طلا کنند واگر بافراط باشد تنقیه بدن از سودا بباید کرد **باب هفتم**

آنچه تعلق بزینت دارد **حفظ شعر** اگر خواهند که موئی دراز شود بورق کنجد و کدو بشویند
و روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گلسرخ و آمله بکوبند و بر موئ ریزند و اگر موئ ریش و ابرو
کم باشد یا دیر برآید حب الغار وحبة الخضراء ومغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا غالیه یا پیه
خرگوش و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موئ عانه و بغل نباید سجون ملحفات یا مرغ و خایه مورچه
طلا کنند یا افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موئ بسترند آهک سفید آب نازده رطلی
زرنیخ خاکستر از هریک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند بعد
از آن موضع را بروغن گل بمالند یا آهک یازده درم و زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند
و بعد از آن بآب با طلا بشویند و اگر خواهند که موئ جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و آمله هریک پنج درم
و آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله هریک پنج درم بکوبند و بآب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورق سدر
کنز بارنج بکوبند و بآب مورد بر موئ بمالند و اگر خواهند که موئ باریک شود آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند
و اگر خواهند که موئ سیاه شود وسمه چهل درم و حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و با گرم بسرشند و با
کنند تا خمیر برآرد و شب در موئ بمالند و بامداد بآب مورد بشویند آخر شقایق و گل باقلا سحق کنند
و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد بعد از آن در
موئ بمالند و بامداد بآب مورد بشویند آخر پنج درم لادن در بیست درم روغن مورد بیندازند و شبانروزی
بگذارند پس بآتش نرم بجوشانند و در موئ بمالند آخر اهلیلج چهار جوزه و مقل یهود بسایند و با روغن زیت
در موئ بمالند آخر جوز سرو در سرکه خیسانیده و دوازده درم مازو در زیت خیسانیده و پرسیاوشان
و شب یمانی و اقاقیا و آمله هریک شش درم مس سوخته پوست جوز تر هریک ده درم بکوبند و بآب بسرشند و
بمالند و اگر موئ چنان باشد که هیئت منبت آن دستار و کلاه سا چرگین کند بقیه عادت باید کرد و بعد از تنقیه
اطریفل تناول کنند و سر بآب دریا و آب نمک و پودینه بشویند یا سبوس و نوشادر و مورد و بلوط و جوز سرو
در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ البشره** اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب

سیب شامی یا گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیهٔ غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد
باقلا و نخود و جو زرد و ترمس و مغز بادام تلخ هر یکده درم کتیرا ابجد درم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی بمالند
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار کدو پرورده و قسا و هی بکوبند و بآب جو طلا
کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر و پیاز و سیر و جوز و امثال آن خورند
و استحمام کنند و روی با بگرم بمالند و اسفیداج رصاص و لک بر روی بمالند **فساد لون** اگر بسبب فساد
مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه
فضلات بود همچو یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزیست که موجب فساد لون بود چنانچه
از کثرت اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود و از تناول ادویه حاره صفرت لون و از آبهای
بد و اکل طین همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از اسبابیکه موجب آن تغیرست اجتناب نمایند و اصلاح
غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس و آرد باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان در
روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جید الکیموس کثیر الغذا تناول کنند
مثل گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و بلیله پرورده
تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند **فساد رایحه ابط** و آن فساد رائحه مغابن و بدن و عرق و
سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و معین بر تحرکات مشوشه مر اخلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل
جنابت و تناول چیزیکه او را خاصیت باشد در تحریک مواد ردیه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و برتوزه
و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه این باشد علاج او آنست که هر روز شربتی از نبات
و تمر هندی با آب نارین و نبات یا سکنجبین و عرق گل و بید با آب سرد تناول کنند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه
یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب یمانی
بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج بکوبند و در آن بمالند یا
مرداسنگ و انگلی و اندکی کافور با گلاب بسائند و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسائند
و بمالند یا توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند
و در وقت حاجت پاره بسائند و در آن بمالند و کنکر و نعنع و زرد آلو بوی عرق خوش کنند و اگر از
مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی

احتراز نمایند و در آب سرد نشینند و اگر وقت وسن مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار متساوی بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق زیر بستر که و گلاب بشویند و شب یمانی و مازج بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زردچوبه بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق سمرود و مورد و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد بسرشند و طلا کنند نافع بود

مقاله پنجم در ذکر زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب

باب اول در زهر و علاج انواع زهرها لادغه و مشروبه

همچنانکه معرفت نافع لازمست تا استعمال کنند و معرفت ضاره نیز واجبست تا از آن احتراز نمایند پس کسیکه خایف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و بر گرسنگی و تشنگی در جائیکه محل توهم بود حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر و زودتر باشد و میباید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چیزهای حریف و مالح و چیزیکه بوی آن تیز باشد دهند و کسی اکه این توهم باشد تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احیاناً بخورد و باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مشرود ولطیف و همه مردم را باید که تا چیزی نشناسند نخورند و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و در میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسپند و در میان آب و چیزهای روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر یا بکیفیت باشد یا بجوهر آنچه بکیفیت بود اکال بود همچو زنجار و یا سخن و ملهب همچو فرفیون یا مخدر و مبرد همچو افیون یا مسدد همچو مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر کند همچو بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعاً خواب نکند و قی کند و معده را پاک گرداند و شیر و نمک و مسکه بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند و بوی دهن و قی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود و اگر در معده و امعا حرقت و لدغ و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است علاج آن قی کنند و روغن گل و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب بهدانه و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کرده بیاشامند و خیار و کاسنی و کاهو و کدو و شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک سه درم و ایرسا دو درم بکوبند و بربت بسرشند و مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم

عناب ده عدد سپستان بیست عدد سوس جوشانیده هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر چنانکه سبات
و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر بارده بوده است علاج آن شراب کهنه با
سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه و یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا
و فودنه نانخواه و قسط و سداب هر یک درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل سرشته مثقالی بخورند و ادویه
که با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و ابهل و برنجاسف و گوشت اسود خشک کرده و سرگین
خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش و آب ورق سیب و گل ارمنی
و بدانکه زهرها یا معدنی بود همچو زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار
و براده آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یمانی و یا حیوانی بود چون ذراریح و ارنب بحری و ضفدع
و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و سموم یا نباتی بود همچون بیش و فرفیون و سنبل و البان
یتوعات و ماذریون و سقمونیا و بلادر و خرزهره و خربق و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و
غاریقون سیاه و افیون و بنج و جوز ماثل و شوکران و کمات و کندش و مغز ماهی گره گرفته معدنیات
از آنجمله زیبق آنچه معدنی باشد قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعاء و اسهال و ثقل لسان
حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و باندکی بوره و عسل بیاشامند و قی مکرر
کنند و اگر با آن سحج باشد سفوف طین بارد و غشکل و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد
لیکن درد شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب تشنج
و اختلاط عقل و وجع شدید بود و تدبیر او آنست که به یک پای بایستند و سر را میل دهند
و برجهند و روغن گرم در گوش چکانند و بکندش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از
رصاص در گوش کنند و میگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید اگر زنجفر و شک و مرگ موش
باشد اعراض آن همچون اعراض زیبق معدنی و شک بود علاج همان است مرداسنج از شربه
آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعاء و ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس و شبت
هر یک دو درم بجوشانند بوره نیم درم و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و قی مکرر کنند
و جوارش سفرجلی مسهل و فلافلی و شهریاران و زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند و غذا
اسفیدباج بگوشت بزغاله چرب خورند و علامت بر آن اسهال طبیعت و ادرار بول بود و چنین

نوعی از سنگ کچ باشد و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن ماء العسل و لعاب بنگو و بهدانه تناول
کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا بنجدرم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق
و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد و مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول
سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ شبت قے کنند و دانگی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون
و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد تازه بخورند و شراب بر سر آن شامند اگر سفید نفته حقنه کنند زنجار
و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود نوره یعنی آهک جمع معده و خشکی
دهن و عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر بول کنند آهک با بول
بیرون آید علاج مجموع بزرگ و خبازی و جرجیر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قے کنند و شیر و لعاب
بزرگ و مرور شک خورند و مرقها چرب با خبازی خورند برادۀ آهن از خوردن آن وجع شکم
و لهیب و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج آن حسوء چرب شیر و روغن خورند و روغن گل و بنفشه با سرکه
در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات مزلقه دهند زراوند و شب از شرب آن سعال شدید حادث
شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن باشد و حسوء چرب نباتات از انجمله بیش بدترین همه است
و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه
بیاشامند و مکرر قے کنند و بعد ازین تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فاد زهر بسائیده و اندکی
مشک بخورند و تریاق بیش بیخ کبرست قرون سنبل از شرب آن سواد زبان و اعراض سرسام و بول
دم حادث شود علاج آن قے کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار کدو با شیر جو
و لعاب بنگو و بهدانه با روغن بادام یا برف سرد کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود فربیون
از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول
روغن و مسکه و استعمال معالجات ادویه قرون سنبل یتوعات نباتی بود که آنرا شیرے بود همچون شیر
انجیر و چون بخلند از وی شیرے ظاهر شود و از یتوعات آنچه مشهور است هفت ست شبرم و ماذریون و عشر
و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه و خمسة الادراق از بین الباب اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا
شود و مدبیر آن در ابتدا شرب شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و قرص کهربا
بار بار بود و سیب بدهند و گویند ده درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت

ورم شیر کشیر قاتل باشند و شارب آن را در خلاص شود تسقمونیا و ورم قاتل باشد و کثیر غائله او بدوغ و برف
کنند و رب سیب بهی و ریباس تناول کنند یا در یبوع و ورم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال ام ولذع
احشاء و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج او آنست که شیر در روغن بسیار بخورند و اگر مفید
نیفتد تریاق کبیر یا شرودیطوس یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی
با سکنجبین و غذا از رشک باشد دفلی خرزهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب
ولهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بنگو و بهدانه و مرد رشک با روغن گل
تناول کنند و بنجنگشت بجوشانند و بیاشامند و شیر شتر و جبر بها خورند و حلوائی حلبه مفید افتد بلادر
اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب و حرقت فم معده و لذع
امعاء و بثور و آبله ها در دهن و لب حادث شود و گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج او آنست که زرنج
بجوشند و آنگرم قی کنند و بعد از آن شیره جو با روغن بادام خورند و بنوماش یا کدو و اسفاناخ و مغز بادام
تناول کنند و روغن بنفشه در بینی کشند و نقوع فواکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند کشنیز
شرب آن موجب غشیان و خناق بود و خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق
سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرکت زبان و حشا و نفخ بسیار بود و زرد و سیاه همچنین باشد
علاج مجموع قی باشد و تناول شیره و روغن و اسهال ربوب و اقراص بارده علاج کنند لبوب
آنچه از تناول مغزها گره گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غشیان و غشی حادث شود علاج آن قی
و بعد از آن تناول حموضات افیون موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن
حادث شود و ورم از آن قاتل باشد خصوصاً با شراب خورند علاج آن قی کنند و حلتیت و جند بیدستر
و فلفل و ابهل همه تساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را با روغن
قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه ها بکار دارند جند بیدستر اگر گنده شود زهر
قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج
و لیمو و شیر گاو و دوغ گاو با ترف نیر انجبار و عسل دهی او تناول هر دو منفعت و قروح معاء و
سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بنگو و بهدانه تناول
کنند جبه قاتل یکدرم از آن قاتل باشد و اعراض دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج آن قی

١٧٥

باآبگرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن شراب ریحانی تناول کنند و روغن زنبق و ناردین
در بدن بمالند بیروح صنم اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست که نگذارند که بخواب
روند و موی سرش برهنه کنند تا تنقیه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آبگرم بیاشامند تا قی کنند و روغنگل و سرکه
در سر بمالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود علاج آن
قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه و قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید باشد و روغن گاو
با افسنتین تناول کنند و شکم با آرد گندم تضمید نمایند عنب الثعلب روباه تربک سیاه موجب کمودت لون
و خدر و خشکی زبان و فواق و قی الدم و سحج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر خر یا شیر بز بیاشامند
با عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با مرغ خورند کشنیز تر هر که بسیار بخورد از راه داروسدر و اختلاط
عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود بذر قطونا هر که بسیار بخورد ضعف قوت او ساقط
شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت
با عسل و بوره و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین و فلفل و دارچینی
با شراب مفید بود کماة آنچه سیاه و طاوسی باشد و رائحه آن کریهه بود قاتل باشد و اعراض آن
خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب ترب و فودنه و سکنجبین و
بوره و بعد از آن شراب صرف با آکامه بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و سجزنیا و جوارش
فلافلی و کمون با شراب خورند کسب سمسم خرده کنجد چون بغایت فشرده باشند و سرد شده باشد
از آن هیضه حادث شود قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده باشد حیوانات ذراریح بکدرم
قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون
باشد و گاه بود که سحج و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد به روغن کنجد و آبگرم
و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و بنگو یا آب تورک با مسکه تناول کنند و بمرقه ماهی چرب و روغن بادام
و بهیه لبطو زرده بیضه و عسل مفید بود و روغنگل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند و زغه و جبره
از تناول آن قی و درد دل حادث شود تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات
ذراریح ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و حرقت حلق
و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن بحمام

١٧٦

گرم روند و عرق کنند و بدن بروغن قسط و ناردین زنبق بمالند شوم مسموم چون گوشت بریان میکنند باید
که سرو یک بپوشند تا هوا بدان نرسد که اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن رب سیب به با طین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجا آرند
و در آن روز از حمام و خواب احتراز نمایند سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای
نمناک نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی
تریاق اربعه و سجزنیا و فلافلی و شراب حصرم مفید باشد مراره افعی زهر قاتل است معالجه در آن
مفید نیفتد اما فی الجمله قی متواتر بکنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس
فادزهر و دواء المسک بخورند مراره لمز زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن سه ساعت بگذرد
امید برء توان داشت و اعراض آن قی کراثی و یرقان بود و بوی صبر از دهن و بینی شارب آن آید
علاج آن قی متواتر باشد و بعد از قی طین مختوم یکدرم حب الغار یکدرم پنیر مایه آهو بست درم
تخم سداب و مر هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول کنند مراره سنگ آبی
مقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو و بادارچینی و جنطیانا رومی هر یک مثقالی و پنیر مایه خرگوش
نیم مثقال بخورند طرف ذنب ایل سر دنبال گاو کوهی زهر است و از آن غشی و کرب حادث شود
علاج آن قی کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد
او را اختناق و غثیان و غشی حادث شود علاج آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن برین تشفی دهد
که در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاک
چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیر مایه خرگوش با سرکه و شیر بز نیز مفید بود عرق دواب
از شرب عرق چهارپایان خصوص اسپ حضرت و تورم روده و زبان و سیلان عرق منتن از بغل حادث
شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب
روغن گل نیز مفید بود لبن فاسد شیر که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن
شکم گیرد علاج آن قی کنند و روغن بارد بین گرم کرده بر معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علاج
آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیر مایه خرگوش با سرکه کهنه او قیه بیاشامند یا فودنه
یکدرم یا حرف یا سرکه بیاشامند نافع بود باب دوم در گزیدن حشرات اگر کسی را

چیزی بگزد و ندانند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزنده را محکم به بندند و محل زخم را بکهند و بعد از آن
مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند یا محجمه بکنند و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرگین
باز و کبوتر و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک بوره
ارمنی و سیر صحرائی و پشک بز و خر میان مشکطرامشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و
مثرودیطوس تناول کنند و باعراضی که ظاهر شود اگر نتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال
کنند و با علاج که خاص آن باشد استعمال کنند چنانکه گفته میشود **لدغ حیات** مار با نواع است و بدترین
آن افعی باشد علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم
شود و رنگ سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود
علاج او آنست که سر جراحت را به نشتر فراخ کنند و محجمه بر آن نهند و به مکند و مضمضه بشراب ریحانی
بکنند و بعد از آن بروغن گل و آنجا مص کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه جذابه مثل سیر
و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بر آن موضع نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم
بشکافند و بر آن موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر
اعضا سالم بماند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و گندنا و حرمل با شراب
کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل هر یک ده درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک پنج درم
بکوبند و با عسل بسرشند و سه درم از آن با شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت راسو شور کرده
خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود باید که قطعاً بخواب نروند و در میان
شیر نشینند و اگر جمیع بدن متساوی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لدغ
متاذی شده باشد ادویه اطلیه و اضمده بکار دارند و گویند اگر پیاز بجرب بخایند و آب او فرو برند
و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برگ شبت و مخلصه و حلتیت با شراب
در رفع سموم مفید افتد و بول آدمی نیز آورده اند **معجون نافع** حب الغار ایرسا
زنجبیل زراوند مدحرج هر یک پنج درم سداب بری و کندر هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند
و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند و گویند اگر مهره مار بر خود ببندند و بزنند و بسایند و
لعق کنند نافع باشد **لدغ عقارب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت باشد و از

گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس هر ما کند و گاهی احساس لهیب علاج او آنست که بالائی موضع به بندند و آنرا مکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و برگ کرنب و نمک و ملک البطم بر آن طلا کنند و گویند اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و نیم کنند و بر آن نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ خطمی با نمک و عصاره سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصاره جندقوقی نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعسل بسرشند و صبی را دو دانگ و دیگر از چهار دانگ بدهند یا آنکه سیر و حب زهر یک ده درم سداب و حلتیت و مر هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و بادروج و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد مضرت باو نرسد و نوعی از عقرب هست که آنرا جراره میگویند و آن عقرب خورد باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوارستان و عسکر بسیار باشد و چون کسی را بگزد بعد از یکروز یا دو روز اثر کند و از آن نادر خلاص یابد و اطبا معالجه آن بفصد کنند و فی الحال شیر بیاشامند و موضع را مص کنند و جندبیدستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند صفت آن کاسنی بری خشک برگ کبر جنطیانا افسنتین کشنیز خشک قسا و هی بکوبند و بآب سیب بسرشند و دو درم از آن با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شیرا زاکه با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند و من مجربات الحضرة النبویه فی لدغ العقرب ملح و آب بجوشانند و موضع ملدوغ در آب نهند یا فاد زهر حیوانی یا ماه فرودین یعنی گاوزبان بسایند و بر آن موضع نهند و شراب حماض بعرق گل باشند بخورند و غذا نخود آب و مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر آن موضع بمالند

نهش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر روی نقطهائی سیاه باشد و نزد یک دهن او دو شاخ باشد و بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن ضمیری باشد و آن شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج

گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و بحمام روند و آب گرم بر آن ریزند و موضع زخم را بمر و نمک و خاکستر
چوب انجیر و اقلیمیا و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت آن
فلفل زراوند ایرسا ناردین جاو قرقرحا دو قوزیره کرمانی بوره ارمنی پنیر مایه خرگوش دارچینی میعه حب بلسان
سرطان نهری عصاره خشخاش متساوی بکوبند و بآب کبر بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر از گزیدن
عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست
که بحمام روند و عرق بکشند و شونیز و سداب سعد هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی
از عنکبوت ست که آنرا عنذب میگویند سیاه و پایهای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه
شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود بخلاف دیگر عناکب علاج آن فصد کنند و
تمر هندی نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و اگر
آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا قهد
گویند و آن عنکبوتی سفید بود که برو نقطهای سیاه باشد و دست و پایهای او بغایت کوتاه باشد همچو یوز بر جهد
و مگس گیرد و از گزیدن آن حکاک حادث شود آنرا بخضض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس و سرکه
بجوشانند و بر آن ریزند و نوعی دیگر هست که قوائم او بسیار ست و دراز بود و از گزیدن آن وجع معده
و قی و عسر بول و قولنج حادث شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا باشد قملة النسر نامه
ایست همچو قرادی خرد و از گزیدن آن رعاف و نفث دم و بول دم حادث شود علاج آن رب سیب و به
و آب برف تناول کنند و شیره تخم تورک و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو بیاشامند و طین مختوم و
جدوار با شیر سفید بود و موضع را با آب کاهو و کاسنی و صندل سرخ و فادزهر طلا کنند زنابیر زنبور
بانواع ست بعضی بزرگ و سر او سیاه باشد و بعضی سفید بلون باز باشد و این صنف بدترین انواع
ست و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسع را بنشتر یا سوزن فراخ کنند
و مص نمایند و شراب ریباس و غوره و لیمو با عرق گل و بید با هم تناول کنند و آب مانین و آب خیار
کدو بیاشامند و موضع را با آب خبازی و بادروج و روباه تربک طلا کنند یا آب سگ یا انجیر و
سرکه با آب غوره و گل یا سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین ست و زنبور
خورد اسلم باشد و نحل نیش در عضو رها کند عصابه بپارسی کرباسو گویند چون بگزد دندانهای

۱۸۰

خورد باریک ده در موضع گزیده رها کند تدبیر او آنست که آن دندانهائی بیرون آرند اگر قز یا ابریشم دراز
بمالند دندان بدان بدو زند و بیرون آیند یا خاکستر در روغن خمیر نموده بر آن نهند تا بیرون
آید و موضع را مص کنند و در آبگرم نهند و تریاقیکه در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورند سام ابرص
نوعی از وزغه است و او کوچک باشد و بر و نقطهائی سیاه باشد و در مواضع خراب باشد و او نیز چون
بگزد دندانها در عضو رها کند علاج او آنست که پاره قز بر سر کاردی پیچند و در آن موضع بمالند یا بر قطونا
و صمغ ضماد سازند و شبانه روزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج او
همچون علاج گزیدن مار باشد سلامندرا نام ایست شبیه بعصابه چهار پائی دنبالش کوتاه بود گویند
اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان
حادث شود علاج او آنست که موضع را بمجمه مکرر مص کنند و شیر با لعاب بنگو و بهدانه با شیره تخم توک
باره و غنگل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقه‌هائی چرب خورند و عسل و راتینج نیز مفید بود و گوشت
ضفدع و خانه سلحفات بر موضع نهند الاربعة والاربعین هزار پائی باشد در گزیدن او سیر که
و نمک طلا کنند و نوعی از وی هست که او را دو نیش باشد خون فرو برد در عضو بگذارد و خود بخفتد و حرکت
علاج او آنست که او را بکوبند و بر آن موضع نهند و زراوند و حنظل او پوست بیخ با شراب بخورند ضفادع
آنچه بری باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چون علاج زهرهائی سرد باشد اما آنچه بحری بود و از گزیدن
آن ورمی عظیم ظاهر شود و گویند برجهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج
تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجه گزیدن رتیلا استعمال کنند والله اعلم بالصواب باب
سوم در گزیدن آدمی و چهار پایان اما آدمی اگر محروری مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن
او بد باشد علاج او آنست که زیت را بر آن موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه و یا بیخ رازیانه و عسل
با پیاز و عسل با خاکستر رز و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قنه و زیت
و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات بر راوند
و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از آن به سرکه بشویند و بعد از آن مرهمی از ایرسا
و زنجار و چرک نقره و توبال مس در شمع و زیت بمالند عض کلب عقور
اول پیاز و خاکستر رزو بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرداسنگ و نمک

و بیخ را از یانه و عسل بر آن نهند **عض گرگ و سگ** در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه
طلا کنند یا پیاز و نمک سداب و بادام تلخ و باقلا بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق خیار و فودنه با
سرکه و نمک با شراب یا آبکامه بدان نهند **عض کلب کلب** سگ دیوانه باشد و از گزیدن
آن وسواس و افکار فاسد و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصلی حادث شود و از
مردم و جایهای روشن گریزند و اعضائی خصوص روی سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود و آواز بگیرد
و از تشنگی فریاد کند و چون آب به بیند بترسد و دور شود و باشد که آواز سگ کند خواهد که مردم
را بگزد و هرچه به بیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را در آئینه ببیند پندارد که سگ است و باشد
که منی از ایشان روان شود و اکثر تشنج ذکر و عرق سرد و غشی حادث شود دلیل موت باشد چون کسی
بگزد یا کسی از فضله اش آب و طعام بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از
شش روز و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ در خریف و ربیع
دیوانه شود و علامات سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و
چشم او سرخ بود و گوشها آویخته و زبان بدر افتاده و از بینی و دهان لعاب آید و پشت او برآمده
و کج شده باشد و خائف باشد و از آب بترسد و باشد که چون آب به بیند از ترس بمیرد و چون مستان
براه رود و آواز گرفته باشد و چون شخصی را به بیند حمله کند و سگان از وی بگریزند و کلب را حالی
همچون جذام حادث شود و گرگ و شغال و روباه و راسو نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد باید
که نیک تحقیق کنند که این سگ دیوانه بوده یا نه و تجربه بدان کنند که پاره نان بخونی که از آن موضع
آید بیالایند و پیش سگان اندازند و اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و
بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است **علاج** او آنست که جراحت را
بگذارند که ملتحم نشود بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت
باز کنند و محجمه بکر مص کنند تا خون بسیار بیاید و او و محمره و مقرحه مثل خردل و جاوشیر و
جوز و فلدفیون و نمک و بول آدمی یا خاکستر رز و نمک و پیاز و جرجیر با سرکه بر آن نهند و یا نمک
و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم فلقدیس هشت درم اسقیل بریان کرده شانزده درم
سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز عنصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند

واین تدبیر که راتیانک کردن تا جذب سم بکنند بخارج اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله ومطبوخ
افتیمون کنند واین حب نیز مفید بود صفت آن سنا پنجدرم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی
ونیم نمک هندی یکدرم غاریقون نیم درم بسفایج وحجر ارمنی هریک مثقالی بکوبند وباآب بالنگو بسرشند
دو مثقال از آن شربتی باشد آخر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقال ونیم افتیمون هفت
مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال
باشد وماء الجبن نیز با افتیمون مفید بود وغذا ماهی جرب وگوشت مرغ وکبک ودراج فربه خورند
وشیر وشراب کهنه بیاشامند وآبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ گردانیده در آن اندازند
وباید که حیلتی کنند تا آب بخورد والا بیم هلاک باشد وگویند اگر از پوست کفتار وسگ دیوانه آب
خورند نافع بود یا از ماهی که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست واگر جگر سگ دیوانه
بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند وبخورند بغایت مفید بود وخطیانا وچشم سرطان وحضض و
حلتیت وطین مختوم با شراب بخورند وضماد سازند وتریاق کبیر وتریاق اربعه ودواء السرطان
تناول کنند واز سرما وحمام اجتناب نمایند صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیگ
مسی نهند وبهیزم آتش کنند تا بسوزد ده درم از آن باده درم خطیانا وپنجدرم کندر بکوبند ودر
روز اول مثقالی ودر روز دوم دو مثقال ودر روز سوم سه مثقال با روغن بخورند ودواء الذراریح
نیز مفید بود صفت آن ذراریح سبز رگ سر وقدم جدا کرده یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران
سنبل قرنفل دارچینی هریک پنجدرم بکوبند وبآب بسرشند وقرص سازند یکدرم از آن با آب گرم
بخورند واز سرما وحمام احتراز نمایند **عضّ تمساح وسگ آبی وماهی سیاه**
موضع گزیدن آثر العسل وبوره ارمنی طلا کنند ونمک وسرکه در آن بمالند وبعد از آنکه پاک شود
پیه مرغابی وپیه مرغ وپیه گاو کوهی نهند واگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد وباقی علاج او همچون
علاج عضّ کلب کلب غیر بود **عضّ سنّور** اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز وپودینه
باشونیز وکنجد ضماد سازند وببندند نافع بود **عضّ راسو** اگر کسی را راسو بگزد سیر وپیاز بجوشانند
وضماد کنند یا کرسنه وانجیر خام ضماد سازند وشراب صرف بیاشامند واگر پوست بکشند وبر آن موضع نهند
وجع را ساکن کند

باب چهارم در دفع هوام وطرد حشرات وبهایم

اگر سبند

بیم کرفودنه و پنجنگشت در خانه و نزدیک مرقد نهند هوام بگریزد و تبخیر بمحوب ردو انار و بیخ مهک و قنه و
فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و اشنه و قرون ایلاف و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد و
نگهداشتن لقلق و طاؤس و مرغابی و خارپشت و گاؤ کوهی و گوسپند کوهی و راسو و گربه در خانها
مفید بود و اگر ریسمانی به قطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر
چراغی دور از مرقد به نهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند **طرد حیات** از دود
کردن شاخ گاؤ کوهی و سم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را با آب نوشادر
و خردل زنند مار بمیرد و آب دهن روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند
فی الحال بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد **طرد عقارب** از شاخ گاؤ کوهی و آب ترب و بادروج
عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب و کبریت و سم حزو زرنیخ و پیه بز و روغن گاؤ و آب حلتیت در خانه
ریختن خاصیت دارد اگر میعه و زرنیخ و پشک گوسپند و پیه گاؤ با هم بیامیزند و بر سوراخ عقرب
بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترب پاره کنند و بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید
طرد براغیث اگر حنظل و سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چربی تنین خارپشت
بیالایند یا طبخ خرنوب دم تیس در حفره کنند کیک بر آن جمع شوند و از کرنب و ورق خر زهره کیک
بگریزد **طرد البشه** اگر بجوب و ورق سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاؤ
و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند
همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب بمالند پشه بر آن نه نشیند **طرد نمل** مورچه از مقناطیس و زفت
و زهره گاؤ و دود کبریت و قطران بگریزد **طرد ذباب** اگر زرنیخ در شیر گاؤ حل کنند
و بنهند تا مگس بخورد و بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و از بوی کندش بگریزد **زنبور**
اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن را با آب خطمی و خبازی و زیت بیالایند
زنبور بر آن نه نشیند **طرد ارضه** اگر پر هدهد و کلنگ و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند شمیز بگریزد و اگر
بورق خیار دود کنند خنافس بگریزد و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند سوس در آن
نیفتد **طرد و قتل موش** اگر مرداسنگ و خربق و بزر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش و
خبث الحدید و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد بمیرد و اگر موش را در

۱۸۴

خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند رها کنند دیگر موشان بگریزند و طرد بر اسوار زیر بو سداب بگریزند و طرد بهایم بحیل آن زرق آنرا دو رخت و خر زهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک و خر بوی سیاه بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذیب گیاهی ست که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خر زهره روباه را بکشد و گرگ از جایکه عنصل باشد بگریزد و از آنجا نفرت گیرد والله اعلم

فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده

و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون وارد بدن شود از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود و آن کیفیت در درجه اول است و اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالث باشد و اگر اضرار آن بهلاکت رسد درجه رابعه بود و چنانچه ادویه سمیه و بباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که ضماد آن مقرح ست و اکل آن نه و بعکس این همچون اسفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه شاید که تاثیر خارجی و اعضاء تاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی دویه را قوی مختلفه باشد و تمام که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون هب و شاید که آتش آنرا به تحلیل برد اما به طبخ تحلیل نرود همچو بابونه که در و قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نرود و هیچکدام زائل نشود و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لیکن بغسل زائل نشود همچو عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل نرود و قوت قابضه باقیماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که بغسل زائل شود همچو کاسنی که مفتح و مبرد ست و شستن قوت تفتیح و تلطیف و تحلیل برد و تبرید باقیماند چون ادویه مفرده بسیار ست و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا قوانین ست و ذکر آن بطویل انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر ست اکتفا نمائیم اوقیه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه فستقین فندق اسفند مغاث پوست ترنج بخور در فاخر اسطوخودوس اشنه کرسنه بزرگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند بوره اذخر ابرسا یاسمین اظفار الطیب جعده هزار جشان حلبه فراسیون کمند زر سلیخه تمام صبر عنبر جند قوقی شبت و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند اسقیل شونیز بد سنجا سفسیر راوند یا نه

قنه راسن شیح حب بلسان قرنفل سعتر فودنه فلنجمشک سعد قسط فردمانا مرزنجوش مشکطرامشیع اقحوان سلیخه
اسارون تلخ ابهل کرویا مریا جوز انیسون حرمل رنباد افتیمون کرفس رومی بزرفطاسالیون فقاحی خشک حماما
زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت بنجنکشت جند بید ستر دجر دارچینی دارفلفل پیاز رجاشا خنطیانا
ورونج سقمونیا و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند حرف کندش معرنج امیران فلفل حرمل سداب
بری آدویه که در درجه اول از برودت مشترک اند بلیله آمله بلوط خیارشنبر بلیلا ثمد اجاص اسفاناخ
بسد بنفشه گلسرخ و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند گلنار زرشک به زرد آلو بنگ لسان الحمل دم الاخوین
حماض امرود و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند کاهو کشنیز حماض تورک زعرور کمات مازو صندلین
کافور و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند جوز ماثل بنگ سیاه و آدویه که در درجه اول از رطوبت
مشترک اند آلو نخود اسفاناخ گاؤزبان مغاث خیارشنبر و آنچه در درجه دوم از رطوبت مشترک اند
ترنجبین تورک بنفشه بنگو زرد آلو زوفا تر و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند کاهو قطر و آدویه که در درجه
اول از یبوست مشترک اند اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا اسفند پرسیاوشان و آنچه
در درجه ثانی از و مشترک اند مرحاشا کمادریوس صندل گلنار حماض کمند رسوسن گلسرخ زنجبیل دار فلفل
هزارجشان و رونج جعده حب بلسان ابرسا دم الاخوین اسارون و بوره اثمد آبنوس برنجاسف
بسد بنجنگشت اقحوان خنطیانا و انجره حب البان بلیله آمله اسقیل افسنتین آنچه در درجه سوم از و
مشترک اند ابهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط جند بید ستر دارچینی قسط
زعرور صبر فردمانا ناوج سعتر زوفا خشک فودنه زراوند مازو فراسیون فلنجمشک سماق نوزرنباد
حماما زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبر نمک کرفس مشکطرامشیع و آنچه در درجه چهارم از و مشترک
اند آهن کندش معرنج امیران حرمل فلفل سداب بری **مسهلات صفرا** بلیله زرد تمر هندی
ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا البلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیرخشت **مسهلات بلغم** شحم حنظل
قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل کشوث حب النیل تربد بسفایج حرمل **مسهلات السودا**
بلیله کابلی و سیاه بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاژورد و بسفایج و غاریقون کشوث حب النیل سنا اهل
مفتیات تخم ترب و برگ آن کندش کنگر زد خربق موبرنج تخم شبت پوست تخم جرجیر تخم خربزه نمک
هندی لوبیا سرخ آب کدو ماء العسل تخم بادریون بوره سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده بگشاید

ترمس اذخر شاهتره غاریقون ازیانه انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس عود دفاونیا
افتیمون جنطیانا فراسیون زهره کرمانی ایرسا نانخواه حماماقلیون دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس
کبابه کرسنه حاشا کشوث حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه نماید اهل اسقیل حماض
سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره جندبیدستر خردل قرطم سیر اذخر نخنکشت بابونه دارچینی
جعده وج زوفا خشک قسط سعتر قردمانا فودنه زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس شکاعی مشیع
ایرسا نامام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدررات** ادویه که ادرار بول و حیض کند اهل اقحوان
ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا بابونه فقط کبابه پرسیاوشان
فراسیون عرق عود دفاونیا جنطیانا نانخواه بابونه قسط جاوشیر تخم کدو دارچینی جعده سداب سعد
سیعه سلیخه نامام زوفا خشک شکاعی مشیع کرفس زنجبیل کمادریوس حبة الخضرا **مفتحات** ادویه
که مسامات را باز کند اسارون برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه
حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد بلوط برنج بسد اقاقیا
جوزسرو پنج کاورس اذخر تخم گل مورد عنبر گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق زر امرود طباشیر
مصطکی کهربا طین مختوم شاهسفرم بارتنگ بنگ **محللات** ادویه که غلظ و صلابات را تحلیل برد
کمادریوس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک وج خرزهره هزارچشان جعده جاوشیر اشق وسقنقور اسقیل
بابونه روباه تربک برنجاسف اذخر باقلا اسارون اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن نمام سوسن
ترمس قثاء الحمار فارقیه مرزنجوش فودنه خروع **ملینات** ادویه که صلابات نرم کند اشق کرسنه
راتینج مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم
ادویه که ورام و صلابت را انضاج دهد اکلیل الملک بزرگ زعفران ایرسا کندر صمغ بطم لادن مریعه
انجیر موم خطمی مرورشک **مفتحات** ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون
بسباسه نخنکشت جاوشیر تخم گندنا زنجبیل دارفلفل حماماقلیون زیره زراوند نانخواه کندر شونیز کرفس کرویا
سداب سعتر سعد فلفل قردمانا **مقرحات** ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل بیخ
سرخ و سبز عرف البان یتوعات سرگین کبوتر آهک قسط سپاده فرفیون صابون سداب فودنه
راسن فلقطار سیر ذراریح ادویه که **تسکین** وجع کند افیون پیه بط ثوم سفیده تخم مرغ نیم برشت

نشاسته صمغ اسفیداج ادویه که سر گران کند و خواب آرد کاهو شبت افیون زعفران حماما تفاح مر
شقایق اصطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم و گوش بکشد بیخ کابلی افسنتین جعده زوفا خشک
کرویا حرف فودنه قنبیل شیم شونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که منع رعاف و نفث و سهال
دم کند اثمد زرشک باذروج بلوط لسان گلنار دم الاخوین تخم گل حفص گل ارمنی کهربا کافور کندر
لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته مازو قنطوریون ریوند شاذنه جوز سرو کشنیز بزر البنج ادویه
که قروح را اندمال کنند گلنار اثمد صمغ آلو انزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل
زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح وسخه را پاک کنند ابهل زفت نمک آب کامه ایرسا
عسل اسفنج حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زایل کند انزروت اشنان نمک مرداسنج
توبال مس صدف سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت
اسفته خزف سوخته آهک شسته ادویه قلبیه مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور
به سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گلسرخ درونج بلیله لسد
بالنگو باذروج تمر هندی انار شیرین صندلین بیاس شقاقل قاقله قرفه دارچینی فستق زر نقره عنبر عود
نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عود فاوانیا نانخواه نیلوفر مورد اسطوخودوس ترنج ابریشم
آمله هلیله بسفایج جدوار نارمشک نارنج پوست ترنج ادویه که مقوی معده باشند پوست ترنج آمله
بلیله بالنگو جوزبوا دارچینی طبیه گلسرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی شکاعی اشیع نعناع سعد سلیخه
سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر ساذج هندی ادویه مقوی کبد اشنه اظفار الطیب حب بلسان
جوزبوا دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه غافث ادویه باهیه گزر جرجیر بلبوس حبة الخضرا
کمونی کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه چلغوزه فندق فستق کبیر انتلیت قسط
زرنباد خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل مورد ریحان سقنقور بیضه کبوتر و گنجشک ترکیک مغز سر گنجشک
شتر شیر بلیش انگور انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز و الله اعلم

باب دوم در حبوب

گندم گرم و تر است بدرجه اول و نان او بهترین نانها بود غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک غذا کمتر دهد و دیر گوارد و نجار
کرده و نان با روغن غذای تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه فربه کند اما سده آرد و معده را مضر باشد جو سرد
و خشک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم دهد و لیست جو قابض بود و کشکاب سرد و مرطب باشد

برنج خشک بدرجه اول و در حرارت و برودت و اختلاف ست و او غذا لطیف بسیار دهد و زود گوارد و
ادرار بار زعفران و روغن پزند یا با شیرینی و شیر بر خورند کاورس و ذرت بارد و یابس ست غذا اندک
دهند و قابض باشد و مصلح آن شیر و روغن ست عدس بارد و یابس ست تسکین و تغلیظ خون کند و دیر
گوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود و آنرا با چقندر
خورند باقلا بارد و یابس و غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و در یه و حلق و امراض سینه را مفید
بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک و سعتر باشد نخود حار و رطب ست غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار
و تفتیح کند و صفاء لون و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر
لوبیا قریب ست بنخود و ادرار بول را مقوی بود ماش بارد و رطب ست و کیموس او محمود
بود و تبهای گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد و مصلح آن مغز بادام گنجد حار و رطب
ست و دیر گوارد و افساد غذا کند و معده را زیان دارد اما دفع یبوست کند و فربهی آرد و قوت باه
دهد و مصلح آن شیرینی ست خشخاش بارد و رطب ست سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه
را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگتا حار و رطب ست نزله و سعال را مفید بود و قوت
باه دهد شهدانه حار و یابس ست و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند و سلس البول را مفید بود و
مصلح آن شیرینی باشد قرطم خشکدانه حار و یابس ست مسهل بلغم باشد و باد را بشکند تخم ریحان حار و
یابس ست مفرح و مقوی قلب و دوار و رعاف را بازدارد باب سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها
گوشت گوسفند ست و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده و بسیار موی به از اندک موی و چرا کننده به از
معلوف و گوشت گوسفند حار و رطب ست و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت میش را حرارت
و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود
و گوشت کبش بغایت بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود
و زود هضم شود و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جزو راست و گوشت گوسفندان کوهی
گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود گوشت اسپ گرم و خشک ست هر دو را به ترشی باید پخت و گوشت گور خر
گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخورند و گوشت خرگوش سرد و خشک ست و قابض بود و گوشت گاو کوهی
سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود

۱۸۹

1

در حرارت و رطوبت و خروس از رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیرگوارد و مقوی باه
بود و گوشت کبک و کنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه بود و بط و مرغابی
گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود
شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه از رطب شیر گاو چرب‌تر و غلیظ‌تر بود و شیر شتر
و اسپ بعکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب‌تر از وی بود و مسکن حاد و رطب و تلیین کند و فربه
گرداند و سعال و خشونت را مفید بود روغن گرم‌تر از و باشد پنیر تر سرد و تر باشد و ترطیب بدن
و تسمین کند و مصلح آن شیرینی باشد پنیر خشک گرم و خشک قابض بود و مصلح آن چوز و مغز بادام
کشک معده را قوت دهد و قابض بود ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و
دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن
کند دوغ تبرید کند و قابض بود و غذا اندک دهد بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین
از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط
باشد و بیضه کنجشک و کبوتر مقوی باه باشد و الله اعلم **باب چهارم در فواکه و شیرینی** انگور
حار رطب است خون نیک از وی حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن
تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست
انگور سرد و خشک است مویز به پوست مایل باشد معده و جگر را مفید بود و کشمش از و لطیف‌تر بود غوره
سرد و خشک است تسکین صفرا و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند
و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و بسیارش پیدا آورد و مصلح آن چوز و بادام بود و انجیر خشک را
رطوبت کمتر بود ثمره نخل بسر و قسب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض بود رطب گرم و تر
بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود خرما گرم
و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولد کند مصلح آن سکنجبین
باشد تمر هندی سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین
گرم و تر باشد مقوی قلب و معده و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند انار ترش
سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم بیفشارند مسهل صفرا

190

سیب آنچه ترش باشد بارد یابس ست مفرح و مقوی معده و گرده و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود امرود بارد یابس ست و از سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند شفتالو بارد رطب ست دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم زرد آلو بارد رطب ست دفع حرارت و بخر و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خون بد از و تولد گردد آلو بارد رطب ست و تلیین کند و معده را مضر باشد قسم آسیا آلو بالو را گویند بارد یابس بود آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود ترنج مفرح ست و پوست آن حار یابس و مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب و مقاومت با جمیع کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند توت بارد رطب ست تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی بمالند دفع صداع خماری کند لیمو در طبیعت و خاصیت مثل ترنج بود زیتون آنچه نارسیده باشد بارد یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و اعضا و اوجاع مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد حار رطب باشد جوز هندی نارجیل حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و آنچه کهنه باشد کرم شکم بکشد فندق حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب ست غذا بسیار دهد و منی افزاید و سینه و مجاری پاک گرداند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد به پوست مائل بود و مفتح و مقطع و رافع فضول باشد پسته گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید باشد و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود بن گرم و خشک بود و مقوی باه و گرده بود و معده و طحال را مضر بود و نجر آورد غبیرا سبو باشد آنرا سنجد گویند بارد یابس و مانع اسهال و قی بود ونق کنار است و طبع او بارد یابس و فایده او تبرید و قبض باشد عناب بقولے معتدل ست در کیفیات ــ بعضے بقولی

191

كذا فى مفردات هندى

بارو ست بدرجه اول معتدل در رطوبت و یبوست غلیظ است سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و جهت تغلیظ
و مسکن سپستان بارد و رطب بود و تلیین حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد و یابس ست تقویت
قلب و کبد و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند و سده بکشاید زعرور بارد و یابس
ست مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین باشد گرم و تر بود و ادرار و سرعت
انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه
سکنجبین ست خیار و خیار زه بارد و رطب اند بوئیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر
باشد و معده را مضر بود بهدانه بارد و رطب ست تپ محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر
بود و مصلح آن شیرینی بود نیشکر حار و رطب ست حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع
بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند قند سیاه حار و رطب ست تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری
کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود و باد و بلغم را مفید بود نبات از همه لطیف تر
بود ترنجبین معتدل ست در حرارت و برودت و رطب ست بدرجه دوم سعال و خشونت حلق و
امراض سینه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از
ترنجبین کمتر ست و در تلیین بیشتر گزانگبین حار و رطب ست و مقوی معده و مقطع بلغم باشد و تفتیح مجاری
کبد کند و بادها بشکند عسل حار و یابس بود و بهترین آن عسل سفید و خوشبو بود فایده آن جلا و تقطیع بلغم
و منع برودت بود و مضرت آن احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات بود خشک انجبین
حار و یابس ست و فائده آن همچو فائده عسل ست بلکه اقوی در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود باب
پنجم در بقول کاهو بارد و رطب ست تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک ازو متولد گردد و
خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود کاسنی بارد بود مائل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و
کسر حرارت جگر کند و ناشتها مفتح اسفناخ بارد و رطب ست و غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه
را مفید بود کرنب حار و یابس ست آب آن مسهل و مدر ست و تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد
مولد خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد سرمق بارد و رطب ست تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند
بقلة الحمقا تورک باشد و آنرا البقلة مبارک نیز گویند بارد و رطب ست و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب و تپ
محرقه را مفید باشد و معده و باه را مضر بود مرزنجوش حار و یابس ست محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن

١٩٢

عقرب را نافع بود بالنگو حار یابس ست و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی
دهن خوش کند و معده را پاک گرداند تره خراسانی نوعی از وست مقوی معده و دافع بلغم بود
نعناع حار یابس ست مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند طرخون
حار یابس ست نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق را باطل کند سپندان
حار یابس ست و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کرفس حار یابس ست و مفتح و مدر و مقوی معده
و صرع را مضر بود کشنیز تر بارد یابس ست و تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را
مفید بود و مضر باه باشد گندنا حار یابس ست مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد سداب و
سعتر و شبت گرم و خشک اند تقویت معده کند و بادها بشکنند شلغم حار رطب ست مقوی باه و مضر
آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد ترب حار رطب ست آب آن مقطع و ملطف بلغم بود
و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوارد و زود متعفن شود و مقی بود گزر حار رطب ست و غذا بسیار دهد
مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و ردی الکیموس
بود چقندر در طبع او اختلاف کرده اند کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود
بواسطه بورقی که در وهست اما ردی الکیموس بود پیاز حار رطب ست و مقطع بلغم بود و آلات
صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوای بی نظیر بود سیر حار یابس ست بادها بشکند
و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود کنگر حار
رطب ست تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و بوی دهن و بدن خوش گرداند
ریباس بارد یابس ست تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی
معده و قلب باشد کدو بارد رطب ست ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان
دارد بادنجان مختلف الاجزاست که آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس و قابض و مقوی
معده بود و مضرت آن تنبا و لون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس ست محلل بود و طحال و
عرق النسا را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سد طحال بگشاید و بلغم از معده برآرد اشتها
آورد باب ششم در تنقل نمک حار یابس بود به تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن
مضعف باه و بصر بود تمر هندی بارد یابس بود دفع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب

۱۹۳

و صبر و ورم اصفر بود **فلفل** حار یابس ست و بلغم و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را
تقویت کند و بادها بشکند **زنجبیل** حار یابس ست بادها بشکند بلغم و رطوبات زایل کند و معده را مفید بود
و دفع ضرر سموم کند **دارچینی** حار یابس ست تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند **زیره**
و کرویا حار یابس ست بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد **نانخواه** حار یابس ست رطوبات
معده کم کند جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند **زعفران** حار یابس ست تقویت دل و
جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد مصلح آن انیسون ست **اشنوبیز** حار یابس ست قطع بلغم
و کسر ریاح کند و حصات زائل گرداند **کشنیز خشک** بارد یابس بود و قابض و مانع بخار و صداع بود و در
وحشا و حامض را مفید بود **رازیانه** حار یابس ست بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود **باب**
هفتم در ریاحین و طیوب **گل سرخ** سرد و خشک ست و مقوی اعضاء باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ
بود **سوسن و نسرین** حار یابس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد **شاهسفرم** گرم و خشک باشد و بوی
آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد **نرگس** معتدل است و مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ
را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه و نیلوفر** بارد رطب اند صداع گرم را مفید بوند **مورد** بارد یابس ست
و روغن آن موی سیاه کند **بستان افروز** بارد یابس بود و صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن
عنکبوت را مفید باشد **مشک** حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن
تیز کند و خفقان باز دارد **عنبر** گرم بود در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود **عود** حار
یابس ست مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن آن بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده
کم کند و قابض باشد **غالیه** مفرح ست بوئیدن آن مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید باشد و ضماد
آن اورام صلب را نرم کند و اختناق بدان و اوجاع رحم را مفید بود **صندل** بارد یابس ست خفقان و حمیات حاده
و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود **سنبل** حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد و مفتح سده و اوجاع طحال
و یرقان را مفید بود **لادن** حار یابس بود و موی بر رویاند چون بخور زنند ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آرد و
بلغم زائل کند **زرنباد** گرم ست بدرجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد **مقاله دوم** در ادویه
مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب است **باب اول** در بیان ترکیب کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق
بدانکه کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و

و ادویه که آنرا [illegible] کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بیزند و وزن آن درست
گردانند و همه را باهم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر بعسل معجون سازند عسل خوش طعم و
خوشبوی آب نادیده را کف بگیرند و ادویه در آن بریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که
ظرف مملو نباشد و سر ظرف را بپوشانند تا سر د شود و تا هفته هر روز یکباره زمانی سر ظرف بگردانند
تا بخارات برود و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند اگر در آن صمغ باشد بخیسانند
و ادویه در آن بسرشند و الا بآبی اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند مثل عناب و آلو را
بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند اول جوبها و تخمها نیکوفته در دیگ بریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن
فواکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شگوفهها در وقت پختگی همه باید
ریخت تا دو سه جوش زنند و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان بهبندند و در وقت فرود گرفتن
در دیگ اندازند پس جوش بزنند پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند و با آب گرم حل کنند
و بعد از آن که مطبوخ فرو گیرند و صاف کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرداروی بود مثل ایارج و صبر
و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا لفحه
را از آن مطبوخ بردارند و سرداروی کوفته در آن ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر
تخم چند بریان کنند در ظرف خزف نو بریان کنند تا ماده را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند و تخمها در آن
ریزند و بر هم میزنند چندانکه بوی آن بدهد پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لازورد و نوشادر
و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند و خشک کنند
و بعد از آن بیاشامند و غسل ادویه حجری را مثل مذکورات و اقلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند و ادویه
که باید سوخت مثل سرطان و بسد و کهربا در کوزه آب نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان
را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشگافند و با آب و نمک و خاکستر رز بشویند و بعد از آن
با آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در جو آب پزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند
آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن نزدیک بود پس بردارند و آب قلیه
اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شیح را چون بسوزانند در گل بگیرند و در تنور نهند

وعقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر این نوع زانند آنرا نمک
سازند و هلیله بلیله آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب در دیگ مس بجوشانند و آن صفایح مس را گرم کنند و در آب
می اندازند تا بیست و یکبار چنین کنند بعد از آن فرو گیرند و آنچه راسب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری
بول گاو بر آن ریزند و بیست و یکبار دیگر آن صفایح را گرم کنند و در آن اندازند و در سرب این را با آن سوب
ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند و بعد از آن در آب
نمک بجوشانند در کفچه آهنی تا محرق شود و اگر بسوزانند گوگرد کبریت زرد در آن بریزند که سوخته شود و سرب را نیز چنین
سوزند و اگر زر بسوزانند آنرا بسوهان بسایند و پاره سرب نیز با آن باهم بسایند پس ها کنند تا سرد شود و باز
بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و نمک در کفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس در هاون کنند
و بسایند اما مقدار زمان بقا قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنجسال یا شش
سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکبه بلا مضرت بعد از این مدت بظهور میرسد تا سی سال قوت آن تزاید
بود و او را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه گویند که طفل است بعد از آن
تزاید و ترعرع باشد تا ده سال در بلاد گرم و بیست سال در بلاد بارد بعد از آن او را سن شباب باشد تا ده سال دیگر
تا سی سال برین ترتیب باشد و بعد از آن در انحطاط باشد تا چهل سال و پنجاه سال و شصت سال و بعد از آن بمیرد یعنی
تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از آن نقصان پذیر باشد تا شصت سال رسد آنگاه همچنین معاجین کبار باشد
اما تریاق نو نغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق عزره
و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص افاعی و اندروخون و عنصل
بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فلونیا رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال
کنند تاثیر آن تا سه سال باشد و دواء المسک و فنجنوش بلشت و مادة الحیات و اطریفلات از دو ماه تا دو سال
نیکو بود و حبوب معاجین و جوارشات مثل معجون خیار شنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب
کنند استعمال توانکرد تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم همچنین بود
و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توانکرد لیکن چون متغیر شود هیچکار نیاید الا روغن بلسان و مومیائی
که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و اما اشربه در بهار نوزکه بسازند استعمال توانکرد و قوت آن تا چهار سال باقی ماند
مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون یک ساعت بگذرد ضعیف بود اما امتحان تریاق بدانند بتجربه

تریاق بدان گونه اگر کسی دوای مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال
بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است تا نیم درم بخورد و زدن خروس هند و مار افعی یا یکی از هوام قاتل
بر و مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق بقوت است و الا ضعیف یا مغشوش تا قوت تریاق معین و ضعف آن بداند
استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار افعی کلب کلب یک مثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن
زنبور دانگی و نیم با سرکه و کسیکه دوای سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی اگر درد سینه و سعال مزمن
باشد یا درد معده و امعا و احشا و شهوت کلبی با فضل بی تپ بوده دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته
و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یک مثقال بخورد با آب سداب کسی را که قولنج باشد نیم درم بخورد و در استسقا مثقالی
و در اسهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق نفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام
مثقالی با آب افتیمون و گاوزبان و در حصات کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در ضعف دانگی و نیم با شراب و در ضعف
شهوت و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یک مثقال با طبیخ مشکطرامشیع خورند با آب دم
در تریاق تریاق کبیر آنرا تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و مقاومت با
زهرها و ادویه قتال کند و مقوی قلب و دماغ و کبد و در حیات و عناکب و در کلب کلب و جمیع امراض
بلغمی و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و برص بهق و لقوه و وسواس و مغص و جذام و خفقان و تشنج و قلب
و جحوظت و ادرار بول و طمث و درد معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتت حصات و صلابت کبد و طحال
و مقوی آلات و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و سوء هضم و قولنج و درد معده و استسقا
و کرم شکم و صداع و هضم و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی و ادرار
بول و طمث کند و اگر بر نهش هوام طلا کنند مفید افتد صفت آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی
و قرص اندروخون هریک بست و چهار مثقال افیون و دارفلفل هرکدام بست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری
دارچینی ورق گلسرخ ایرسا غاریقون رب السوس دهن بلسان هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند
فطراسالیون فیطافلیون فودنه جبلی فراسیون قسط مر اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کندر مشکطرامشیع
فقاح اذخر صمغ لحم سلیخه سنبل الطیب جعده هریک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سیسالیوس حرف بابلی
کمادریوس نانخواه کما فیطوس سنبل رومی عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شیح جبلی
ورق ساذج جنطیانا رازیانه هوفاریقون طین مختوم زاج محرق حماما وج حب البان

حب البان فحیره صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا هریک چهار مثقال و وقوقسه مقل الیهود حجر الیهود جاوشیر سکبینج
جندبیدستر بادآورد قنطوریون باریک اذراوند مدحرج هریک ده مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی
عتیق بی غش سه رطل و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره در شراب چهودی بخیسانند و ادویه
کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند و در عسل و شراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو نسازند
و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سالی استعمال کنند و بعضی بعد از پنجسال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی
دوازده سال قرص اسقیل آنرا عنصلی نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق
او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند پس آن خمیر از عنصل بدر کنند ولب آن را سحق نمایند و با
همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند و دست بروغن گل بمالند و آنرا قرص سازند قرص
اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فوه بلسان اسارون عود بلسان قسط جعده حماما هریک
شش مثقال نقاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارچینی هریک دوازده مثقال قحوان بست مثقال بکوبند
و بحریر بربیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ مویزی بسرشند و دست بروغن بلسان یا روغن کدو چرب سازند
و آنرا قرص سازند قرص افعی افعی جوان ماده اشقر سر پهن جاحبل کنند و ماده را بدان بدانند که او را
چهار نیش بود و نر را دو نیش بود و جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر برداشته و چشم او سرخ بود
باید که در بهار صید کنند و از مواضعی که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب صید نکنند
و آنچه که اسود و ارقم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت یکدفعه
جدا کنند و بیندازند و مابقی را پوست بکشند و شگافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نهند و آب در و
بریزند و نمک و شاخهای شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و
گوشت خالص در هاون سنگین بدست چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و باهم بسایند و با آن
مرق بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب
بر و نتابد و در آوند نمانند و در ظرف آبگینه بکنند و نگاهدارند تریاق غزغزه قایم مقام تریاق کبیر باشد
صفت آن حماما سنبل هندی ساذج لک ماميثا قرنفل دارچینی ریوند فیمولیا قسط مرجنطیانا هریک دوازده مثقال
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل زرق هریک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون
قردمانا فرفیون فیون نارزدین شگوفه رز گل باقلا تخم کرفس کوهی فطراسالیون دوقو افتیمون سنبل الطیب شقه

هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل سیاه سی مثقال بذر البنج بست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال و اترنج سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بست وچهار مثقال قفاح اذخر چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال و رق ترنج سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند وصمغها در شراب حل کنند باسه چندان ادویه عسل بسر شند و بعد از ششماه نیم مثقال تا یکمثقال تناول کنند

تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صفت آن جنطیانا زراوند حب الغار مر متساوی بکوبند و باسه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد **تریاق الانفع** صفت آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا هر یک ده درم مرافیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جندوار عنصل هر یک چهار درم ناردین جاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم بکوبند و باسه چندان عسل بسرشند و بعد از ششماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و استرخاء واختلاف اخلاط را مفید بود و اشتها آرد و درد سر زائل کند و جنین را از اسقاط نگاهدارد و چشم روشن کند **مثرودیطوس** از تریاقهای بزرگ هست و منافع بیشمار دارد و سده کبد و اورام و رطوبات بطن و نفخ و وجع معده و امعاء را مفید بود و مقوی باه و مفتت حصات و دفع مضرت نهش هوام و کلب الکلب را مفید بود صفت آن سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه سورنجان جعده سیر کوهی و اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان بوزیدان فربیون مقل هر یک هفت درم اسارون سقنقور انیسون وج سکبینج چهار درم و نیم سنبل کندر خردل سفید حرف بابلی عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس قنه علک البطم مورد فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر جاوشیر ساذج هندی میعه هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کتیرا هر یکده درم فستق ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی قردمانا فطراسالیون افیون بذرالبنج ورق گل مشکطرامشیع تخم رازیانه هر یک پنجدرم ادویه بکوبند وصمغها در شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشند و مثقالی بعد از ششماه بخورند **بزرگ دارو** شبیه است به تریاق بجای فلونیا در قولنج نافع باشد و منافع بسیار دارد صفت آن زعفران بذرالبنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک بست درم سنبل میعه سائله هر یک دوازده درم ساذج قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یکدرمی تخم سپندان غاریقون جا قرقرحا دار فلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یک ده درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هر یک بست درم

چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقیکه دفع زهر کند صفت آن انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب
خشک سی درم سیر بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول کنند بی تاخیر اعراض
زراوند طویل و مدحرج هر یکی دو درم و نیم افیون سپندان تیره هر یکی سه درم شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم بکوبند
و بعسل و آب جرجیر بسرشند و مثقالی تناول کنند باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته بسد عود خام
گاوزبان هر یکی ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم فرنجمشک افتیمون
ورق گلسرخ هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یکی دو درم ساذج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی
هر یک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یک مثقال تناول کنند مفرح یاقوتی
لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بالنگو بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یکی
دو درم ورق نقره مثقالی حجر لازورد دو درم و نیم مثقال عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان
بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب یک درم طباشیر صندل سفید ورق گلسرخ هر یک پنج درم ساذج زرنباد
درونج هر یکی درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم آمله بلیله کابلی هر یک بیست درم گلاب و قند هر یکی
نیمی شراب سیب و آب انارین هر یک بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هر یکی ده
درم زرنباد و قاقله کبابه هر یک پنج درم نارمشک عود اشنه ساذج هر یک سه درم زعفران مصطگی هر یک مثقالی عنبر اشهب
دو درمی مشک نیم مثقال ورق نقره پنج درم آمله در آب بجوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و بلیله
بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یکی درمی کشنیز خشک صندل هر یک پنج درم تخم تورک مغز تخم
خیارین و کدو هر یک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هر یکی دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند
آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یکی سه درم کشنیز خشک صندل هر یک پنج درم
تخم تورک مغز تخم خیارین کدو هر یکی دو درم سک یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر خفقان
سهری را نافع بود گاوزبان درونج هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را
مفید بود مصطگی دارچینی فلفل دارفلفل نانخواه فرنجمشک بادروج ساذج هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم کهربا لولو
طباشیر هر یکی دو درم و نیم بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران پنج درم بکوبند و بعسل بلیله بسرشند دواء المسک
حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمن ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جند بیدستر
اشنه هر یکی سه درم لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقراض چیده هر یکی سه درم و نیم زنجبیل دارفلفل هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بعسل

قند بسرشند دواء المسک خفقان سوداوی سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح حاره و صرع صبیان و رطوبت
معده و آماس حنجره را نافع افتد سنبل مر مشک ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم
صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک بست درم ریوند چینی شش درم جند بید ستر دو درم و نیم و مر را در آب گرم حل کرده
بعسل خام سه وزن بسرشند انوشدارو مقوی قلب معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن بود و
بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنباد دارچینی
قاقله هیل جوز بوا لبسباسه هر یکی دو درم مصطکی قرنفل اسارون رومی هر یک سه درم بکوبند و بیزند و آمله یکرطل در
رطل آب بجوشانند تا بثلث آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آرند و ادویه کوفته در آن بریزند و بچوب بید
بزنند فلونیا رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هر
یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
زفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه
درمی بخورند فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت استقاط را نافع بود فلفل سفید بزر البنج
هر یک بست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل مر عاقرقرحا فرفیون هر یکی دو درم جند بید ستر زرنباد
درونج هر یک نیم درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند باب چهارم در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد ص
هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترید هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال باشد معجون ترید قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود ص سقمونیا یک مثقال
ترید ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نار مشک قرنفل فلفل هر یک دو درم شکر ده مثقال مجموع بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان سعتر فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک
هر یک دو درم و نیم سورنجان سه درم ترید سفید پانزده درم روغن بادام هفت درم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد
و پنجاه درم بسرشند شربتی یک درم تا پنج درم بیاشامند معجون خیارشنبر
ترید بست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه انیسون مصطکی پنج
درم رب السوس هفت درم عسل خیارشنبر صد درم فانیذ پنجاه درم روغن بادام
بست درم بکوبند و بعسل و فانیذ بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار

بول کند صفت آن تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و
بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصات و رمل پاک گرداند عقرب
سوخته سه درم و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دارفلفل هر یک دو درم بیخ کاکنج هر یک پنجدرم
جند بیدستر چار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دانگی باشد معجون حلتیت تپ ربع و گزیدن عقرب و رتیلا
مفید بود صفت آن حلتیت فلفل مرو رق سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد
معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن بزرالبنج کرفس رازیانه هر یک هفتدرم مغز
تخم خیارین تخم حماض افیون مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب
کاکنج بیست و پنجعدد کتیرا چار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران
قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطگی قرنفل
سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم شکر سفید نیمقند
درم بکوبند و باسه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون فلاسفه آنرا مادة الحیوة
نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ
روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید و اشتها آرد صفت فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله
بلیله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هر یک دو درم مویز املا کوفته سه درم مجموع
کوفته بعسل سه چندان بسرشند معجون برشعثا اوجاع قولنج و درد دندان را مفید بود صفت فلفل
سفید و سیاه هر یک بیست درم بزرالبنج افیون مصری هر یک دو درم زعفران پنجدرم فرفیون سنبل عاقرقرحا
هر یکمثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون
مشک وجع برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید صفت مشک سلیخه سنبل ساذج هندی لک یوند
جنطیانا هر یکدو درم زعفران نانخواه کرفس مصطگی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک نیمدرم بکوبند و سه چندان
ادویه عسل بسرشند شربتی یکدرم باشد معجون ورد اورام صلب کبد را مفید بود ورد گل چهار درم
سوسن آسمانجونی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران مر هر یک نیمدرم کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون راحت درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید صفت مصطگی فلفل
دارفلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا سقمونیا سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتی

یکمثقال باشد معجون وجع دمعه و سیلان اشک را مفید بود صفت آن وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند
و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه
و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن مغز بادام و جوز و جلغوزه و حب الخضرا و فندق
فستق نارجیل خشخاش تودری سرخ و سفید کنجد تخم گندنا و جرجیر و پیاز و شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل
و دار فلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم ملبون با عسل سه چندان ادویه بیامیزند مثقال
تا دو مثقال تناول کنند معجون شاذریطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم
را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده و ضیق نفس و اوجاع
سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران
دارچینی وج مصطکی حب بلسان فرفیون فلفل دار فلفل جنطیانا مرمکی قفاح اذخر حماما هر یکده و درم قسط کمادریوس
افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه
چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس
و مفاصل و عرق النسا را مفید بود ص سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره بنج کبر زیره کرمانی
شیطرج هر یکده و درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا زبد البحر فلفل سپید کشنیز خشک
نمک هندی سعتر هر یکده درم و نیم ورق گل محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت درم
عسل صد و پنجاه درم شربتی یکدرم تا پنجدرم باشد معجون بلاد رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض
بارده را مفید بود ص زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یکده درم ورق سداب حلتیت جنطیانا
رازیانه حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنجدرم عسل بلادر پنجمثقال ادویه بکوبند و بروغن جوز
یا بادام ملوث کنند و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد سنجرینیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظ و سوء الهضم
و سوء الاستمرار و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود ص جندبیدستر افیون دارچینی اسارون دوقو
هر یکدرمی فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از
شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو
گرداند و باه بیفزاید صفت هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه
شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یکده درمی بکوبند و بروغن بادام

ملوث گردانند وبعسل بسرشند ومثقالی بخورند اطریفل کشنیز صداع وبخارات معده را مفید بود وصفت هلیله زرد
هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک متساوی بکوبند وبعسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض سوداوی را
مفید بود وموی اسیاه گرداند ودیر سفید شود صفت هلیله کابلی ده درم سنا مکی افتیمون تربد هریک پنجدرم
شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک هندی هریکیک دو درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی مثقال باشد اطریفل
مقل بواسیر را مفید بود وصفت هلیله کابلی بلیله آمله هریک ده درم بکوبند مقل شش درم در آب حل کنند
وباعسل بیامیزند وادویه بدان بسرشند اطریفل صغیر هلیله کابلی بلیله آمله متساوی بکوبند وبروغن
بادام ملوث گردانند وبعسل بسرشند ومثقالی بخورند اطریفل که برص وامراض بلغمی را مفید بود هلیله کابلی
بست درم بلیله آمله هریک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد سافج زنجبیل هریک پنجدرم بسفایج
اسطوخودوس هریک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا جوزبوا هریکدو
درم فلفل دارفلفل دار مشک هریک چهار درم بکوبند وبعسل بسرشند وچهار درم تناول کنند آخر کرم
دراز وکدو دانه را بکشد صفت برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل هریک پنجدرم قنبیل ترمس
شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی خردل سفید شحم حنظل سعد راسن هریک دو درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی دو درم
باشد آخر عرق مدنی را مفید باشد صفته هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند وبعسل بسرشند شربتی
سه مثقال باشد باب پنجم در اشربه ولعوقات ومربیات وربوبات وسکنجبینات شراب بنفشه تپ
صفراوی وسعال وذات الجنب وذات الصدر را مفید بود وتلیین طبع وادرار بول کند وسینه را نرم سازد
صفت آن برگ بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند وصافی کنند وهر یکمنی را ده من قند بچاشنی نهند
وبقوام آرند شراب نیلوفر مبرد ومرطب صداع وسعال گرم وحمیات صفراوی را مفید بود صفت آن
همچون صفت شراب بنفشه است شراب عناب غلبه دم ودماشرا وحصبه وجدری را نافع باشد صفت عناب گرگانی
یکرطل در چهار رطل آب بجوشانند وصافی کنند وباقند بقوام آرند شراب به مقوی قلب ومعده وقابض وتشنگی بنشاند
صفت به ترش رسیده دو پاره کنند ودانه از آن بیرون آرند ودر هاون سنگین بکوبند وبجوشانند وصاف کنند و
باقند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب ومعده قابض ومفرح بود ودفع اسهال بازدارد وتشنگی بنشاند ودر آنزا تپ
دهند شراب انار صداع وتشنگی وقی صفراوی را مفید بود ومقوی معده باشد صفت آب انار مز بگیرند وباقند
چندانکه مذاق آخوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود وتسکین عطش وتلیین طبع کند

که اول در روغن بادام
یا روغن گاو چرب کنند
بعد از آن اطریفل سازند
تا از ضرر محفوظ باشند

صفت آن ورق گلسرخ تازه چهار من در خمیر کنند و ده من آب گرم بر آن بریزند و شبانروزی بگذارند پس یک بدست بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند سنجانی بنهند و بقوام آرند آنرا شراب ورد دیگر گویند و اسهال و فائده او بیش بود **شراب فواکه** مقوی قلب و معده و اشتها بود و صفراوی را مفید بود صفت آن به و سیب ترش و امرود و انار ترش و زرشک زعرور و ریواج و ترشی را بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب ریباس** اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت آن ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب توت** اوجاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند که گفته شد **شراب خشخاش** سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست بمالند تا شیرهٔ آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمان فرو گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بر آن ریزند و بر هم زنند و فرو گیرند و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند **شراب صندل** صندل سفید بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن در یک من گلاب شبانروزی بخیسانند پس بآتش نرم بجوشانند و بدست بمالند تا بنیمه آید صاف کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب نعناع** غثیان و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید با دو رطل قند بقوام آرند **شراب زوفا** ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ مهک زوفا خشک هر یک هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب دینار** شرابی بسیار خوب است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث در صره بسته پنج درم تخم کاسنی پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیمکوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند تا بچهار دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از انکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن بریزند

بزوری پوست بیخ کاسنی بست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هفتدرم
تخم رازیانه پنجدرم سه تخم ده درم مجموع نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا به یک من آید و با
یکمن قند بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث و نزف دم را مفید بود
و کبد و معده را تقویت دهد صفت آن انجبار هفت مثقال قرظ پنجمثقال صندل سفید و سرخ هریک چهار
مثقال صندل بسوهان بسائیند و باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس**
امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان هریک ده درم عود الصلیب
بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هریک پنجدرم سپستان سی عدد مویز طائفی بست درم و
گل بنفشه هریک هفتدرم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند آخر صمیم
و سده دماغ را مفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنجدرم بالنگو گاوزبان هریک پنجدرم
همچنین قند یا عسل رطلی بقوام آرند **شراب افسنتین** سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت
آن افسنتین صد درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صاف کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند
و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب عسل هریک نصف رطل مجموع باهم ضم کنند و به قوام آرند **شراب**
یخته جوش جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار
بول نافع باشد صفت آن آب انگور صد من گوشت بره فربه پخته بست من در دیگ کنند و بجوشانند
عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوزبوا هریک پنجدرم قرنفل بسباسه هیل کبابه زرنباد سعد هریک
سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هریک درمی مجموع نیمکوفته در کیسه کنند و در دیگ
اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی بالنگو و نعناع نیز بریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست میمالند
و می افشارند بعد از آن فرو گیرند و صاف کنند و مشک دو دانگ و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر آن
ریزند و پنج من قند یا عسل بقوام آرند **طلیه** ضعف معده و کبد و قی و تشنگی را مفید بود صفت آن به رسیده
پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین و سنگین بکوبند و بست من آب از آن بگیرند و ده من شراب
صاف بستانند قرنفل به شبانروزی بر آن خیسانیده صاف کنند و آن قرنفل را با آب بشویند چنانچه هیچ اثر از
طعمی نماند و بر هر دو آن آبها باهم گرد در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیمه آید پس دیگر بار بپالائید و با پنجمن قند یا عسل
در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی هریک سه درم مصطکی زنجبیل هریکدرمی

سه قرظ بفتح اول و سکون ثانی و طاء حطی نوعی از برگ سبست و بکسر اول نوعی از کرات است
١٢ افسنتین بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و سکون
نون و کسر فوقانی و تحتانی
و نون ثانی فارسی
اینجا سقط از کاتب واقع شده
از و را اول الباب
در موضع دیگر است
صحیح است
الفاظ الادویه ١٢

ونیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست بمالند تا قوت آب دهد پس بیرون آرند
و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند اما رب و فواکه چنان باشد که آب آن
بگیرند و بشیرینی بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن
آلو سیاه در آب بجوشانند و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر رب و بدین طریق
گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه
سفید رطلی با نیم رطل آب و با یکمن قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقاء و سوء القنیه و
حمیات حاده را مفید بود صفت آن تخم کاسنی پنجدرم تخم خیار بادرنگ تخم خربزه ده درم پوست بیخ کاسنی ده درم
پوست بیخ رازیانه پنجدرم و نیم کوفته در سه رطل آب و رطلی سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند
و ثفل بدست بمالند و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و
ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنجدرم
پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفتدرم غافث و ریوند هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین
بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم تخم خیار بادرنگ ده درم پوست بیخ کاسنی هفتدرم پوست
بیخ رازیانه پنجدرم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بگشاید و ناقه را مفید بود
صفت یکمن آب به و یکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی
و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و لیثرغس و امراض بلغمی را مفید باشد صفت سرکه عنصلی ده من شراب صافی
دو من عسل سه من در ظرفی کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل هر یک
ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنجدرم نیمکوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند بعد از آن
صافی کنند و نگاهدارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشگافند و خارج و داخل آن پاک کنند و از آن
یکمن با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید
بود صفت آن آب انار مزینج من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یکمن و گلاب سی درم باهم
بیامیزند و هر یکمن از آن با یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین ریوندی اوجاع و سده کبد را
مفید بود و طبیعت نرم کند صفت آن ریوند چهار ده درم غاریقون تربد بسفائج تخم کاسنی هر یک هفتدرم
زنجبیل یکدرم نیمکوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان

سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود صفت آن سپستان دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز تخم خیار شنبر
پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا به یکمن آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و سعال
مزمن را مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند صفت زوفا ایرسا هر یک بست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا بر طلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند صفت حب الرشاد
ده درم بیخ مهک چهار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم نیکوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به رطلی
آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر سل و قرحه ریه را مفید بود صفت صمغ عربی قاقله هر یک
شش درم نشاسته کتیرا هر یکده درم طباشیر کبود چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار مقشر هفت درم قند شصت
درم بکوبند و با رطلی عسل و بست درم روغن بادام بیامیزند و بقوام آورند لعوق حلبه سعال و خشونت
حلق و حنجره را مفید بود صفت صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس هر یکده درم مغز تخم کدو مغز بادام
مقشر هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بست درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند بقوام آرند لعوق
عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود صفت عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون
زوفا هر یکدرمی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه قروح ریه و نفث دم و سعال
بلغمی را مفید بود صفت جلغوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزرک بریان کرده و
حزما دانه بیرون کرده هفتاد درم باهم بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در میان عسل گرم ریزند لعوق
رب السوس سعال مزمن را مفید بود صفت رب السوس کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند
و در میان عسل ریزند ماء الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقاء و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت
پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنجدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک چهار درم
مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان اسارون جنطیانا هر یکدو درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم
سلیخه سپندان هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده بست درم در سه من آب بجوشانند تا بایکمن آید
با یکمن قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود و طمث بکشاید صفت بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و فطوریون و قیق عود فاوانیا حب الرشاد
هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود صفت بیخ کرفس و کبر هر یک پنجدرم تخم
تخم خیار هر یک هفت درم برسیاوشان بادیان دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید باید

مهک بیخ نبلک لفظ فارسی است در زبان تازی اصل الکبر گویند و در جوهر انشیند نقل گفته اند که ما رهما از او دست میدارند و خود را بسیار بر آن میمالند

٢٠٨

لعوق بالفتح دارو کذا فی المنتخب ... تقویت ... تحفه

آرند و پنجدرم معجون الیهوه بگویند و باآن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا
و حمیات بلغمی را مفید بود ص پوست بیخ کرفس و رازیانه هریک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر هریک پنجدرم
مصطکی سنبل هریکدرمی و نیم لک مغسول عود بلسان هریک دو درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین رومی گل سرخ
هریک سه درم مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا به یکمن آید با یکمن قند بقوام
آرند **گلقند** مقوی معده و دافع بلغم ص ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن
قند در اجلات سایر زند و بر سر آن بریزند و در آفتاب نهند و هر گاه کم شود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد
و گلنگبین نیز چنین سازند **خمیره بنفشه** سر بنفشه نیم کوفته کنند و نیم من از آن با یکمن شیره قند بیامیزند
و در آفتاب نهند **سیب مربی** مقوی قلب و معده بود ص سیب شیرین پنجاه عدد و پوست باز کنند
و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون
پاک سازند **بادام مربی** سرفه و نقصان باه را مفید بود صفت مغز بادام مقشر در دوغ شبانه
بخیسانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند **هلیله پرورده**
معده را تقویت دهد و کبد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض
سوداوی را مفید بود ص هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب خاکستر بر سر آن ریزند و هر سه
روز آب خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با کفی چون کوفته بجوشانند
تا جو پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در رو میگ سوراخها کنند و در ظرفی چینی یا کاسی نهند و عسل
کف گرفته یا شیره قند بر سر آن بریزند و بگذارند و بعد از بیست و دو روز باز عسل بر سر آن ریزند و
یکبار دیگر بجوشانند و بخورند **زنجبیل پرورده** زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند
آنگاه پاره کنند در آب و عسل بجوشانند تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند
تا پرورده شود **شقاقل مربی** باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود ص شقاقل ده روز در
آب خیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند **ترنج مربی** مقوی معده و مفرح
باشد ص ترنج را پاره کنند و ترشی از آن بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر باشد
و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا پخته شود آنگاه در ظرفی کنند و عسل بر سر آن بریزند
جوز مربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل آنرا

۲۰۹

ودر عسل بجوشانند و در ظرفی کنند **باب ششم در جوارشات** **جوارش عنبر** خفقان و سوء هضم

و اوجاع رحم را مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل

قرفه قرنفل زعفران هر یک ده درم اشنه عنبر مصطگی هر یکدو درم جوزبوا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند و بریزند

و بعسل بسرشند و در میان قند بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی یک مثقال تا پنجمثقال باشد

جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج بگشاید و باد بشکند ص به رسیده یکرطل پاره کنند

و در دو من خل خمر یا شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام

آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یکدو درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطگی پنجدرم

سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و در آن میان ریزند تا باهم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگی

یا تخته که برائی اینکار باشد پهن کنند و بعد از آنکه آنرا جرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکارد

پاره کنند و شربتی پنجمثقال باشد **آخر** به راد خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار

درم از آن با یکدرم سقمونیا و پنجدرم فلفل و پنجدرم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یکدرم باشد

جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صفت آن به رسیده دو من کوفته

در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با همین قند بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل

هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه و رزمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد شربتی

یکمثقال **جوارش تمری** قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی زیره کرمانی

فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یکده درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنجدرم مغز بادام برگ سداب ده درم

بکوبند و خرما نیک از بیرون کرده بست درم انشارونزی در خل خمر خیسانند تا حل شود و بپالائند و با

عسل بیامیزند و ادویه با آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **جوارش کافور** ضعف معده و سوء

استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک قرنجمشک

قرنفل فلفلموئه کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود **جوارش عود** تقویت

معده و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر

یکدرم عود فلفل هر یک پنجدرم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد **جوارش سنبل** سنبل

تخم کرفس انیسون مصطگی هر یکدرم عود دو درم بسباسه قرفه بلیله کابلی قرنفل فرنجمشک یکدو درم و نیم جوزبوا یکدرم

مرماحوز سه درم ورق گل قصب الذریره هریکدو درم ونیم جوارش مصطکی برودت معده وکبد وسوء هضم وریاح
وسیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطکی هفت درم بکوبند وبا رطلی قند بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی
وسوداوی وبرودت معده وفواق بلغمی را مفید بود صفت آن زیره کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانیده
وخشک کرده بریان کنند چهل درم از آن با ورق سداب فلفل وزنجبیل هریک سی درم بوره ارمنی ده
درم بکوبند وباسه چندان عسل یا قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش بلادر ذهن وفکر صافی
کند ورنگ روی نیکو گرداند وبرودت واوجاع معده ونسیان را مفید بود صفت آن فلفل دارفلفل
هلیله کابلی بلیله آمله جندبیدستر هریک چهار درم قسط حب الغار شکر طبرزد هریک دوازده درم بکوبند وبا
عسل بلادر روغن گاو هریک پانزده درم بیامیزند وبعسل بسرشند وبعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش
اترج هضم طعام کند ورنگ روی وبوی دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج ده درم قرنفل جوز بوا
فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هریکدرم مشک دانگی بکوبند وبعسل بسرشند جوارش
مقلیاثا بواسیر ومغص وزحیر را مفید بود صفت آن حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان
کرده هریکدرم مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده پنجدرم بگلاب بسرشند جوارش
سماق اسهال باز دارد صفت آن سماق ده درم دانه مورد پنجدرم انار دانه ترش وشیرین هریک سه درم
صمغ عربی گلنار هریک شش درم بکوبند وبگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش مشک خفقان
وضعف قلب ومعده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هریک
ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند وبعسل بسرشند جوارش سقنقور مقوی باه وکلیه
بود صفت آن تخم هلیون وپیاز وشلغم وشبت وگندنا وتخم گزر وجرجیر وانجره وترب هریک سه درم حبة الخضرا
لسان العصافیر پنجدرم چلغوزه حب الرشاد اسقیل بریان کرده هریک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان
دارفلفل هریک پنجدرم جوزبوا بهمنین دارچینی هریکدو درم سقنقور پنجدرم فانیذ بوزن
جمیع ادویه بکوبند وبعسل بسرشند شربتی دو درم جوارش مسمن بعد اسیر وهضم طعام را مفید
بود وقوت باه بدهد صفت آن زنجبیل فلفل هریک دو درم دارفلفل سی درم فانیذ یکمن ونیم جوز کنجد
مقشر هریک پنجاه درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران
برودت معده وکبد را مفید بود وقولنج بگشاید وطبع نرم کند صفت آن شیطرج زنجبیل نانخواه مشک فلفل دارفلفل

قاقله صغار و کبار قرنفل سانج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس انیسون هر یک شش درم
افتیمون تربد هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم جندبیدستر شش درم قند بست درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش کندر جمع برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل
دارفلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل
جمیع بکوبند و بعسل بسرشند اخر کندر شصت درم فلفل دارفلفل هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک
شش درم باهم ضم کنند برودت معده و عدم اشتها و اسهال معوی و سلس البول را مفید بود اخر
کندر گلنار فلفل سنبل پودنه کاشم نانخواه انیسون طبلیه سیاه چهار درم شونیز دو درم عسل سه وزن
ادویه شربتی سه درم جوارش فلافلی برودت و اوجاع معده و سوء اشتها و وسواس و جشاء حامض
و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود صفت فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک بست درم عود و بلسان ده درم
حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون سیسالیوس راسن هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی دو درم باشد باب هفتم در قرصها و مسهله و غیره قرص طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات
و سعال و تشنگی را مفید بود صفت طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ
خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند شربتی یک مثقال باشد اخر ورق
گلسرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یکده درم نشاسته سه درم بکوبند و بآب ترنجبین بسرشند
قرص طباشیر معتدل حمیات حاره و لهیب و عطش را مفید بود صفت آن طباشیر زرشک ورق
گلسرخ هر یک درمی و نیم مغز تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ
بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند قرص طباشیر بیست ورق گل پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم
نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد اخر صمغ عربی تخم حماض بریان
کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گلسرخ سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک درمی و نیم بکوبند و بلعاب بهدانه
بسرشند و قرصها سازند قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و ورام کبد و معده را مفید بود صفت آن عصاره
زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی
مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هر یکدو درم زعفران یکدرم بکوبند و بآب ترنجبین بسرشند اخر
زرشک انه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل پنج درم ریوند

سنبل هر یکدرمی بکوبند و با سکنجبین بسرشند قرص کهربا نفث الدم و نزف دم را مفید بود صفت آن خشخاش سفید
مصطکی کهربا هر یکدرم و درم زعفران دو درم بکوبند و با آب بسرشند قرص گلنار اسهال و نزف دم را مفید بود
صفت آن سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی متساوی بکوبند و با آب گلنار بسرشند قرص بنجنکشت سده کبد و طحال
را نافع بود صفت آن بنجنکشت تخم کاسنی و ترک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و بسکنجبین بسرشند قرص
افسنتین سده کبد و طحال و عسر البول و امراض بلغمی را مفید بود صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون
بادام تلخ متساوی بکوبند و با آب قراح قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود صفت
آن ورق گل هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یکدرمی بکوبند و با آب بسرشند قرص ورد
کبیر اوجاع معده و سوء هضم و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورد عود سنبل مصطکی اذخر
دارچینی افسنتین هر یک یکمثقال بشراب بسرشند شربتی دو مثقال باشد آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را
مفید بود صفت آن ورق گل شش درم بنجنکشت چهار درم سنبل یکدرم قرص ریوند حمیات مزمنه و اورام
کبد و طحال را مفید بود صفت آن ریوند چینی شش درم روناس لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره
غافث هر یک دو درم بکوبند و با آب بسرشند قرص کافور حمیات حاده و دق را مفید بود صفت ورق
گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و ترک و بیخ مهک ترنجبین هر یک هشت
درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنگو بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم
بود و صداع و درد را مفید بود صفت بنفشه دو درم تربد یکدرم بیخ مهک رب السوس هر یک یکدرم هلیله زرد
نیم درم سقمونیا بریان نیم دانگ بکوبند و با آب بسرشند و این شربتی باشد آخر مسهل بلغم و صفرا بود صفت
آن بنفشه دو درم رب السوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی جمله یک شربت آخر رب السوس بنفشه
ده درم تربد بیخ مهک هر یک سه درم بکوبند و با آب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل اورام
کبد و معده را مفید بود صفت آن فقاح اذخر سلیخه و ریوند قصب الذریره سنبل هر
یک سه درم زعفران انیسون قسط فلفل هر یک یکدرم مصطکی مقل کندر هر یک دو درم اشق
نیم درم شربتی یک مثقال قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت تخم کرفس شهدانه
هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام افیون هر یک سه درم کاکنج
بیست عدد تخم خیارین مقشر هشت درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص

۲۱۳

خشخاش قروح سینه وریه و وجع آن مفید بود ص ورق گل صمغ عربی هریک چهار درهم نشاسته کتیرا بیخ مهک
هریک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هریک سه درم طباشیر پنجدرم **قرص** گل ارمنی
که سل و نفث دم را نافع بود صفت گل ارمنی نشاسته گلسرخ هریک ششدرم سرطان سوخته ده درم کتیرا
طباشیر شادنج هریک نیمدرم بیخ مهک سه درم بکوبند و بآب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم **آخر** تخم
خیارین مقشر پنجدرم تخم توری بیخ مهک هریک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هریک دو درم نشاسته
کتیرا هریکدرمی **باب ششم** در حبها **حب ایاره** تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته
و سبل و غشاوه را مفید بود صفت ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل هریکدرمی غاریقون انیسون هریک
نیمدرم شحم حنظل نمک هندی هریک دو دانگی و نیم بکوبند و بآب ازیانه بسرشند و این شربتی باشد **حب**
ذهب اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود ص صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله
زرد ده درم گلسرخ پنجدرم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هریک سه درم بکوبند و بآب قراح بسرشند شربتی
دو درم باشد **حب شبیار** صبر سقوطری سه درم تربد مصطگی پوست هلیله زرد ورق گل سرخ هریکدرمی
بکوبند و بآب بسرشند شربتی دو مثقال باشد وقت خواب **حب قوقایا** صبر سقوطری مصطگی عصاره
افسنتین هریک دو درم سقمونیا شحم حنظل هریکدرمی بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال **حب**
صبر اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ و معده کند از بلغم ص صبر سقوطری مثقال
تربد یک درم حب النیل غاریقون انیسون هریک نیمدرم شحم حنظل ملح هندی هریکدانگی و نیم مقل کتیرا
هریکدانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند و حب سازند **حب سورنجان** مفاصل و عرق النسا را
مفید بود ص صبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره هریکدرمی سورنجان یکمثقال کتیرا شحم الحنظل هر
یک دانگی حب النیل غاریقون هریک نیمدرم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند و این
شربتی باشد **حب بنفشه** تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود ص بنفشه
دو درم تربد یکدرم رب السوس هلیله زرد هریک نیمدرم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیمدانگ
بکوبند و بآب قراح بسرشند و این شربتی باشد **حب** اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض جمیع
سوداوی را مفید بود ص هلیله زرد و کابلی هریک پنجدرم تربد هفتدرم صبر سقوطری ششدرم اسطوخودوس افتیمون
بسفایج غاریقون هریک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل عود هریکدرمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند

شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود ص هلیله سیاه بلیله آمله هر یکی دو درم بکوبند و
مقل شش درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و
سوداویه را مفید بود ص صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافث متساوی بکوبند و بآب بسرشند شربتی
یک مثقال باشد حب سکبینج قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت سکبینج تخم
کرفس انزروت هلیله زرد هر یک پنجدرم تربد هشت درم شحم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم
حب اسطمخیقون کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند ص هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین
غاریقون سقمونیا سه درم افتیمون پنجدرم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس اسارون
انیسون هر یکی دو دانگ بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری
حب النیل هر یکی درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب
افتیمون مسهل سودا بود صفت افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس
بسفایج هر یکی درمی نمک هندی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب افاویه قولنج بگشاید و
بادها بشکند و طبیعت نرم کند ص زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی هر یکی درمی و نیم سقمونیا
سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند مقدار نخودی و هر یک حب از آن نوبتی اسهال کند حب
شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید ص تربد ده درم صبر سقوطری
بست درم زنجبیل قرنفل خردل سفید شیطرج هر یکی دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یکی درمی
فانید چهار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج اعلال سر و معده را مفید
بود ص ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی
دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارج فیقرا هر یکی درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم
بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را که از حرارت بود مفید افتد مغز بادام
مقشر تخم خیارین بنفشه نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یکی درمی رب السوس دو درم باقلی سه درم بکوبند
و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند مقدار نخودی زیر زبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید
افتد صفت آن مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب
بهدانه بسرشند حب بوی دهن خوش کند ص جوزبوا قاقله قرنفل فوفل کافور دارچینی

۲۱۵

خولنجان هریکدرمی بکوبند مشک انگی بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند وحب سازند آخر بوست ترنج
ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوزبوا نانمشک هیل زنجبیل کبابه بسباسه حد هریک ده درم مشک یکدرم
بکوبند و بآب بسرشند وحب سازند باب نهم در ایارجات ایاره فیقرا امراض سر و معده و قولنج
و اوجاع مفاصل و فالج ولقوه را مفید بود ص مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه
دارفلفل دارچینی عود بلسان هریکدو درم صبر سقوطری مثل جمیع بکوبند و باهم بیامیزند و یک مثقال از آن
استعمال کنند ایاره جالینوس شحم حنظل غاریقون بعصل العنصل بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه
بوغاریقون فربیون شانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هریک هفت درم سکبینج
زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارچینی جاوشیر جند بیدستر دارفلفل فطراسالیون هریک چهار درم مقل
و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر اسطوخودوس بسفایج و افتیمون و کمادریوس سلیخه هست و بعضی گفته اند که
صبر زعفران هریک چهار درم شربتی یک مثقالست ایاره لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظه
لزجه کند و سکته و فالج ولقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل
و برص و بهق و ضعف چشم و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه و اورام بارده و
سرطانات را مفید بود ص شحم حنظل پنجدرم بعصل العنصل بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا سازج خربق سیاه
سیر بری بوغاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جند بیدستر
مر فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل خطیانا اسطوخودوس هریکدو درم
افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود با
جلابی از افتیمون و بسفایج هریک سه درم زوفا سه درم پوست بلیله کابلی سه درم گاوزبان پنجمثقال اسطوخودوس
سه مثقال ایاره روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند ص شحم حنظل کمادریوس
هریک بست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هریک شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون
فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هریک دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی
دو مثقال تا چهار مثقال بود ایاره ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و
اوجاع حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلب کلب و تشنج و قولنج را مفید بود ص شحم حنظل بست و دو درم
فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کمادریوس هریک بست درم بعصل العنصل بریان کرده

٢١٦

زعفران خطیانا فراساالیون اشق جاوشیر هریک ده درم جعده دارچینی سکبینج مرسنبل اذخر فودنه جبلی زراوند
مدحرج هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال باشد بعد از شش ماه اگر بجهت کلب کلب
تناول کنند پنجدرم سرطان سوخته باد و یه ضم کنند واوجاع شکم و رحم را بآب سداب و وجع کلیه را بآب
کرفس ایارهٔ شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی و نیم
فاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما اسارون جاوشیر
حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم گندنا هریک سه درم گاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک
بالنگو تخم اترج نعناع هریک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد بعد از
ششماه ایارهٔ که مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود ص شحم حنظل ده درم ایارج
سلیخه فلفل سیاه و سفید هریک دو درم صبر مر زعفران هریک درمی سقمونیا ششدرم عصارهٔ افسنتین
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفات سفوف انار
دانه ضعف معده و امعا و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود ص انار دانه بریان کرده پانزده درم
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد سنجد پست کنار شاه بلوط کشنیز
بریان کرده قرظ هریک پنجدرم بکوبند و باهم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد
زیره موصوف پست کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هریک پنجدرم سک رامک هریک دو درم و نیم
سفوف مقلیا ثا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود ص حرف بریان کرده
سی درم زیره موصوف ده درم بزرک تخم گندنا باهلیله سیاه در زیت خیسانیده هریک پنجدرم مصطکی
دو درم مجموع بکوبند و مثقالی بآب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود ص بنگو
مورد رشک تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هریکده درم بکوبند و بروغن بادام
بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند و پنجدرم باگلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید
ص سماق انار دانه زرشک هر یک بریان کرده ده درم مورد پنجدرم خرنوب سه درم صمغ عربی گلنار هریکدرمی بکوبند
یک مثقال بخورند سفوف زرشک مقوی معده و حابس بود ص زرشک سماق انار دانه بریان کرده نانخواه زنجبیل آسنتین
یکدرم بکوبند و باپست مثقال قند بیامیزند سفوف بزور بادها بشکند ص نانخواه کرویا تخم کرفس انیسون هریکدو درم
قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل هریکدرم قند بست مثقال آخر اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود ص

زرنباد تخم کرفس هریکدرمی ناشخواه کنند بهریک سه درم جند بیدستر نیمدرم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند بست درم آخر سرعت خروج منی که از حرارت بود مفید باشد **ص** بنگو دو درم تخم توزک سه درم کشنیز یک درم بکوبند مثقالی بخورند آخر گویند پودینه چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هریک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود **ص** سورنجان ده درم سقمونیا یکدرم کبابه سه درم قندسی درم شربتی سه درم آخر اوجاع مفاصل و ضعف معده را نافع بود **ص** نعناع قاقله سنبل مرجد زسعد هریک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهرباء هریک درم خسک اذخر هریک درمی بکوبند و سه درم بخورند آخر سده صلابت طحال را مفید بود **ص** تخم کاسنی گزمازج هریک پنجدرم تخم پنجنگشت یکدرم و نیم بکوبند و دو درهم بیامیزند و دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زائل کند **ص** فطراسالیون سعد کمون هریک سه درم

باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات

مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود **صفت** سنا مکی هفتدرم بنفشه پنجدرم تخم کاسنی نیلوفر هریک سه درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه آلو گیلی هریک بست عدد تمرهندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هریک پانزده درم **مطبوخ هلیله** مسهل صفرا بود **ص** سنا پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفتدرم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هریک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه هریک بست عدد خیارشنبر ترنجبین هریک پانزده درم **مطبوخ افتیمون** مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود **صفت** آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و ورق گل افتیمون هریک هفتدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک چهار درم بالنگو گاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره سه درم تربد ده درم مویز طائفی ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا باد و رطل آید در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن اندازند تا سه جوش بزنند ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بست درم حل کنند **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد **صفت** آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفتدرم بلیله آمله هریک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو اسطوخودوس غافث هریک سه درم بسفایج نیمکوفته دو درم غاریقون یک درهم افتیمون ده درم **آخر** پوست هلیله کابلی و سیاه تمرهندی هریک ده درم بلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هریک چهار درم آلو سیاه بست عدد مویز طائفی

بست درم سنا کی هفت درم اسطوخودوس کما فیطوس بسفایج هر یک ده درم رازیانه قرنفل انیسون بادرنجبویه هر یک ده درم تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک ده درم ملح نفطی حجر لازورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیار شنبر اخلاط رقیق و صفرا حاد دفع کند صص پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنجدرم خیار شنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را مفید بود صص سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده درم بیخ مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم حب بنفشه نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود صص سنا هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه ترب هر یک پنجدرم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بست عدد گلقند خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که حمیات محرقه و ذات الجنب را بود صص سنا کی بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی خبازی هر یک سه درم شیر خشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را مفید بود صص افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب نهند و شب در جائی گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود صص پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم و سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود صص آلو سیاه آلو گیلی هر یک بست عدد عناب ده تمر هندی بست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند صص تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند آخر لقایا امراض حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند صص آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی بست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در

ظرفی کنند و آبگرم برآن ریزند و روز در آفتاب نهند و شب بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن
یا ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند باب دوازدهم در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند
صفت آن انجیر ده عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیمکوفته ده درم سبوس خشک
هریک کفی بنفشه پنجدرم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند
و آبکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود ص
حلبه بزرک هریک ده درم عناب انجیر هریک ده عدد سپستان بست عدد خطمی خشک بابونه شبت هریک
کفی نانخواه رازیانه هریک سه درم در چار رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند بوره یکدرم نمک
دو درم مقل نیمدرم عسل روغن کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء سفلی را مفید بود
ص مقل اشق سکبینج هریک پنجدرم جاوشیر جند بیدستر هریک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سیساليوس
هریک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هریک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بز بجوشانند تا به ثلثی
آید صافی کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هریک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حمیات حاده
را نافع بود ص جو مقشر نیمکوفته خطمی بنفشه هریک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی هریک بست دانه
روغن کنجد بنفشه ترنجبین هریک ده درم نمک بوره هریک نیمدرم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید بود ص
شاهتره قیصوم زراوند پنج کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا هریک ده درم
شحم حنظل مازریون هریک نیمدرم روغن کنجد بست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود ص
خشک بابونه اکلیل الملک شبت هریک کفی حلبه حرمل هریک هفت درم کندم انجیر خشک دانه
مجموع نیمکوفته هریک ده درم رازیانه تخم کرفس هریک درمی سقمونیا خطمی قنطوریون هریک پنجدرم
انجیر ده عدد سداب ترسلق هریک دسته عسل و روغن نبق و خیری و آبکامه هریک ده درم بوره ارمنی
یک مثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیمدرم حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید گردد ص پست کنار بلوط هریک
ده درم گلنار دانه مویز و ورق گل هریک پنجدرم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و آب لسان الحمل
پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم باده درم روغن گل بزنند اقاقیا یک درم بسد کاغذ
سوخته درمی نشاسته بریان کرده دم الاخوین هریک نیمدرم عصاره لحیة التیس نیمدرم بکوبند و با آن
ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید ص شحم حنظل یکدرم قنطوریون باریک پنجدرم

ورق سداب فوتنج دونه هر یک شش درم سعتر پنجدرم بجوشانند وصافی کنند عسل ده درم جندبیدستر سکبینج جاوشیر
هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک انیسون بره بید انجیر هر
یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم حنظل یکدرم بوره نیم درم آنکامه ده درم روغن زیت
پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده عدد سپستان بست عدد بنفشه چهار
درم انجیر ده عدد خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب چقندر سی درم روغن کنجد بست درم آنکامه ده
درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند **باب سیزدهم در شیافها و فرزجها** شیافی که قولنج را گشاید
ص جندبیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار اسپند متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی
نمک هندی شحم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود ص بوره زهره گاو قثاء الحمار
هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر محروری مزاج را نافع بود و در عقب مسهل
که قاصر باشد بکار دارند ص ترنجبین پنج درم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک دو درم
بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود ص سکبینج بوره مقل شحم حنظل برابر
بکوبند و با شکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بوره خطمی متساوی بکوبند
و بشکر بسرشند آخر نزیر و رفتن خون از مقعد باز دارد ص مرافیون کندر زعفران متساوی
بکوبند و بآب کشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بذر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یکدرمی بکوبند و بآب
بسرشند **فرزجه** که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر
مقل قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی میعه مصطکی روغن سوسن بابونه
غار بیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بخیسانند و بیه بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و بصوف
بردارند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت بیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطکی هر یکدرمی روغن بلسان
و سوسن هر یک سه درم شمع مقصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود ص مر اقاقیا هر یکده درم گلنار
صدف سوخته نشاسته قرط سوخته شب یمانی زعفران هر یکدرمی افیون نیم درم بکوبند و بآب بسرشند
و بردارند آخر مر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و بآب
لسان الحمل بیامیزند **فرزجه** که رحم طمث باز دارد صفت آن ورق گل پوست انار
مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند **فرزجه**

۲۲۱

که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان روغنناردین هریک سه درم قرنفل جوزبوا کتان سوخته هر
یکدرمی زنجبیله دو درم جندبیدستر نیمدرم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت وکرفس سداب
قنه سکبینج مصطکی مرحاما زیره قردمانا قسط میعه سائله سنبل علک انباط اشق جندبیدستر متساوی بکوبند
و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند آخر که دم طمث باز دارد صفت آن شب یمانی نیمدرم افیون بذر البنج
هریکدانگی آخر مرداسنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی هر مه بکوبند و شیاف سازند و بردارند
فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را
تنگ و خوشبو کند صفت آن سک زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند
تا آب آن بخود بخشد و خشک شود و آنرا پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع
فرزجه که فرج را تنگ کند صفت آن فقاح اذخر یکدرم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند
و بدان بمالند و خشک کنند و پاره از آن بکار میدارند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد ص مازو تخم
حماض هریکدو درم سرمه خبث الحدید یک نیم درم بکوبند جفت بلوط گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بان
ادویه بیالایند و استعمال کنند باب چهارم در ذکر روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد و جمیع امراض
بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود در شرب و ضماد آن اوجاع رحم و اختناق رحم را و در احلیل
چکانیدن کلیه و مثانه را سود دارد ص قصب الذریره ورق غار سعد عود بلسان سافج اذخر آن
ابهل مورد قردمانا مرزنجوش هریک بست درم بکوبند و در دیگی کنند و با شراب و آب چندانکه بر سر آن
بایستد و پنج رطل روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش بجوشانند پس صافی کنند و روغن گل و حماما و سلیخه و عصاره
مورد و تر و مر از یک هشت درم آب و روغن که اول صاف کرده اند شراب بجوشانند و صاف کنند
و سرد نمانند و بعد از آن جوزبوا پنجاه درم سنبل رومی قرنفل میعه هریک سی درم روغن بلسان شش
درم ادویه نیمکوفته کنند و آب و شراب و این روغن صافی در آمیزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود ص قسط قرفه اشنه
ایرسا میعه سنبل سافج هریک ده درم مر اسن عود بلسان سلیخه هریک پنجدرم مجموع نیمکوفته
شبی در سرکه جنبانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر
آن ریزند و بجوشانند تا آب برود روغن بماند آخر اوجاع و برودت کبد و معده

رامفید بود و تقویت عصب کند و موی برویاند ص قسطده ورم سلنجه شش شدرم ورق هر با خور شقت
درم و نیم کوفته شبی در شراب خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند و استرخاء مفاصل را مفید بود
ص ورق مورد تازه دوازده من و در ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن بریزند
و بجوشانند تا روغن باقی ماند اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اقوی بود آخر یا مورد
خشک بست رطل بکوبند و در شراب شبانروزی بخیسانند و بعد از آن بجوشانند و صاف کنند
و چهار رطل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه اوجاع کبد و ریاح را مفید بود صفت بابونه
تازه بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند
روغن افسنتین همچنین بگیرند آخر بابونه تازه یا خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا یکمن
آید پس صافی کنند و با یک من روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یک
من بادام مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود انگاه
بادام را روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل بدست
بمالند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و به آفتاب بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه
یک من با دو من بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق نیز چنین
سازند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز از آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن
آب در یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف معده و اورام معده را مفید بود و
صلابات نرم کند ص یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن بان اعضا را نرم کند و
زائل نماید و تقویت اعصاب نماید ص مغز حب البان بکوبند و در آب بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف
کنند روغن نارجیل تقویت و تسمین باه کند و او را نیز همچنین سازند روغن آمله تقویت و تسوید شعر
کند صفت آمله پوست بیخ صنوبر مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف
کنند انگاه با روغن کنجد روغن غار داء الثعلب و اوجاع
بارده را مفید بود صفت آن ورق حب الغار در روغن سیر

بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند روغن خسک عسر بول و درد گرده را مفید بود ص
زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و
بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود ص گل زنبق با روغن کنجد در شیشه
کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن
سوسن اورام را بتحلیل برد و صلابات نرم کند ص سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم
قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیمکوفته با سی عدد گل سوسن آسمانجونی ورق کرده در روغن
کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز استعمال نمایند روغن
سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود ص نیم من ورق سداب
در چهار من روغن کنجد و چهار من آب ورق کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و در روغن زنجو
همچنین بگیرند روغنی که موی را سطبر و دراز کند ص ساذج هندی حماما ناردین قسط هر یک
سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و با نیم
رطل روغن زیت بجوشانند آخر دانه مورد تخم کرفس برگ مورد تخم چقندر گل شقائق پوست جوز لادن
پرسیاوشان متساوی بکوبند چنانچه گفته شد آخر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود ص
مقل ده درم اشق جاوشیر بسفائج حب بلسان مغز بادام تلخ هر یک پنج درم نیمکوفته در چهار رطل آب
بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند باب پانزدهم در سعوطات و غطوسات
و غراغر و سنونات سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود ص آب کاهو روغن بنفشه
یا نیلوفر و شیر زنان متساوی با هم بیامیزند و در بینی کشند سعوطی که صداع گرم را مفید بود ص
طباشیر دو درم نشاسته کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بر کشند آخر صداع بارد
و لقوه را مفید بود ص صبر شونیز بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود ص دار فلفل
مامیران شیطرج هر یک درمی مشکطرامشیع پنجنگشت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر کشند
آخر که لقوه و فالج را مفید بود ص شحم حنظل اسطوخودوس فلفل جندبیدستر کندش متساوی
بکوبند و در خرقه تنک ببندند و ببویند آخر شونیز بوره جندبیدستر شحم حنظل
فلفل هر یکی کندش صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا

بوره نوشادر صبر دارچینی مشک زنجوش خربق سفید جند بیدستر متساوی بکوبند آخر سبات وصداع را مفید
بود صفت خربق سیاه مرزنجوش هریکده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هریک پنجدرم مشک دانگی
فلفل دار فلفل هریک سه درم غرغره که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد صفت عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل
هریکدو درم خردل فلفل هریک چهار درم انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان
غرغره کنند تا نافع باشد غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود صفت عدس کفی عناب ده عدد رب انار یک
یکدرم بجوشانند و باده درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه
و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند صفت سیر سی درم خمیر ترش ده درم مرو رشک پنجدرم غرغره که سقوط
لهات و اوجاع حلق را مفید بود صفت شبت ورق گل عصاره لحیة التیس و ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود صفت کشنیز خشک عدس هریک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند
و با آب کشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صفت شب یمانی مازو هریک
دو درم تخم گل چار درم هریکدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود صفت
زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید
بود صفت آن حب الغار ورق غار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنونی که دندانها را
از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاؤ کوهی سوخته زبد البحر هریک پنجدرم نوشادر اذخر مصطکی هریکدو
درم و نیم نشادر نه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک در دندان بمالند سنونی که دندان سیاه
شده را پاک کند صفت قنبل ده درم فلفل چار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته پنجدرم سنونی
صدف سوخته شاخ گاؤ کوهی سرطان محموع سوخته زراوند مدحرج هریک چار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندانها را پاک کند صفت آن شیح جو
جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هریک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هریک پنجدرم شب یمانی دو درم قرنفل
یکدرم سماق چار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند صفت گلنار مدور فوفل
نمک سوخته لک هریک ده درم نوشادر دو درم سونج سه درم مازو یکدرم آخر که قروح لثه و سیلان خون را
از آن باز دارد صفت آن ثمره گز و سک هریک سه درم لحیة التیس و طین مختوم و اقاقیا هریکدرمی
دارچینی پنجدرم آخر فوفل ده درم شب یمانی پنجدرم سنونی که دندان :

۲۳۵

نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر پوست خشخاش
ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر برآن فرو آرند و بر سر آن ریزند نطول که صداع بارد را
مفید باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفتدرم تمام ورق غار شیح هر یک
چار درم آبزن مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی
روباه تربک تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بخار آن
بردارند و آب صافی آن باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند نطول که صداع ریحی را مفید بود صفت
آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفتدرم تمام ورق غار شیح هر یک چار درم نطول که
مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی روباه تربک تخم خشخاش
گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب صافی آن باده درم
روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس
رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب ضمادی بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را
نافع بود صفت بابونه اکلیل الملک شبت حلبه و باه تربک خطمی رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش
هر یک کفی بجوشانند و در آن نشینند باب هفتدهم در ادویه عین بخوریزی که ابتداء نزول و انتشار
و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و مقوی بصر باشد و رطوبت زایل کند صفت توتیای هندی
توبال مس سوخته لولو ناسفته بسد سادج اقلیمیا زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک دو
درم شادنه مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ اخری
اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری مس سوخته توبال مس اثمد نحاس سادج صبر نحاس محرق فلفل سفید دو
سیاه دار فلفل نوشادر هر یک درمی شادنه مغسول دو درم و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر جرب و
سبل و ظفره و دمعه و حکه جفن را مفید بود صفت اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرانی سادج هندی اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جند بیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل
یک درم صبر سقوطری پنجدرم اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هر یک
سه درم پوست هلیله زرد چار درم نمک بست و دو مثقال عصاره مامیثا پنجدرم نیک سحق
کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یکی ده درم مس سوخته پنجدرم

نمک اندرانی نوشادر جعده سادج فلفل دار فلفل هریک دو درم مشک شحم حنظل هریک نیم درم قرنفل
اشنه هریکدرمے روشنائی که سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و غشار را مفید بود وصفت شادنج
مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل هریک چار درم فلفل سیاه و سفید
زبد البحر هریک هشت درم صبر سنبل قرنفل هریک چار درم و نیم زنجبیل نانخواه هریک دو درم زعفران
نوشادر هریک درمی لنسخه اخری مس سوخته شادنج هریک پنجدرم فلفل دار فلفل زعفران شحم حنظل
هریک نیم درم زنجار صبر بوره هریک درمی اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران تاریکی و خار زیدن
و آب بچشم را مفید بود وصفت زعفران سنبل هریکدو درم فلفل دانگے و نیم دار فلفل یکدرم
نوشادر نیم درم بارزد سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی بصر بود وصفت اثمد هفت درم توتیا مارقشیشا
پنجدرم اقلیمیا زر مغسول بسد لولو ناسفته هریک سه درم زعفران نیم درم شادنج دو درم کحل
سادج تقویت عین کند و مژه برویاند وصفت سرمه شش درم مارقشیشا چار درم اقلیمیا ذهب
دو درم زعفران بسد هریک نیم درم سادج یکدرم فرنجمشک قیراطی لولو دانگی و نیم کحل بنفشجی ظلمت
و حکه و دمعه را مفید بود وصفت شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک هریک دانگے مس
سوخته بارزد هریک درمے سادج دو دانگ سنبل دار فلفل هریک نیم درم کافور نیم دانگ کحل
توتیا بیاض را زائل کند وصفت زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان
بحری هریک چار دانگے اثمد پنجدرم شادنه لولو ناسفته هریک نیم درم توتیا هندی سه درم
زنجار نوشادر فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هریک دانگی و نیم مامیران نمک هندی
هریک دو دانگ کحل اعنبر جرب و قروح را مفید وصفت توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یک
درم و نیم شیح سوخته لولو اقلیمیا زر هریک درمے کحل رمادی مقوی
بصر و نا شف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد وصفت اثمد توتیا هندی
توبال مس شیح سوخته هریک چار درم مامیران یکدرم کحلے که سبل را مفید بود وصفت پوست هلیله زرد
زنجبیل هریک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شادنج مغسول ده درم برود حضض هم جرب و سبل
و سلاق و دمعه را مفید بود وصفت توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هریک پنجدرم زنجبیل دار فلفل سه درم و نیم املج هندی
مامیران هریکدو درم بکوبند و بآب غوره هفت روز بپرورند و بعد ازان خشک کنند و بسایند اخر توتیا زرد جو هریکدو درم هلیله زرد

زنجبیل هریکدو درم و نیم نمک هندی یکدرم برودی که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی
سرمه هریک پنجدرم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد از آن خشک
نمایند با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که رمد را مفید بود ص ساذج مس سوخته افیون نشاسته هریک هفت درم
صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهلدرم اسفیداج شصت درم بسایند برود اسود اوجاع چشم را مفید بود درم
افیون سه درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ مر پنجدرم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب
پنجدرم صمغ عربی چهلدرم توتیا هندی قاقله مرقشیثا هریکدرمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ حضض جلبه
گلنار ساذج هریکدانگی برود کافوری توتیا کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو حبه برودی
که بیاض و رمد را مفید بود ص اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هریک
دو درم انزروت هشت درم ذرور اصفر کبیر اوجاع عین را که از رطوبت بود مفید بود ص انزروت
بشیر خر پرورده پنجدرم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هریک پنجدرم افیون چهار دانگ ذرور
ابیض رمد حدیث را مفید بود ص انزروت پنجدرم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هریکدرمی ذرور
اصفر صغیر رمد و ریاح و درد رنج را مفید بود صفت آن انزروت پرورده دو درم شیاف مامیثا
دو درم نشاسته چار درم ذرور کبیر سه درم باهم بیامیزند و بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود
ص اسفیداج اقلیمیا فضه هریکده درم شادنه مس سوخته هریک سه درم و نیم کثیرا شش درم بسد روبج هریک
دو درم صمغ عربی چار درم افیون نیمدرم لولو زبد البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذرودی
که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود ص آب رازیانه پنجاه درم فیلزهره زهره کلنگ خروس کبک
هریک سه درم کافور هریک نیم مثقال بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند
ذرور ملکا رمد را مفید بود ص انزروت پرورده نشاسته متساوی بسایند اکسیرین که قروح
عین را مفید بود ص شادنج مغسول لولو بسد توبال برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هریکدو درم سرمه مرقشیثا
زبد البحر هریکدرمی ذرودی که قروح عین را مفید بود ص شادنه مغسول شیح سوخته هریکده درم پوست بیضه
شتر مرغ نشاسته پنجدرم ذروری که بیاض را مفید افتد ص سرطان بحری اقلیمیا ذهب گیین سوار شیح
سوخته زبد البحر متساوی بسایند شیاف قیصری طرفه را مفید بود ص شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته
هریک شش درم قلقطار سوخته زنجار هریک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانه بسرشند

۲۳۰

وشیاف سازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند **شیاف دینار** جون و جع و جراحات
و ظفره را مفید بود حضض اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک ده درم کثیرا هر یک پنجدرم بسد لولو خون سیاوشان
هر یک چار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یکدو درم زردچوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا
هر یک پنجدرم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف سازند **شیاف مرارات** ظلمت و ضعف عین را مفید
بود حضض انزروت صبر زعفران هر یکدو درم زهره کفتار زهره کبک و عن بلسان هر یکدرمی بسائند و
بآب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنگ و سلبوت و تیس عقاب و باز و کبک باشه و روباه و خرس و
سباط در سایه خشک کنند بمتساوی بسائند و ده درم از آن با شحم حنظل و سکبینج و فرفیون هر یکدرمی بسائند
و بآب رازیانه بسرشند **شیاف** سبز ظفره و سبل و بیاض را مفید بود حضض کحل زنگار ساذج هر یکدرمی
و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک پنجدرم اشق و سکبینج را بجوشانند و باقی را بکوبند
و بدان بسرشند **شیاف** اسود وجع و سبل را مفید بود اسفیداج چار درم صمغ عربی کثیرا هر یکدرمی
اقاقیا مغسول پنجدرم سنبل افیون هر یک چار دانگ **شیافی** که درم عین برند و دمعه را نافع باشد
و حرقت و سبل را مفید بود اقلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چار درم سنبل نشاسته
هر یکدرمی و نیم اقاقیا مغسول بست و چار درم بکوبند و بآب برو باه ترک بسرشند **شیاف ابیض** حرقت
و ابتدا رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یکدو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیده
تخم مرغ بسرشند **شیاف احمر** رمد را مفید بود شادنه مغسول شش درم مس سوخته چار درم بسد لولو
کهربا هر یکدو درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنجدرم خون سیاوشان زعفران هر یک پنجدرم صمغ بجوشانند
باقی بسائند و بدان بسرشند **اخضر** جرب سلاق و سبل و اشرخا جفن را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار
دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی مس سوخته چار درم بسائند و بشراب بسرشند **شیاف اخضر** بیاض
زائل کند زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یکدرمی بکوبند و بآب سداب بسرشند **اخضر**
جرب و سبل و بیاض و اثار قروح و غشاوه را نافع بود اقلیمیا فضه افیون هر یکدرمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق
هر یکدو درم اشق بخیسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند **شیاف احمر** غشاوه و ابتدای آب را نافع بود انزروت
شیاف مامیثا هر یک هشت درم مربوره ارمنی فلفل سفید هر یک چار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی و نیم **اخضر** غشاوه
و سلاق را نافع بود و مژه برویاند و مقوی بصر باشد اقلیمیا نه اقاقیا ده هر یک پنجدرم روسنختج دو درم افیون

هر یک نیمدرم صمغ عربی زنجار هر یک چهار درم انزروت یکدرم باب هیجد بهم درم هم پاره قرو هام هم خلیون
حنا زیره و ادرام صلب را تحلیل برد مرداسنج ده درم بسائند و با بست درم روغن زیت بجوشانند
پس لعاب حلبه و برگ خطمی هر یک بست درم بر سر آن ریزند بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم زنند تا از آن
متانتی حاصل شود مرهم کافور گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع سفید اسفیداج هر یکده درم روغنگل چهار
درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی باهم بیامیزند مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج
هر یک پنجدرم قنه چهار درم با زیت بگدازند آخر مرداسنگ خون سیاوشان انزروت زراوند دحرج هر یک
نیمدرم زفت رومی راتینج شمع هر یک پنجدرم روغن پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و سرطان را نافع بود
مرداسنج پنجدرم قنه اشق هر یکده درم علک البطم ششدرم شمع ده درم زنجفر چهار درم با زیت یا روغن گل
مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهلدرم
بسائند و دو درم زردچوبه بسائند و با آن ضم کنند و زنند مرهم زنجار گوشت زائد زائل کند و قرحه را خشک
گرداند علک البطم راتینج هر یک پنجدرم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت آتش را
آهک بشویند و با روغن بیامیزند آخر آهک نشسته چهلدرم تخم حقیند روکرنب با شمع هر یک سی درم روغنگل
نیم رطل مرهم مرسل ابراهیم صلب و خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هر یک چهار درم
جاوشیر زنجار قنه هر یک ده درم اشق سفیده درم زراوند طویل میعه هر یک سه درم آنچه گوفتنی باشد بکوبند بار از زیت بگدازند
درهم سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغنگل بگدازند اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار
قروح مزمنه و سرطان و اورام جاورسیه را نافع بود پیه خوک فرو ریت هر یک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهلدرم باهم بسائند
مرهم شادنج جرب و شقاق و قروح فروج و قضیب را نافع بود روغنگل بنفشه هر یک بست درم شمع ششدرم اسفیداج
لحیة التیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یکدو درم افیون مصری پنجدرم مرهمی گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند مرداسنگ
گلنار و تخم سرمه زردچوبه خون سیاوشان شیح خشو شب یمانی اقلیمیا فضه هر یکدرمی با شمع زیت هم سازند آخر مرداسنگ ده درم
و باسی درم زیت بجوشانند پس کندر و قنه و انزروت خون سیاوشان زفت هر یکدو درم بسائند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق
مقعد و گزیدن دواب را نافع بود مرداسنگ یکدرم اسفیداج پنجدرم بسائند با شمع و روغنگل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم
با آن بزنند مرهمی که بواسیر را نافع بود شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنجدرم زفت رومی دو درم فطر اسالیون در آن کنند تا
ده درم مرهمی بحرقت آتش مفید افتد خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغنگل سفیده بیضه باهم بیامیزند مرهمی

که گوشت زائد ببرد داودرام منفجر گرداند اشق در آب خیسانند و باهم چندان صابون وگ ناون بسایند و با ربع آن
زرد چوبه بیامیزند دیگ بردیگ دوائی اکال بود عفونت و آکله و گوشت زائد زائل کند زرنیخ سرخ و زرد
هر یک ششدرم صبر دو درم آهک آب نرسیده یازده درم زنجار یکدرم بسایند و بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک
کنند ذروری که گوشت زائد بخورد آهک آب نرسیده ده درم زرنیخ سرخ زرد قلقطار هر یکدو درم کندر اقلیمیا
فضه خربق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار توبال مس مرداسنگ
خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین متساوی بکوبند
ذرورے که گوشت برویاند و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنجدرم ذرورے که خون باز دارد
وجراحات خشک کند مر صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذرورے که زخم شمشیر و کارد را نافع بود و خون
باز دارد مر صبر انزروت دم الاخوین زنجار راتینج اشق متساوی ذرورے که قروح را مندمل گرداند صبر گلنار
روسختج مغسول اقلیمیا مغسول متساوی ذروری آخر صبر گلنار مر مازو زرد چوبه باب نوزدهم در حلوائے
و مسمنات حلوائی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند ناقه را مفید بود قند یکمن با چار رطل آب در دیگ کنند و
بجوشانند تا منعقد گردد پس بدارند و یک وقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک
شود حلوائی که گرده و باه را تقویت دهد رطلی آرد سفید با یک من روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و ده
درم گلاب و یکدرم زعفران و رطلی آب باهم بیامیزند و بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق
در آن ریزند و فرود آرند آخر آرد شسته یکمن و سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند
پس دو من قند بر سر آن کنند و بزنند عصیده تمر مقوی باه بود خرما چوب دانه بیرون کرده دو من با دو من آب
بجوشانند تا حل شود پس فرود گیرند و بدست بمالند و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یکدرم زعفران بجوشانند
و کعک خرد کرده کوفته و بیخته آنقدر که باید در آن ریزند با یک من روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و فستق
مجموع مقشر در آمیان کنند مسمن مغز بادام فندق فستق بن جلغوزه شهدانه بکوبند و بعسل بسرشند
و هر روز مقدار بست درم تا سی درم بخورند سفوفے که فربه کند بادام فندق بن مغز کنجد خشخاش هر یک
بست درم کسیلا ده درم فانید مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند مسمنه که مجرب و بس مفید بود نخود
شبانروزی در شیر گاو خیسانند و سی درم از آن با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و قند هر یک سی درم
بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر

نخود باقلا حرف سفید نانخواه هر یک دو درم کیلا چار درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن
آرد سفید بسرشند و زمانی بپزند با شیر و قند حسو سازند اخر مغاث جوز گندم بهمن زرنباد کثیرا خشخاش
کهر با هر یک سه درم بکوبند و آرد گندم و شکر بیامیزند هر روز بست درم از آن با شیر و شکر و روغن حسو سازند
مسمنے که هزال از اکل طین حاصل شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر حب سازند و
بعد از آن بحمام روند مسمنه که فربه کند کله تیس فربه بستانند و بکوبند و نیم رطل دنبه و دو رطل شیر و نخود و برنج
شسته و گندم هر یک و رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود پنجاه درم از آن آب صافی کرده با روغن بادام
و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع براز کرده باشند و بخواب روند در ماهی پنج نوبت
همچنین کنند که موجب فربهی باشد **باب بستم در متفرقات حابسات رعاف** کاغذ سوخته
شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته و
شب یمانی هر یک درمی و کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند **آخر** پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار
کاغذ سوخته هر یکی دو درم بکوبند و آب مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی
کافور هر یک پنج درم زاج رامک لسان الحمل مازو سوخته بسر که باز نشانده هر یک ده درم عصاره لحیة التیس
دیباج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته ده درم بکوبند و آب لسان الحمل بسرشند **حابسات قی**
ادویه که قی صفراوی باز دارد زرشک انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هر یکی درمی پوست
فستق پنج درم بکوبند و مثقالی از آن با آب سیب یا به بخورند آخر که قی سوداوی باز دارد ورق گل چار درم زرشک
سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل قرنجشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک دو درم بکوبند
و دو درم از آن با میبه بخورند اخر قی و هیضه را نافع بود انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یکی دو درم در رطلی
آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند عود و مشک هر یک ربع درمی بسایند و بر سر آن ریزند و صافی کنند و بخورند
اخر مشک و رمی قرنفل سعد هر یک ده درم گزمازج پوست انار کندر هر یک پنج درم افیون دو درم بنگ بکوبند و با رب ریباس بسرشند
شربتی یکدرم بیاشامند **ادویه که اشتها گل خوردن قطع کند** زیره کرمانی نانخواه انیسون
تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام
درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند با ده درم گلنگبین بیامیزند و در دو نوبت بخورند **ادویه عرقیه** اگر بوره ارمنی
بروغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق بیاید و آب نیشکر همچنین کند آخر عاقر قرحا در روغن کنجد بجوشانند

۲۳۴

و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر مازو سوخته و کوفته بروغن گل پرورده در بدن بمالند عرق بربندد
آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بسایند و آب مورد در بدن بمالند عرق باز دارد آخر گلنار مورد و مازو
متساوی بکوبند با آب غوره بمالند آخر گل ارمنی ورق گز بکوبند و با روغن مورد بمالند ادویه حبل بهمن سرخ
کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج هر یک مثقالی لولو ناسفته خردل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند و بعسل
بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجه مقل چهار درم
دهن بلسان دو درم جاوشیر پنج نرگس هر یک درمی عسل سه درم باهم بیامیزند و بصوف بردارند آخر پنیر مایه
خرگوش و سرگین و سماق مر زعفران عود هر یکدرمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل
اکلیل الملک هر یک سه درم سادج قردمانا هفت درم پیه بط و مرغ شمع روغن سنبل هر یک ده درم باسفیده بیضه
ده درم بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخوری که نافع بود خون خرگوش سداب دار شیشعان متساوی بکوبند
و بروغن گاو تازه بسرشند و در مجمر آتش نهند و بزیر گیرند بخوری دیگر زرنیخ جوز سرو میعه مرو بارزد هر
یک پنجدرم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر ازان تبخیر کنند دوائی
که چون استعمال کنند جنین ساقط نشود زرنباد درونج مازو جند بیدستر حلتیت طباشیر هر یکدرمی زنجبیل
ده درم قند دوازده درم مشک نیم مثقال بسایند و با عسل بسرشند دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که در [illegible]
نافع بود قسطافلیون شیح هر یک دو درم افیون مر فلفل هر یکدرمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت
بردارند ادویه که در استعمال آن استدلال جویند بدانکه زن آبستن خواهد شد یا نه کندر حب بلسان هر یک
دو درم میعه قرنفل دارچینی هر یکدرمی سنبل چهار درم سادج نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمر آتش
نهند و در زیر گیرند اگر بوی و بخار آن از دهن بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشد
گاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج شوند انیسون پنجدرم
خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی آید نیم رطل گندم پاک در آن بجوشانند
تا آب تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر کرا بدهند بیخود شود آخر خشخاش سیاه
تخم کاهو هر یک پنجمثقال تخم البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی از آن مسکر بود
اگر اسنه در شراب بجوشانند و بدهند بیخود کند و چون خواهند که افاقه شود شبت بجوشانند و بدهند یا رازیانه
در شراب بجوشانند و اگر از آن متاذی شوند تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند و اگر خواهند که مست نشود

هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شربتی از شراب غوره برف کرده اگر چهار روز
نان در شراب خیسانند و از آن شراب کسی را دهند دشمن شراب گردد و مگس خشک کرده دانگی بسائند و در
شراب کنند همین عمل نماید و اگر سکبینج و مقل هر یک مثقالی شب یمانی شیح کعب خوک رازیانه هر یک مثقالی
سوخته باهم بسائند و آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با هر که مجامعت کنند
موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ سوخته
و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشند دانگی بسائند و زن بخورد بردارد موجب دوام
و اگر بالنگو و گاوزبان و لولو و مامیران و مرماحوره و مرزنجوش و صعتر و عود خام بسد هر یک مثقالی بکوبند و
بشراب سیب مثقالی بنا شتا کسی اگر عاشق باشد بدهند عشق او زائل گردد و اگر بهمن سرخ و طالیسفر و بستان
افروز و تخم نمام و کرنب و بنجنگشت و فراسیون و افاوانیا و قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و آب خبازی بسرشند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بسائند و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق و مجنون
گردد و اگر علق و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود بزرگ گردد و اگر
قضیب بچیزی درشت بمالند و بعد از آن نفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا
دو درم با ده درم آب عنصل بسائند و بر ذکر طلا کنند همچنین عمل کند و اگر سرکه ترش در آفتاب نهند تا گرم
شود و خرقه چند در آن اندازند و بردارند و بر ذکر نهند چون خشک شود دیگر بردارند مکرر چنین کنند
و اگر زرنباد و عود و سعد و راسن و مورد و قرنفل و راملک هر یک درمی مشک دانگی و صوف بشراب تر
کنند و با این ادویه بیالایند و بخور بر گیرد فرج را تنگ گرداند و اگر مشک و سک و زعفران ریحانی بجوشانند
و خرقه بدان تر کنند و بردارند فرج را گرم گرداند و اگر کبابه با حلتیت در دهن دارند و آب آن
بر قضیب بمالند لذت حاصل شود و اگر فلفل و زنجبیل
و سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند ۵

تمت

قطعه تاریخ از نتائج افکار سلیم الطبع رنگین خیال با برکات عجیبه محب اهل الله جناب فقیر ...

طبع گردید نسخه نادر	بهر یفضان تمام مسروری
سال تاریخ گفته ام با صدق	هست کافی کفایه منصوری

